

سنین ۹ ماهگی تا ۴ سالگی، قدرت جمع آوری معلومات در کودکان بی نظیر است

کودک ۵ ساله شما میتواند زبان یاد بگیرد!

در سنین کودکی اجازه دهید
بچه های شما هر چه قدر دلسان
میخواهد اسباب بازیهای
خود را بشکنند و خراب کنند



در صفحه ۸

حمله مشترک آمریکا و شوروی به قلب مثلث برمودا

○ از ۱۹۴۵ تا کنون، یکصد فروند هواپیما بطور اسرار آمیزی در این گورستان اقیانوس اطلس ناپدید شده و بیش از یکمیزار ناوی و خلبان و مسافر جاز خود را از دست داده اند اما هنوز کوچکترین اثری از آنها هم هواپیما و اجساد قربانیان بدست نیامده است

○ آمریکا و شوروی، از هم اکنون اقدامات احتیاطی فوق العاده را برای حفظ جان سر نشینان کشتی ها و هواپیماهایی که در عملیات «مثلث برمودا» شرکت خواهند کرد، آغاز کرده اند



خورشید در اسارت بشر!

بزرودی انرژی خورشیدی را از کشورهای آفتاب خیز بکشورهای کم آفتاب لوله کشی میکنند

مناطق که از لحاظ مواد سوختی در مضیقه‌اند از این طریق استقبا شایانی شده است. آبگرم کن های خورشیدی چندین دهه است که اختراع شده‌اند. در نیم قرن گذشته، دهها هزار نوع از این قبیل اختراعات بوجود آمده که همگی مربوط به استفاده بیشتر از نیروی خورشیدی است. در فلوریدا و سراسر ایالات جنوب غربی ایالات متحده، در بام بسیاری از خانه‌ها انواع مختلف اینگونه دستگاهها نصب شده‌اند.

اصل مورد نظر کاملا ساده و موثر میباشد. دریافت کننده نور خورشید، یک صفحه مسی است که سیاه رنگ شده است. این صفحه مسی در محل آفتابگیر قرار میدهند و بعد از مدتی این صفحه گرم میشود. سپس آب در داخل یک لوله مارپیچی جریان پیدا میکند که البته این لوله خود به صفحه مسی لحیم شده است. گرمای دریافت شده از طریق صفحه مسی به لوله منتقل میشود و بعد به آب داخل لوله میرسد. آب گرم در یک مخزن عایق دار جمع میشود و برای مصارفی از قبیل حمام، شستن ظرفها و سایر کارهای خانه، بکار گرفته میشود.

تجارت آبگرم کن های خورشیدی از میانه دهه ۱۹۲۰ رونق یافت و تعداد شرکت های سازنده و نصب کننده چنین وسایلی و تاسیساتی رو به افزایش گذاشت. در همین ایام آنچه که پایان ناپذیر بنظر میرسید یعنی گازارزان قیمت عرضه شد، ولی ناگهان مصرف نیروی خورشید برای گرم کردن آب مناسبتر و کم هزینه‌تر از گاز، نمایان گشت.

تجارت نوپای آبگرم کن های آفتابی در ایالات متحده آمریکا از بین رفت ولی این صنعت در استرالیا و اسرائیل بخوبی جای خود را باز کرد در هر دو کشور در حال حاضر، آب گرم کن های آفتابی کاملا رایج هستند. صفحه های مسی دریافت کننده نور خورشید هم اکنون در بالای خانه‌ها در بسیاری از خیابانهای بریسن وتل اوپو دیده میشوند.

بهر حال، امروز تاکید بر روی استفاده از انرژی خورشید برای مصارف مهمتر و پر دامنه دارتر میباشد یکی از طرقی که انتظار می رود بزرگی عملی گردد تبدیل مستقیم نور خورشید به برق میباشد. این مورد اخیر در بعضی از موارد مهم انجام شده است. در دهه گذشته از این سیستم استفاده های زیاد شده، برای مثال، تقریبا هر سفینه فضائی بعد از پرتاب شدن به هوا و باز شدن قسمت های مختلف آن، با مجموعه‌ای از ذرات خورشیدی که ارغوانی پر رنگ میباشد، بر خورد میکرده‌اند که برق زدن بدنه سفینه میشدند. این ذرات نوعی هدایت کننده سفینه هستند و از بدنه به ترانزیستور منتقل میشوند. هنگامیکه فوتون های خورشید با بدنه سفینه اصابت میکنند، تولید برق می نمایند که برای بکار افتادن وسایلی الکترونیکی و سایر سیستم های سفینه از آنها بهره گیری میشود. این

در قرن بعد، احتمالا انرژی تمام دنیا از خورشید تامین خواهد شد. فقط پانزده دقیقه تابش نور خورشید به سطح کره زمین کافی است که انرژی مورد نیاز تمام وسایل در همه دنیا را برطرف نماید. دریاچه «اری» یکی از بزرگترین دریاچه های دنیا (چهارمین دریاچه بزرگ ایالات متحده آمریکا) هر روز از طریق خورشید بمباران میشود. این مقدار انرژی کافی است که تمامی انرژی مورد نیاز ایالات متحده آمریکا را در طوطی یکسال تامین کند. هر متر مربع کره زمین، در یک روز آفتابی، تحت تشعشع آفتاب، برابر با هزار وات قرار میگیرد. در نتیجه، تقریبا انرژی خورشیدی کافی بر روی بام خانه‌ها می تابد که می تواند انرژی لازم همه خانه‌ها را عرضه نماید.

سئوالهایی که با بیان این مطلب پیش می آید و از جمله اینکه، با وجود چنین انرژی در حال افزایش و بدون الودگی که بصورت مداوم و در مقادیر بسیار زیاد به زمین فرود می آید، چرا بحران انرژی به این شدت وجود دارد؟ آیا نور خورشید را می توان طوری تغییر داد که جانشین مصرف بالای مواد انرژی را در جوامع مختلف گردد؟

این مطلب که نور خورشید دارای یک مقدار زیادی انرژی هست و قابل تبدیل به گرماست برای هر کسی که از یک ذره بین برای ایجاد آتش در روی یک ورق کاغذ استفاده کرده یا اینکه شیشی گرمی که در زیر آفتاب بوده، لمس نموده، بخوبی آشکار است. بر طبق یک افسانه، متجاوز از دو هزار سال قبل ارشمیدس از این اصل بطریق چشمگیری بهره برداری نمود. در خلال دومین جنگ کارتاژی ها با سیراکیوز، ناوگان رومی ها به ساحل نزدیک شدند. ارشمیدس که ادوات جنگی او چنین نقش مهمی را در دفاع از شهر بعهده داشتند، از طرح جدیدی در ساخت آنها استفاده کرده بود. او هزاران سرباز را ردیف کرد و از سپرهای کاملا براق آنها برای انعکاس اشعه خورشید روی باد بانهای کشتی های جنگی استفاده نمود. بادبانها و کشتی های حمله کننده یکی بعد از دیگری شروع به انفجار و آتش گرفتن، کردند ولی سرانجام سیراکیوز موقتا نجات یافت.

در چند دهه اخیر، محققانی که در سراسر دنیا در باره خورشید تحقیق میکنند تلاش دارند تا از نیروی خورشید در موارد دیگری، متفاوت با مورد فوق، سود جویند. برای مثال تعدادی از طرحها سعی در متمرکز کردن اشعه خورشید می نمایند تا درجه حرارت را بالا برده و در پخت غذا از آن استفاده کنند. از این طریق مدتهاست که استفاده میشود و بخصوص در

در واقع، تاکنون قیمت تاسیسات خورشیدی بسیار بالا و قیمت نفت و گاز انقدر پایین بوده که صرفه در نصب یک کوره و سوزندان مرسوم برای گرم کردن خانه و تهیه آب گرم بود.

در ایالات متحده آمریکا، بیشترین توجه به انرژی خورشید از لحاظ استفاده نیروی خورشید در خانه‌ها بوده ولیکن بعضی از طراحان به طرحهای بزرگتری میاندیشند، از جمله یکی از این طرحها طرحی است که در واقع دنباله طرح ارشمیدس، میباشد و هم اکنون در یک پایگاه صحرایی نزدیک البو کرک پیاده میشود. این پروژه عجیب بدین ترتیب است که بجای سربازان ارشمیدس، «شبه خورشید» هایی درست کرده‌اند.

این شبه خورشیدها عبارتند از ستونهایی که در بالای آنها، اینه‌های بزرگی قرار دارند که میتوانند بطور مستقیم و خودکار، اشعه خورشید را به برج مرکزی هدایت نمایند. در قسمت بالای این برج اتاقکی است که در داخل آن لوله‌هایی بصورت حلقه وجود دارند که بهم متصل میباشند. هنگامیکه نور خورشید از سایر ستونها به این قسمت منتقل میشوند، این لوله‌های پیچایی صد ها درجه گرم میگردد، آبی که در داخل این لوله ها جریان دارد، بجوش رسیده و تبدیل به بخار میگردد. این بخار قادر است توربینی را به حرکت درآورد که برق تولید میکند. اداره تحقیق و توسعه انرژی ایالات متحده امیدوار است که کارخانه برق ده میلیون واتی از این نوع بسازد، البته این طرح برپایه برنامهایی است که در دهه ۱۹۸۰ انجام خواهند شد. این موسسه خواهان ایجاد یک کارخانه برق است که ظرفیت آن صد میلیون تا سیصد میلیون وات خواهد بود. درضمن باید گفت احتمالا این کارخانه ها صادرات نیز خواهند شد. یکی از پیش بینی ها حاکی ازاین امر است که چنین تاسیساتی درسال دوهزار معادل چهل هزار مگاوات برق تولید خواهند کرد.

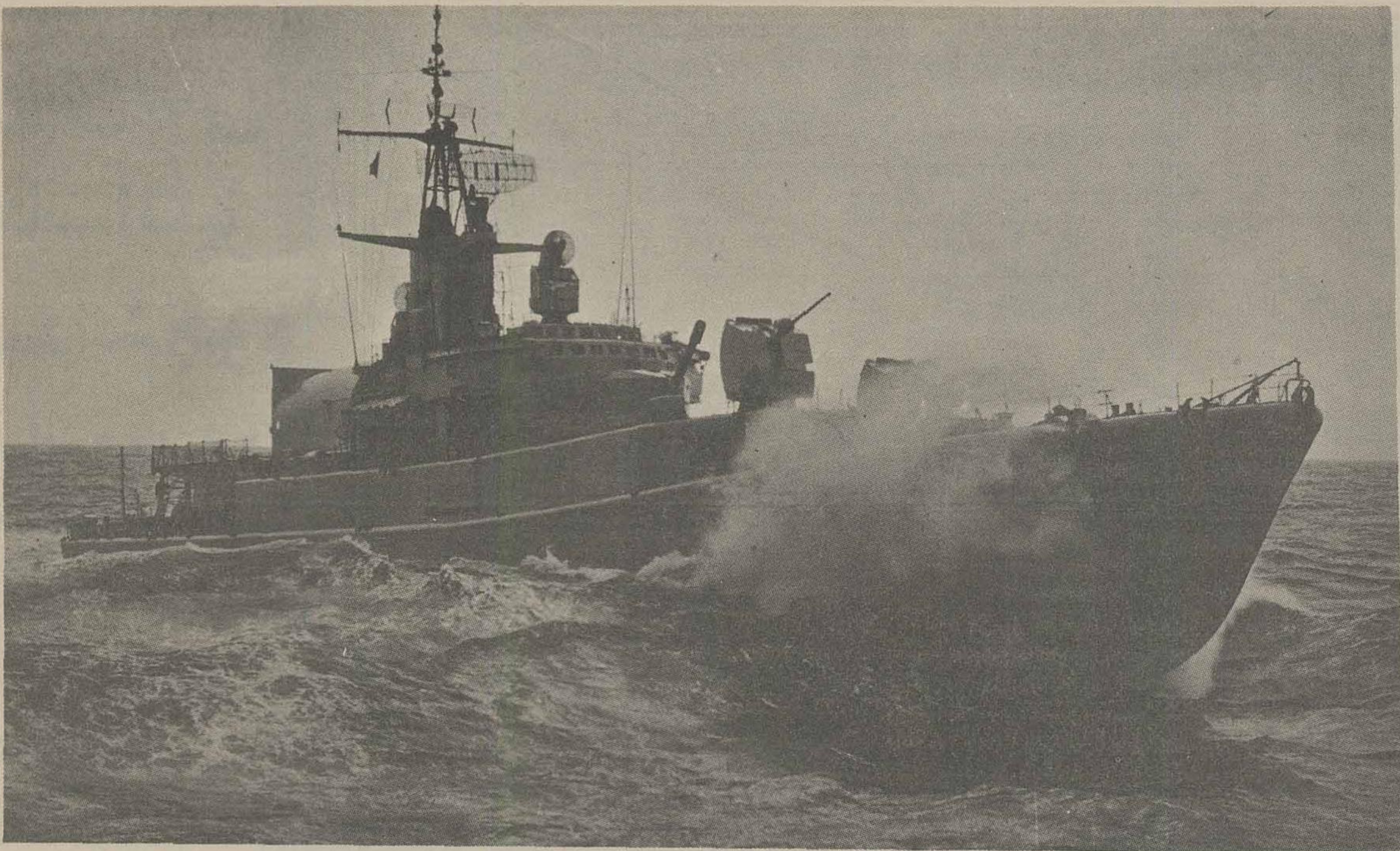
پیشرفت تحقیقات خورشیدی و سرعت گسترش تاسیسات خورشیدی در دنیا، در حال حاضر کاملا آشکار نیست. بیت. پ. باس مدیر برنامه انرژی خورشیدی موسسه تحقیقات برق با احتیاط عنوان میکند که، در قرن بیست و یکم تمام انرژی ایالات متحده آمریکا مستقیما از طریق نور خورشید تامین خواهد شد. تاسیسات خورشیدی در جنوب غربی آمریکا قادر خواهند بود که نور خورشید را تبدیل به سوخت بدون الودگی و برق نمایند و دستگاههای دریافت کننده نور خورشید میتوانند آب و حرارت خانه‌ها را فراهم آورند.

استفاده از انرژی خورشید و طرحهای مربوط به آن که پیشنهاد میشوند غالبا، بیشتر به یک رویا می مانند. ولیکن باید متذکر شد که پیش بینی فوق یک پیش بینی منطقی در زمینه تکنولوژی جوان خورشیدی بالاست.

میشود. درضمن بعثت مشکلات متعدد اقتصادی و حمل و نقلی که از ادواری بودن تابش نور خورشید و ماهیت خاص انرژی خورشید، ناشی میشوند، میتوان نتیجه گرفت که بعید است، هرکسی که این مقاله را می خواند در جامعه‌ای زندگی کند که تمام انرژی مورد نیازش از خورشید تامین میشود. شاید جامعه‌ای که تمام انرژی آن از آفتاب تامین شود، خیال و تصور باشد و لیکن جامعه‌ای که نیمی از احتیاجات انرژی از طریق خورشید برطرف شود، حتمی است. درعین حال، امکان استفاده از انرژی خورشیدی در زندگی روزمره بیشتر شده است. دکتر اریچ فرباستاد دانشگاه فلوریدا عقیده دارد: سوخت فسیلی مادر حال حاضر منبع اصلی بسیاری از داروهای وسایل طبی، حشره کش ها، مواد جلوگیری کننده از فساد شدن، کودهای شیمیائی، انواع پلاستیک، بیشتر لباس ها و بسیاری از چیزهای دیگر که برای زندگی ماحیاتی هستند مانند انرژی، میباشد. بنابراین، باید واقعا سوخت فسیلی خود را برای تامین این مقاصد ذخیره کنیم و برای انرژی از سایر منابع طبیعی بهره گیری کنیم. ماباید پروژ از انرژی خورشیدی استفاده میکردیم، اگر این کار را امروز هم نمی کنیم و یا نمی توانیم، بدون شک فردا باید از انرژی خورشید حداکثر استفاده را بکنیم.

تصور دکتر فرباستادگی جامه عمل نخواهد پوشید، اما انجام آن غیرممکن نیز نمی باشد. اخیرا مجله «فورچون» در مقاله‌ای مشکلات فراوانی را برای استفاده از نیروی خورشید عنوان نمود و یادآور شد که «اگر هزینه ها را بتوان باین آورد استفاده از انرژی خورشید، بعد از انقلاب اتومبیل، احتمالا بزرگترین توسعه اقتصادی خواهد شد.» اما چه موقعی استفاده از نیروی خورشیدی بطور وسیع در دنیا، عملی خواهد گشت؟ این سئوالی است که دانشمندان هنوز جواب قاطعی برای آن بدست نیاورده‌اند. اما یکی از دانشمندان استرالیائی ادعا کرده است ظرف ده سال آینده امکان ذخیره کردن انرژی خورشیدی و استفاده تجارتي از آن میسر خواهد بود.

دکتر «پیتکارون» رئیس تحقیقات قبلی انرژی خورشیدی دانشگاه ملی استرالیا در «کانبرون» اظهار داشت که درقرنهای دیگر امکان اینکه انرژی خورشید از کشوری بکشوری بوسیله خطوط انتقال دهنده خواهد بود. حتی امکان اینکه این انرژی را از کشورهای که امکان تولید انرژی بیشتری دارند به کشورهایی که انرژی کمتری دارند نیز خواهد بود. دانشمندانی که برای این پروژه ۴۰۰ هزار دلاری کار میکنند اظهار داشتند قریب پنجسال طول خواهد کشید تا پروژه خود را بصورت نمونه ذخیره کنند و پنجسال دیگر صرفه طرح کلی استفاده تجارتي مورد نیاز خواهد بود.



حمله مشترک آمریکا و شوروی به قلب مثلث برمودا

آیاتابستان امسال، راز «مثلث برمودا» حل میشود؟

اینده با یک هیئت پنج - شش نفری برای تحقیق درباره این پدیده شگرف و عکس برداری از آنجا باعماق اقیانوس اطلس در مثلث «برمودا» خواهد رفت. کشف اهرام در زیر آبهای اقیانوس اطلس آنهم درست در زیر آبهای مثلث شیطان، دانشمندان آمریکائی و محافل علمی سراسر جهان را دچار حیرت کرده است. هنوز معلوم نیست این اهرام مانند اهرام مصر از سنگ ساخته شده یا مصالح دیگر در ساختمان آن بکاررفته است، اما «برلیتز» تاکید کرده است که زاویه اهرام زیرآبی، درست همان زاویه اهرام فرعون مصر «خنوپس» است.

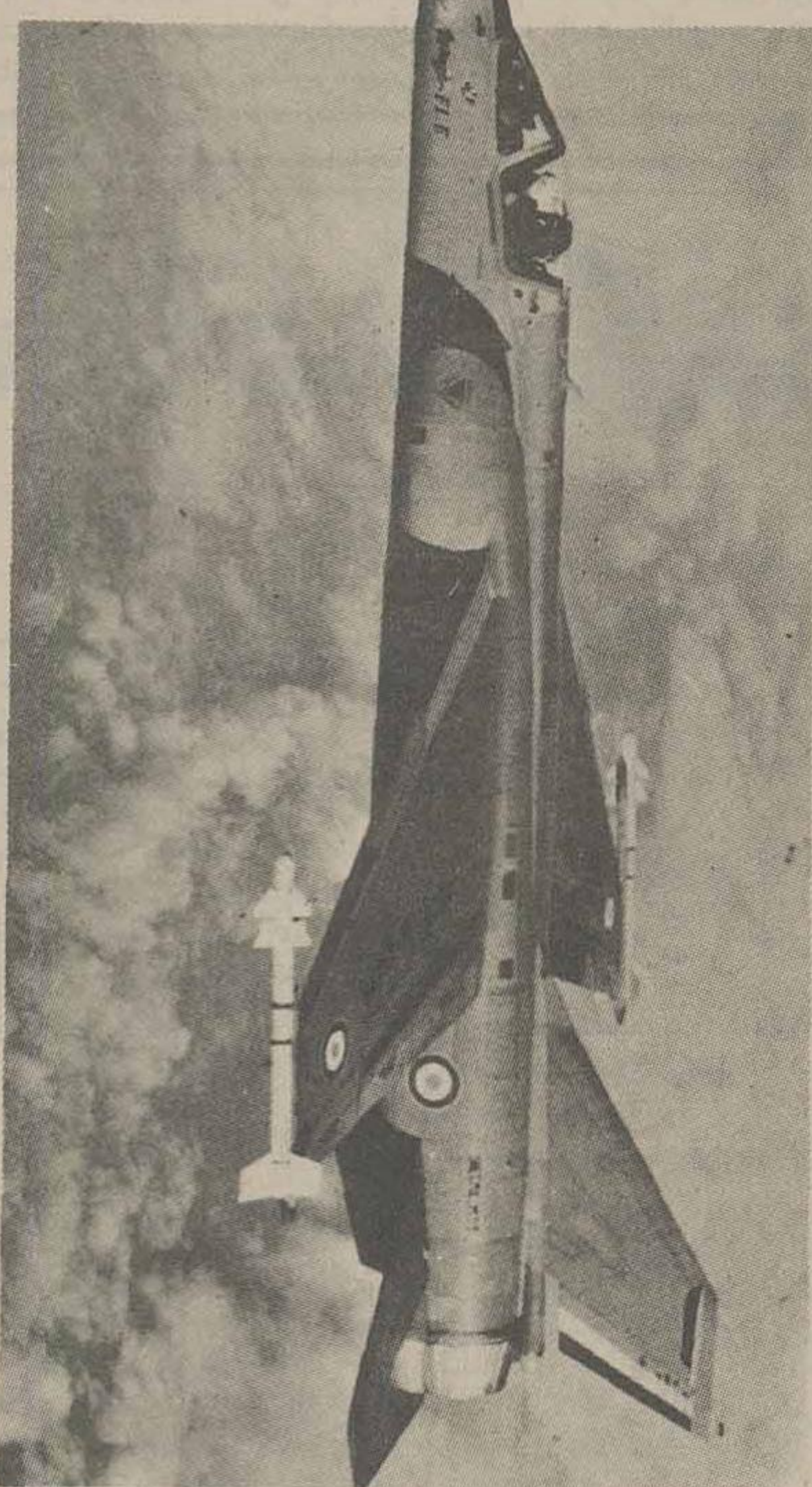
«چارلز برلیتز» توضیح داده است که برای نخستین بار دوستان ماهی گیرش بوجود این اهرام زیرآبی پی برده اند. آنها ابتدا خیال می کردند که این، یک کوه زیردریائی است. پس از آن برلیتز شخصا بزرگراه رفته و با استفاده از یک سیستم جدید صدا سنج و وسایل علمی دیگر، تعیین کرده است که این کوه زیردریائی در حقیقت یک اهرام ساخت دست بشر است. «برلیتز» ناپدید شدن اسرارآمیز کشتی ها و هواپیماها را در «مثلث برمودا» ناشی از یک پدیده «برق مغناطیسی» میدانند که همه چیز را تبدیل به مولکول می کند و از این رو هیچگونه اثری از کشتی ها و هواپیماهایی که ناپدید میشوند برجای نمی ماند.

«برلیتز» که اکنون در «گلن کاو» در کنار دریا بسر می برد، نوه بنیانگذار مکتب زبانهای «برلیتز» است که به سی زبان تکلم می کند و کتابهایی که تاکنون نوشته است به ۲۲ زبان ترجمه شده است. برلیتز از سال ۱۹۴۵ هنگامی که در ارتش هوایی آمریکا درجه سرهنگ دومی داشت پس از ناپدید شدن چندین هواپیمای آمریکا به مثلث «برمودا» علاقمند شده و به تحقیقات وسیعی درباره پدیده های اسرارآمیز درین منطقه دست زده است.

از این روشایات عجیب و غریبی که بیشتر بافسانه شباهت دارد درباره «مثلث برمودا» بر سر زبانها افتاده است. از جمله صحبت از تعداد زیادی بشقابهای پرنده که در ارتفاع کم پرواز میکرده اند میان آمده است. عده ای هم از ساکنان زیردریائی اسرارآمیز حتی غولها سخن میان آورده اند، اما این شایعات بیشتر ساخته و پرداخته ذهن خیال بافان است.

پس از آنکه ایتالیائیها برای نخستین بار یک هیئت تحقیقاتی باین منطقه اعزام داشتند، شورویها نیز موضوع را جدی گرفتند و سرانجام آمریکائیها حاضر شدند در این عملیات شوروی - ها همکاری کنند تا شاید بتوانند توضیحات قانع کننده ای برای این پدیده های شگفت انگیز پیدا کنند. ۹ کشتی شوروی در این عملیات که نام «بولی مور» بان داده شده شرکت خواهند کرد. نخستین هیئت اعزامی مشترک آمریکا و شوروی از ماه ژوئن (اوایل تابستان) کار خود را در مثلث شیطان آغاز خواهد کرد. و در واقع به یک حمله مشترک به قلب مثلث برمودا دست خواهند زد. هنوز معلوم نیست چه حوادثی در انتظار اعضای هیئت مشترک آمریکائی و شوروی است، اما شورویها و آمریکائیها با اقدامات احتیاطی فوق العاده ای برای حفظ جان سرنشینان کشتی ها و هواپیماهایی که در این عملیات شرکت خواهند کرد دست زده اند.

آخرین پدیده عجیب در مثلث برمودا کشف یک اهرام بزرگتر از اهرام مصر در صد متری زیر آبهای مثلث برمودا است! «چارلز برلیتز» نویسنده آمریکائی در کتاب «مثلث برمودا» که پرفروش ترین کتاب سال در آمریکا است، این مطلب را عنوان کرده که در تابستان



دروهای صاف سخن گفته اند! خلبان یک هواپیمای گزارش میدهد. دریا که تا چند لحظه قبل کاملا آرام بود ولی ناگهان وضع عجیبی پیدا کرد، اما هیچیک از خلبانان هواپیماها و یا فرماندهان کشتی هائی که دچار این سرنوشت شوم شده اند نتوانسته اند اطلاعاتی که به حل معما کمک کند مخابره نمایند.

ناگهانی دستگاههای هواپیما اشاره شده و خلبان وحشت زده ناتوانی خود را از بکار انداختن مجدد موتور و دستگاههای رادار اعلام داشته است، آنها عموماً در گزارش های خود تاکید کرده اند که عقربه قطب نما بسرعت حیرت آوری بدور خود میچرخد و یا از پیدایش مه زرد رنگ عجیبی

خود دیدند دچار حیرت و وحشت شدند. تمام دستگاههای کشتی «ماری سلط» بخوبی کار می کرد، هنوز از فنجان های چای بخار برمیخاست و غذاها در قابلمه ها، باتش ملایم میجوشید، اما حتی یک ملوان یا یک افسر روی عرشه یاداخل کشتی دیده نمی شد!

درانموقع پس از تحقیقات زیاد کارکنان کشتی شورش کرده اند و یا همگی دچار جنون انی شده اند. اما معمای ناپدید شدن اجساد حل نشد و هرکس به نحوی درین باره اظهار نظر می کرد.

بعدها کشتی های دیگر در همین منطقه دچار سرنوشت «ماری سلط» شدند. از آن پس بشر به پیشرفت های شگرفی در زمینه دریانوردی دست یافته و کشتی ها با مدرن ترین وسایل علمی مجهز شده اند، اما هنوز هم این معما حل نشده است، اکنون نه تنها کشتی - ها بلکه هواپیماها نیز در مثلث شوم برمودا ناپدید میشوند.

گورستان کشتی ها از سال ۱۹۴۵ تاکنون، یکصد فروند هواپیما بطور اسرارآمیزی در این گورستان اقیانوس ناپدید شده و کوچکترین اثری از آنها بدست نیامده است و بیش از یک هزار ناوی و خلبان و مسافرجان خود را از دست داده اند، بدون اینکه حتی جسد یک نفر آنها کشف شود.

«چارلز برلیتز» نویسنده آمریکائی در کتابی که زیر عنوان «مثلث برمودا» انتشار داده، نوشته است:

بسیاری از هواپیماها که در منطقه «شیطان» گم شده اند یا پایگاههای میداء پرواز یا فرودگاههایی که قرار بود بر زمین بنشینند تماس رادیویی نداشته اند. برخی از خلبانان در آخرین پیامهایی که فرستاده اند بطور مبهم به حوادث عجیبی اشاره کرده اند. در این پیام ها بطور کلی به از کار افتادن

شوروی ها و آمریکائیها، با اینکه درباره مسئله محدود کردن سلاحهای استراتژیکی، دفاع از حقوق بشر و بسیاری از مسائل دیگر با هم اختلاف نظر دارند، معذک دست کم در یک مورد بخصوص حاضر شده اند از نزدیک با یکدیگر همکاری کنند و آن پی بردن باسرار «مثلث برمودا» است که به «منطقه شوم» یا «مثلث شیطان» شهرت یافته است.

بگزارش خبرگزاری تاس، دو کشور تصمیم گرفته اند دانشمندان، وسائل علمی، تکنولوژی و منابع مالی خود را مشترکاً برای کشف اسرار این منطقه که از دهها سال قبل هواپیماها و کشتی ها را بطور اسرارآمیزی بکام خود فرو میبرد بکار گیرند.

«مثلث برمودا» منطقه ای بوسعت یکصد مایل مربع در اقیانوس اطلس است که جزایر «برمودا» در شمال فلوریدا و کوبا در جنوب غربی و پرتوریکو در جنوب شرقی آن قرار گرفته است.

حوادثی که در داخل این «مثلث شوم» روی میدهد بقدری شگفت انگیز است که بیشتر بافسانه شباهت دارد، اما حقیقت این است که تاکنون کسی نتوانسته درباره این پدیده های حیرت انگیز توضیح قانع کننده ای ارائه دهد.

با اینحال ریشه های این حوادث اسرارآمیز بیک قرن قبل یا بطور دقیق تر بروز چهارم دسامبر سال ۱۸۷۲ میرسد.

در آن روز کشتی «ماری سلط» از نیروی دریائی انگلیس، که از مدتی پیش ناپدید شده بود دست نخورده در اقیانوس اطلس پیدا شد، اما کوچکترین اثری از زندگی در داخل کشتی دیده نمی شد. هنگامی که ملوانان مأمور نجات وارد کشتی شدند از آنچه در برابر

پیش بینی اعجاب انگیز یک دانشجو یک دانشجوی ۲۹ ساله فاجعه تصادف دو جumbo را پیش بینی کرده بود!

دانشجوی دانشگاه «دورهام» در کارولینای شمالی، آمریکا را به حیرت انداخته است. او شش روز قبل فاجعه هوایی «تریزف» را که طی آن دو هواپیما بشدت بهم برخورد کردند و صدها نفر کشته شدند پیش بینی کرده بود!

روز ۲۱ مارس «لسی فرد» دانشجوی ۲۹ ساله در حضور چندین نفر از مسئولان دانشگاه چند کلمه ای روی کاغذی یادداشت می کند و سپس کاغذ را در داخل یک پاکت قرار داده و مهر می کند و بدست «تری سانفورد» رئیس دانشگاه می دهد تا در گاو صندوق دانشگاه نگهدارند. «سانفورد» تنها کسی بود که میتوانست گاو صندوق را باز کند و پاکت محتوی یادداشت دانشجوی ۲۹ ساله را که نمی بایستی قبل از ۲۹ مارس باز شود، بخواند. عصر روز سه شنبه، دوازدهم

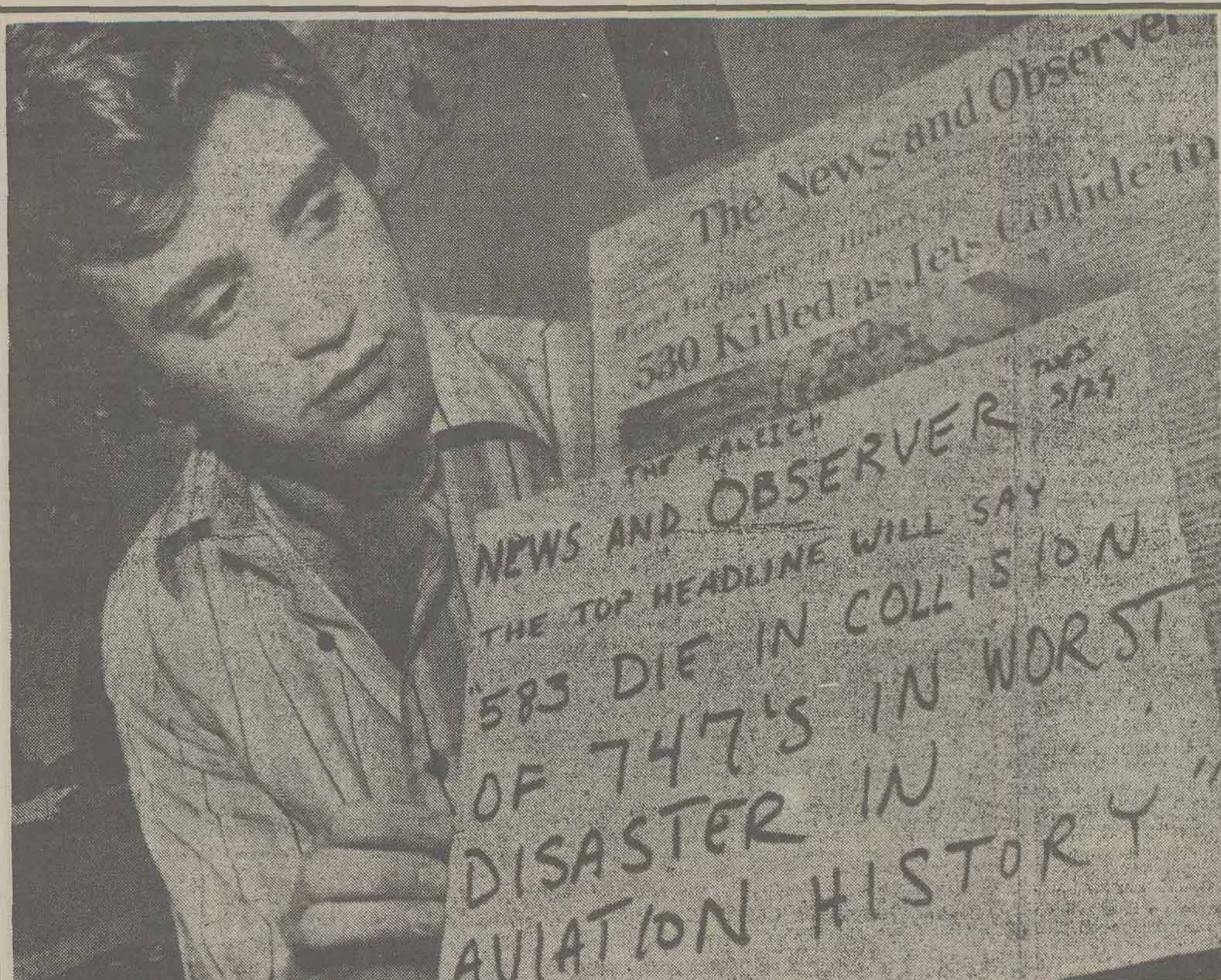
از فاجعه برخورد دو جumbo در فرودگاه «تریزف» پاکت محتوی پیشگویی «لی فرد» در برابر خبرنگاران تلویزیون محلی بوسیله «بل و یک» یکی از روسای دانشگاه باز شد و خواندن مطالب نامه، همه را دچار حیرت کرد. دانشجوی جوان چنین نوشته بود: «انتظار دارم روز دوشنبه آینده این تیترا را در صفحه اول روزنامه»

نیواندایزوروف رالی «بخوانم» در حادثه برخورد دو هواپیمای ۷۴۷، بزرگترین فاجعه تاریخ هوایمانی ۵۸۳ نفر کشته شدند! پیش بینی شماره دقیق قربانیان حادثه واقعا حیرت آور بود. «لی فرد» در این یادداشت، نتیجه مسابقه باسکت بال را در کارولینای شمالی نیز بدقت پیش بینی کرده و نوشته است که دیوان عالی آمریکا بزودی تصمیم مهمی

درباره مجازات اعدام خواهد گرفت. «لسی فرد» در یک مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت: «باین عمل میخواستم ثابت کنم که میتوانم حوادث مهم مانند فاجعه فرودگاه «تریزف» را پیش بینی کنم، نام و نام خانوادگی اشخاص را حدس بزنم و بگویم که صبحانه چه چیز خورده اند اما می بایستی کاری می کردم که جهانیان را بحیرت و امیداشتم. برای

پیش بینی یک حادثه مهم باید فکر خود را کاملاً تمرکز دهم و این کار بسیار دشوار و خسته کننده است و خیال می کنم که دیگر باین کار دست نخواهم زد زیرا میخواهم بمسائل جدی تر مخصوصاً به ادامه تحصیل در رشته مهندسی بپردازم. «فرد» ضمناً اعتراف کرد که بسیاری از پیش بینی هایش به تحقق نیویسته است و اضافه کرد روزی که

تصمیم باین پیشگویی ببقیه گرفتم تا چند لحظه قبل از آنکه قلم بدست بگیرم میدانستم چه میخواهم بنویسم و درست هنگامی که قلم را روی کاغذ گذاشتم فکر بزرگترین فاجعه هوایی تاریخ در مغزم نقش بست. «و برای آنکه ثابت کنم هیچگونه تقلب و تردستی در کار نیست از رئیس دانشگاه تقاضا کردم شخصا در این امر نظارت کند.



رکوردهای شگفتی آور

رکوردهایی که در زمینه ساختمان بدنی و فکری انسان در دست داریم بسیار جالب و شگفت انگیز هستند.

استخوان بندی اسکلت انسان از ۲۰۶ استخوان تشکیل شده است. درین میان استخوان ران بلندترین است (۲۷/۵) درصد طول قامت یک شخص بالغ. طول این استخوان که در یک آدم ۱/۸۳ متری ۵۰ سانتیمتر است، در یک غول آلمانی بنام کنستانین ۷۶ سانتیمتر بود. او روز ۳۰ مارس ۱۹۰۲ در بلژیک مرد.

کوچکترین استخوان بدن استخوان رکابی گوش داخلی است که ۲/۶ تا ۳/۴ میلیمتر بلندی و ۲ تا ۴/۳ گرم وزن دارد. عضلات ۶۳۹ عضله بدن ۴۰ درصد وزن آن را تشکیل میدهند و عضله بزرگ خاصره که سیب کشیده شدن ران میشود بزرگترین آنهاست. کوچکترین عضله بدن «استادیوس» نام دارد و استخوان رکابی را حرکت میدهد. طول این عضله از سه میلیمتر کمتر است.

مغز انسان از ۱/۵ ضرب درده به قوه ده، سلول تشکیل شده است که هر کدام حاوی ده به قوه ده ماکرو مولکول هستند. هر سلول مغزی ده به قوه چهار رشته ارتباطی با سایر سلول ها دارد. بعد از سن ۱۸ سالگی در هر روز ده به قوه سه سلول مغزی میمیرند. ولی در عوض ماکرو مولکول های هر سلول مغزی در طول عمر انسان ده به قوه چهاربار تجدید میشوند. مغز یک انسان بالغ متوسط درسی سالگی ۱/۴۱۰ کیلوگرم و در ۶۰ سالگی ۱/۰۳۰ کیلوگرم وزن دارد. سنگین ترین مغز را تا بحال «ایوان

سرگه ایویچ تورگینف» نویسنده روسی داشته است. ۲/۰۱۲ کیلوگرم وی از ۱۸۱۸ تا ۱۸۸۳ زندگی میکرد. میگویند وزن مغز اولیور کرامسول انگلیسی (۱۵۹۹ تا ۱۶۵۸) ۲/۲۲۲ کیلوگرم بوده است. ولی تصاویر او ثابت میکنند که این رقم مبالغه آمیزست. در بیماری میکروسفالی دیده شده است که وزن مغز از سیصدگرم تجاوز نمیکند. وزن مغز آناتول فرانس، نویسنده مشهور فرانسوی (۱۸۴۴ تا ۱۹۲۴) فقط ۱/۰۱۷ کیلوگرم بود.

بلندترین موها را یک راهبه هندو داشت. بهنگام مرگ موی این زن ۷/۹۳ متر بلندی داشت. زنی بنام «جین باندرف» هم موهایی به بلندی ۲/۴۳ متر دارد.

بلندترین ریش را یک تروزی داشت بنام «هانس لانگست» که از ۱۸۳۶ تا ۱۹۲۷ زنده بود. طول ریش او که درواشنگتن به نمایش گذارده شده است در موقع مرگ ۵/۳۳ متر بود. خانم «جنیس دوری» معروفترین زن ریشوی آمریکا بهنگام مرگ ریشی به بلندی ۳۶ سانتیمتر داشت. صاحب بلندترین سبیل دنیا «ماسوریادین» برهمن هندی است. سبیل او در سال ۱۹۱۲ بعد از سیزده سال مراقبت ازین سوی تا آن سوی ۲/۵۹ متر طول داشت.

خون نوع غالب گروه خون در نقاط مختلف فرق میکند. بر روییم خون ۴۶ درصد مردم دنیا از گروه (او) است ولی در لندن و نروژ «ا» غالب است. نادرترین گروه خون «گروه بیمنی» یا گروه «ا - هاش» است که تا حال فقط در سه نفر دیده شده است. یک خواهر و برادر آمریکایی و یک برستار اهل چکسلواکی. مرد آمریکایی مقداری از خورش را در یک بانک خون نهاده است تا هر وقت خودش احتیاج داشت از آن استفاده کند.

«جوتاماس» اهل دیترویت آمریکا صاحب بیشترین مقدار یک «آنتی کور» نادر بنام «آنتی لوئیس بی» هست. بهمین دلیل یک موسسه پزشکی هر چند گاه یکبار یک لیتر از خون او را ۱۲ هزار تومان میخرد.

قهرمان اهدای خون «ژوزف الماله» اهل ماری است که در سال ۱۹۱۵ به دنیا آمده است. او از ۱۹۳۱ تا ۱۹۷۴ درست ۶۲۷ پارخون اهداء کرده است. بیشترین مقدار خون به «وارن جریج» تلقیح شده است. او مبتلا به هموفیلی است و پزشکان جراح در سال ۱۹۷۰ در جریان یک عمل جراحی قلب باز که روی او انجام دادند ناچار به تلقیح ۱۳۶۴ لیتر خون شدند. حرارت خون بیشترین درجه حرارت بدن در سال ۱۹۷۰ در زنی دیده شد که با

«هالوتان» بیهوشش کرده بودند ۴۴/۴ درجه - این درجه حرارت بعد از تزریق «پروکاتین امید» به حد طبیعی رسید. دردندگان دوی مارتن اگر هوا گرم باشد حرارت بدن به ۴۱ درجه هم میرسد. چندی پیش «ویکی مری دیویس» کودک سی ماهه آمریکایی - در خانه متروکی، در اطاقی که سرمایش به ۳۱ درجه زیر صفر میرسد پیدا شد. درجه حرارت بدن کودک بیثواب به ۱۶ درجه سانتیگراد رسیده بود. او بعد از ۱۲ ساعت حرارت عادی خود را باز یافت.

دندانها نخستین دندان های نوزاد بین ۵ تا ۸ سالگی بیرون می آیند، ولی دیده شده است که نوزادی با دندان به دنیا آمده است. مشهورترین این نمونه ها لوئی چهاردهم است که هنگام تولد دودندان داشت.

دندانهای آسیاب در ۲۴ ماهگی بیرون می آیند. در سال ۱۹۵۶ پزشکان بیمارستان «بل وو» در نیویورک در نوزاد یک ماهه ای بنام «رابرت» دندان آسیاب دیدند. درآمد های بالغ هم در مواردی سه سری دندان دیده شده است. یعنی یک سری اضافه بردندانهای شیری و دائمی. حتی در سال ۱۸۹۶ یک زن فرانسوی بنام «لیزن» برای چهارمین

بار صاحب دندان های تازه شد. و این را هم جالب است که بدانید: «جیوانی آیتسارستینگو» بیمارستان «فاستن فراتلی» در رم همه دندان هائی را که در طول خدمت طولانی (۱۸۶۸ تا ۱۹۰۴) کشیده بود، نگاهداشته بود و به این رقم حیرت انگیز رسیده بود: دو میلیون و ۱۷۴۴!

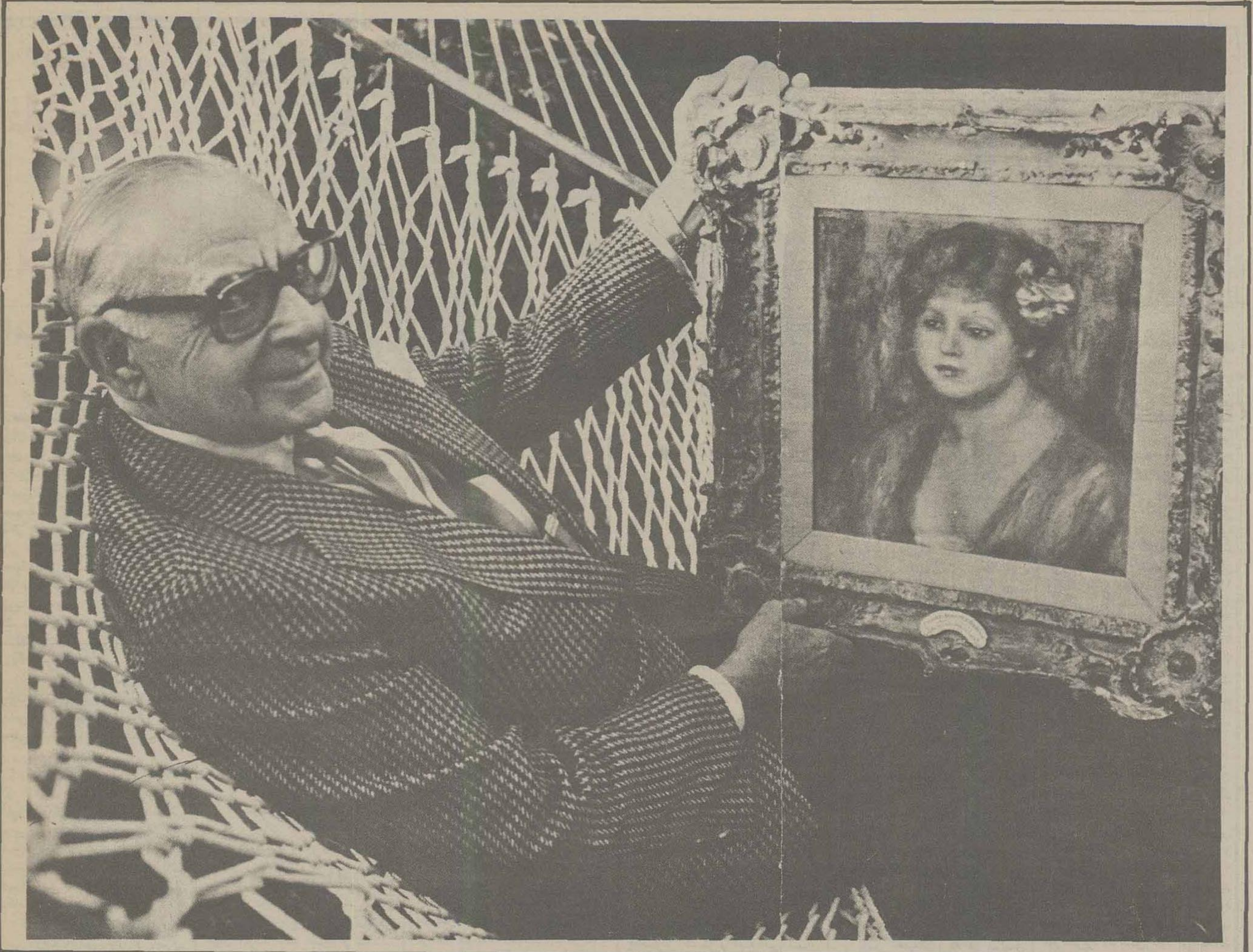
قدرت چشم انسان برای جدا دیدن دوشینی سه ده هزار رادیان یا قوسی برابر یک دقیقه است (یک شصتم درجه). یعنی چشم انسان میتواند از فاصله ۲۵ سانتیمتری دو شیئی را از هم جدا تشخیص بدهد. بشرط آنکه فاصله شان حداقل ۱۰۰ میکرون باشد. (هر میکرون برابرست با یک هزارم میلیمتر) اضافه برین چشم انسان میتواند از طریق شکافی به طول ۳ تا ۴ میکرون بوجود یک منبع نورانی بر قدرت بی بیاید.

انسان میتواند در بهترین شرایط بصری با استفاده از هر دو چشم ده میلیون سطح رنگارنگ را تشخیص بدهد. بعضی ها فقط یک رنگ را تشخیص میدهند (این بیماری بسیار نادرست) و بعضی ها میان سبز و قرمز فرقی نمیگذارند. این بیماری که دالتونیزم نامیده میشود. بیشتر از همه در میان مردم چکسلواکی و کمتر از همه در بومی های برزیل و مردم جزیره فیجی دیده میشود.

صدای رکوردزیرترین و بم ترین اصوات تار صوتی انسان تا پیش از قرن بیستم در دست «لوکرچیا آگوجاری» بود (۱۷۸۳ - ۱۷۴۳) از سال ۱۹۵۰ بعد عده ای از خوانندگان به نت هائی بسیارزیرتر و یا بم تر دست یافته اند. مثلا صدای خانم «مارتیا گوتتر» میتواند تمام نت های بیانو را بپوشاند. ولی درین هفت اکتاو و یک چهارم فقط شش اکتا و از نظر موسیقی خوشایندست. «روی مارت» هم میتواند اصواتی بم تر از بم ترین نت بیا و ایجاد کند.

زیرترین نسی که تا بحال یک خواننده تصور خوانده یک «سل الیسیمو» است که توسط «لونی لاول» در «مری دانلی دوست داشتی» خوانده شده است. بم ترین نت خوانده شده را «تام کینگ» در تئاتر ای از ساخته های «کینگ لانگلی» خوانده است: یک «فاباسوال اتاویو» بردعادی صدای انسان در محیط باز ۱۸۰ متر است یعنی تا این فاصله مطالبی که گفته میشود مفهوم هستند. زنان بخصوص بومیان جزایر کاناری که ادای بعضی کلمات بوسیله سوت است تا ۸ کیلومتر مفهوم است.

گاه دیده شده است که صدای قوی در شرایط بسیار مساعد (شب آرام در کنار یک دریاچه ساکت) تا فاصله ۱۷ کیلومتری مفهوم بوده اند. میگویند «میلزادان» صدائی چنان قوی داشت که تا فاصله ۹ کیلومتری شنیده میشد. واحد فرکانس صوت «هرتز» است و انسان اصوات بالاتر از ۲۰۰۰۰ هرتز را نمی شنود. ولی میگویند در شوروی در دهه ۱۹۶۰ کسانی دیده شده اند که تا سی هزار هرتز را می شنوند.



کلکسیون افسانه‌ای یک مرد افسانه‌ای...

عظیم مداد سازی دایر کرد که شمار بازرگانی آن چنین بود: «چه گونه می شود بی مداد، با سواد قوطی ده سال، او در شوروی، یک ثروتمند افسانه‌ی شد. در سال ۱۹۳۹ استالین که در آن زمان قدرت مطلق را در اختیار داشت، دیکتاتوری را به سخت ترین صورت ممکن در روسیه مستقر کرده بود. آن گاه بود که ارماندهامر، تمام دارایی خود را به روس ها فروخت، و در عوض مبلغی برابر ۹ میلیون دلار بدست آورد، اما، در عین حال، به یک بیماری شغافیاقتی مبتلا شد: «عشق به آثار هنری»

اودریازگشت به آمریکا، چند نمایشگاه آثار هنری دایر کرد و ۵۹ ساله بود که در کالیفرنیا، از روی کنجکاوی، سه چاه نفت خشک به مبلغ ۲۵۰/۰۰۰ دلار خرید، و دست بر قضا، چاه چهارمی در کنار آن هایداد شد که از آن «طلای سیاه» به حدوفوریرون میزد.

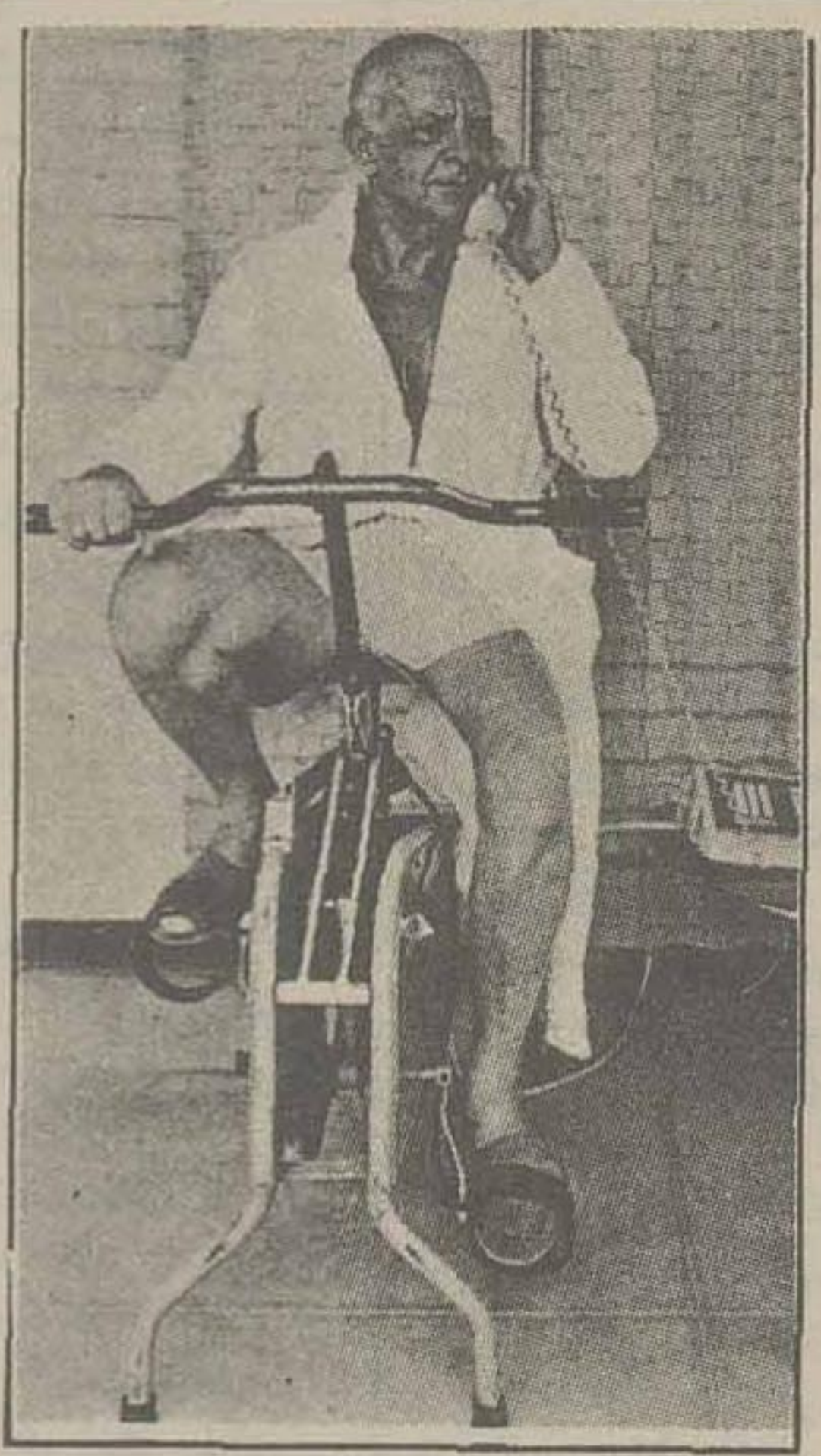
وارزش چاه های دویست و پنجاه هزار دلاری اوناگهان به دومیلیون دلار رسید دکترهامر، دوست ایزنهاور، خروشف، میکویان و جانسون شده است. وی با مقام سفیر نیکسون نزد برژنف میرفت و اکنون مورد اعتماد حکومت کارتر است. هامر، آپارتمانی برتر از مدرن در مسکو و یک ویلا در لوس آنجلس دارد. تازه ترین قصداو، شرکت در اجرای طرح بزرگ عمران سبیری، از لحاظ استخراج نفت و فسفات است. این طرح، که کارشناسان هردو کشور آمریکا و شوروی آن را تأیید کرده اند ۲۰ میلیارد دلار، طی ۲۰ سال، هزینه بر میآورد.

خوددکتر ارماندهامر نقل میکند به او گفته بود: «گندم شما، زندگی ده میلیون انسان را که در پائیز امسال چندان گرسنه و درمانده می شوند که به احتمال قوی خواهند مرد، از مرگ نجات خواهد داد. علاوه بر این، دوکشورما، شوروی و آمریکا، مکمل یک دیگرند، شما دارای تکنیک های عالی، و مادارای ذخایر عظیمی از مواد اولیه هستیم. متشکرم از این که می خواهید به عنوان یک پزشک به ما کمک کنید، اما، مایه خدمت دیگری نیازمندیم. مانیازمندان هستیم که با شما و کشور شما به مبادله تکنیک درازای مواد خام بپردازیم... آن گاه لنین، پس از یک گفت وگوی طولانی، به اصرار تمام از ارماندهامر خواسته بود که در ناحیه «اورال» امتیاز استخراج پنبه نسوز را که آمریکا بدان نیاز دارد، بگیرد.

بین لنین و سرمایه دار جوان دوستی صمیمانه‌ی برقرار شد که هرگز، خدشه دار نشد در کرملین، در دفتر کار لنین، که امروزه به موزه ملی مبدل شده، یک پیکره میمون برنزی فکوردیده میشود که در دستش جمجمه انسانی را دارد. این میمون، هدیه بی است از دکترهامر به لنین. هنگامی که لنین این مجسمه را دید، به دکترهامر جوان گفت: «اگر های ما، زندگی کردن در صلح و آرامش را فراموش کنید، روزی خواهد رسید که میمون کوچک، در حالی که به جمجمه انسانی نگاه میکند، می پرسد: «توکستی، واز کدام نژاد اصلی؟»

دوسالی بعد، ارماندهامر، این پزشک صنعتکار، با توجه به مقررات سندیکیای شوروی، یک کارخانه

کلکسیون این سوداگر ۱۴۰ میلیارد تومان می‌ارزد



این پزشک، تاجرو - سیاستمدار کلکسیونر رابط بزرگ سیاسی کرملین و کاخ سفید است

عنوان عرضه کننده نمونه های دارویی، نزد پزشکان فرستاد. این ابتکار، بسیار موفقیت آمیز بود. چند سال بعد که شرکت دارویی «هامرویسر» شهرت و تروتی هنگفت به هم زده بود، هامر آن را به مبلغی برابر دومیلیون دلار، به دوهزار عضو شرکت فروخت.

این شرکت، در ابتدای تاسیس فقط ۱۲ عضو داشت. ارماندهامر، در ۲۳ سالگی، با داشتن گواهینامه دانشگاه کولومبیا، و یک میلیون دلار نقدینه بانکی، به زادبوم پدرش، روسیه سفر کرد درست در همان سال، چند ماهی پس از اقامت هامر در روسیه، بیماری واگیردار تیفوس، در روسیه شیوع یافت. هامرجوان، در آن زمان، یک بیمارستان کامل عیار، تاسیس کرد، و آن را در اختیار مبتلایان به تیفوس گذارد. در حالی که خودش، در مسکو، در یک اتاق از هتل «ساووی» زندگی میکرد. آن گاه، هنگامی که دید تعداد تیفوسی های که می میرند، در حدود تعداد کسانی است که از گرسنگی می میرند، ق ۵۴۳ «در مقام های محلی مراجعه کرد و گفت: «ذه در کشور من، آمریکا، گندم مازاد بر مصرف را در کوره لوکوموتیوها می سوزانند. من میتوانم یک میلیون دلار از این گندم هارا، فوری، باکشتی به روسیه برسانم. اگر هم پول ندارند، حاضریم به جای بهای گندم، مقدار مناسبی پوست خز، خاویار یا مواد معدنی بگیریم.»

لنین، که تلگرافی از او نظر خواسته بودند، در قبال این پیشنهاد هامر، گفته بود که این امریکائی داروساز و پزشک را نزد او بفرستند. و آن گاه که او را دیده بود، به طوری که

این آقای پیر آمریکائی، ارماندهامر، ۸۰ ساله، با چندین میلیارد دلار ثروت که سال ها بین شرق و غرب جهان در آمد و رفت بوده، و نقش میانجی را برعهده داشته، اکنون دارای مجموعه‌ی افسانه‌ی از شاهکارهای هنری است که ارزش های آن به تخمین، ۲۰ میلیارد دلار است، و در حال حاضر، قسمتی از آن را در موزه ژاکوماراند، در پاریس به معرض تماشا گذاشته است.

ارماندهامر، دارای تحصیلات درخشان، در رشته پزشکی است، اما در سراسر زندگی اش جز به تابلوهای بسیارگران بهایش، عشقی نوزیده است. او این تابلوها را بیشتر شهرهای بزرگ جهان، از جمله در موزه های لوس آنجلس، مکزیک، توکیو، و سرانجام پاریس، به نمایش گذارده است. تازه ترین تابلویی که به جنگ آورده، ژوتون اثر «رامبراند» است که آنرا درازای پرداخت ۱۷۰۰۰/۰۰۰ دلار بدست آورد!

مجموعه آثار هنری دکتر هامر، در عین حال، مانند زندگی او محتوای بسیار داستان ها و ماجراها و توفیق های شگفت انگیز است.

ارماندهامر، به سال ۱۸۹۸ در نیویورک، به دنیا آمد. پدرش، یک یهودی روس، عضو حزب کمونیست آمریکا و داروساز تجربی بود، ارماندهامر، بسیار جوان بود که علاوه بر احراز مقام پزشکی یک ارثیه پدری، به ارزش، یک میلیون دلار، به دست آورد. اودری ادامه شغل پدر، آزمایشگاه دارویی وسیعی، نیز دایر کرد، و برای نخستین بار، در جهان، دختران زیبایی به

سیمای ناشناخته تآتر در ایران

آصف نیا - آریانی



از زمان «ارد»، اشک سیزدهم، شاهنشاه اشکانی که نخستین تآتر یونان در ایران به اجرا درآمد تا این زمان که مرغ دریایی، اثر انتوان چخوف، «الکترا» اثر سوفکل، ماشین نویس و بیرها اثر «موری شیسکال» روی صحنه‌های تآتر ظاهر شده است نشو و نمای هنر تآتر در کشور مایه یک افسانه تخیلی می‌ماند. افسانه‌ای که علیرغم همه زیبایی‌های خود پیوستگی و تداوم ندارد و هربار خط داستان شکسته می‌شود و شونده باید ذهن خود را بازمانه‌های زودگذر و کوتاه آشتی دهد. اگر بگوئیم هنر تآتر در ایران برخلاف سایر هنرها از لحظه‌های زمانی خود عقب و عقب‌تر مانده، سخنی به لاف و گزاف نگفته‌ایم.

بانگاهی گذرا و بی‌تردید برآغاز تآتر، از زمان یونان باستان و چین - در واقع از زمان تآتر «وحشی» تا تآتر «بوجی» و «سیاه» کنونی، بی‌می‌بریم که مادر این فاصله عمیق زمانی فقط توانسته‌ایم لحظه‌هایی از زمان تآتر خود را انهم با اشاری نه چندان شکوهمند و با ارزش پرکنیم. تآتری که بقول منتقدان امروزی تآتر، هویت ایرانی ندارد و با یزور می‌خواهند متعهد شود، از سالها قبل از میلاد مسیح تا امروز که آخرین سالهای قرن بیستم را بدرقه می‌کنیم، هنر عمیق و شگفت‌انگیز تآتر در کشور ما تنها توانسته است، در چند سال اخیر گامی بطسی، نامشخص و ناستوار در راه رسالت خویش بردارد.

گامهایی که بیشتر متأثر از غرب بوده است و تنها چند مورد کوچک و استثنایی را می‌توانیم بحساب تآتر ملی ایران بایک هویت کاملاً ایرانی بگذاریم.

علاوه بر این در حال حاضر برنامه‌های نمایشی تآترهای معدود ماچه در تهران و چه در شهرستانها با محدودیت‌های فراوانی که دارد، تنها برای اشخاص معینی قابل استفاده است و اکثر طبقات مردم از آن بی‌بهره‌اند و تازمانی که بی‌بهره بودن مردم از این هنر ادامه یابد، ماتاشاگر تآتر به مفهوم وسیع کلام نخواهیم داشت. اکنون اقتباسهای تردیدآمیز ما در تآتر نیز نتوانسته است، در میان توده مردم نیز در میان طبقات اندیشمند جای خود را باز کند. از اینرو به شکل گرفتن این هنر به سختی می‌توان امیدوار بود و آنچه حیات نمایش را در یک جامعه حفظ می‌کند، شناخت آن از سوی مردم آن جامعه است.

برای بررسی و نمایاندن واقعیت هنرنمایش در ایران، بازنمودن گوشه‌هایی از تاریخ بازسازی و چگونگی پیدایش نخستین نمونه‌های تآتر در این سرزمین ضروری و اجتناب‌ناپذیر مینماید و در واقع باید چهره تآتر واقعی دیروز و امروز ایران را درآینه زمان جستجوگر بود و نخست به شناخت اسطوره‌های راستین از تآتر در ایران پرداخت. باین حرف که یاری جستن از نشانه‌های تاریخی، معتبرترین و بهترین راه می‌تواند باشد.

تآتر «وحشی» نخستین گام

برای شروع در مسیر زمان آنقدر به عقب باز می‌گردیم که هنر نمایشنامه‌نویسی و تآتر حتی بصورت ابتدایی‌ترین نوع آن یعنی تآتر «وحشی» یونان قدیم و یانوع دیگر ابتدایی آن که برما مشخص نیست و در تاریخ اثری از آن نمی‌یابیم و یا حداقل تاکنون یافته نشده است، در ایران وجود نداشته است. به احتمال و به گمان تاریخ نخستین آثار این هنر پراچ در قوالب ناشناخته و نامشخص بیشتر باهمان صفت وحشی بودن از گونه‌های تآتر یونان پس از سالها که در یونان و روم رایج بوده به سرزمین ماراه یافته است.

این زمان سال ۵۳ قبل از میلاد مسیح و زمانی است که شاهنشاهی ایران بادولت یونان دارای روابط تجاری و سیاسی و به یقین فرهنگی بوده است. براساس آنچه تاریخ می‌گوید در یونان و سپس چین نخستین و قدیمی‌ترین آثار نمایشی جهان متولد شده است و شگفت اینجاست که باوجود روابطی که ایران با یونان و چین قدیم داشته، تا سالها بعد از هنر تآتر یونانی و یاجینی در ایران اثری نمیتوان یافت و برخلاف اصلی که تاریخ بدان پای بند است و این اصل حاکی از عبور هنر و تمدن ملت‌ها از مرزهای یکدیگر است، پاره‌ای از مورخین می‌نویسند، علت رخنه نکردن تآتر یونان در ایران باوجود روابطی که میان دو کشور وجود داشته، این بوده است که گویی روح ایرانی باین هنر سازگاری هم‌اویی نداشته است!

جالب اینکه این نظریه را - باتوجه به تمدن و فرهنگ ایران باستان گروه دیگری از مورخین بشدت رد می‌کنند، زیرا در سالهای ۵۳ قبل از میلاد مابازیرگان و هنریشگان یونانی را در دربار شاهنشاهان ایرانی می‌یابیم.

اجرای یک نمایشنامه

«پلوتارک» مورخ ناصی یونان درباره نمایش یک تآتر یونانی در زمان «ارد» یا اشک سیزدهم، شاهنشاه اشکانی شرح مفصلی می‌نویسد و ما قبل از بیان پاره‌ای از یادداشت‌های تاریخی «پلوتارک» به گوشه‌ای از تاریخ اشکانیان می‌نگریم.

در زمان سلطنت «ارد» پادشاه اشکانی «مارکوس کراسوس» سردار نام‌آور «رم» بادوسردار معروف دیگر این سرزمین یعنی «پمپه» و «جولیوس سزار» «قیصر» زمام امور «رم» را در دست داشتند.

«کراسوس» سردار رمی، بگمان اینکه مانند اسکندر مقدونی قادر خواهد بود، دولت ایران (حکومت اشکانی) را براندازد، باآنبوه سواران مبرز و جنگیده خویش، ایران را مورد تاخت و تاز قرار داد، اما در جلگه وسیع بین‌النهرین، «سورنا» سپهسالار رشید ایران باتیراندازان

تعزیه والا ترین نمایش درام در عرصه جهانی

چابک دست اشکانی پیشرفت اورا سد کرد و در پی یک نبرد شدید سپاهیان رم به سرداری «کراسوس» شکست سختی را متحمل شد. در این نبرد دلاورانه «کراسوس» کشته شد و «سورنا» سراین سردار رمی را بوسیله «سیلاس» سردار دیگر ایرانی نزد شاهنشاه «ارد» شاهنشاه مقتدر ایران که در ارمنستان بود فرستاد. هم‌اینکه «سیلاس» به در تالار شکوهمند و بزرگ محل استقرار شاهنشاه اشکانی رسید، حاضران از جای برخاسته بودند و بازیگری بنام «ژازن» - بازی «آگاه» از تآتر «باکانت» را که از تصنیفات «اوری پیدس» نمایش‌نویس معروف یونان بود، نمایش می‌داد.

در این هنگام سردار ایرانی که حامل سر «کراسوس» بود وارد تالار نمایش شد و سرسردار رومی را پیش پای شاهنشاه ایران نهاد. هم‌زمان بان در میان حضار ولوله‌ای افتاد و حضار که بامشاهده این صحنه از شکست «کراسوس» قدرتمند - سردار شکست‌ناپذیر «رم» مطلع شده بودند، به تشویق سردار ایرانی پرداختند. این واقعه در میان جمع باشکفتی تمام توأم بود. بخصوص برای نفوس پادشاه ارمنستان که در میان مجلسیان حضور داشتند.

به فرمان شاهنشاه «ارد» ندیمان، «سیلاس» سردار ایرانی را برجای نیک نشاندند و «ژازن» بازیگر یونانی که خود مسحور چنین واقعه‌ای شده بود، بی‌درنگ سر «کراسوس» را از زمین برداشت و با اشارتی بامعنی، این شعر را از قطعه «آگاه» بر خواند.

«... از فراز کوهستانهای خود، این بچه شیر را که آفت جلگه‌های ما بود به اینجا آوردیم و صیاد را به چنین صیدی که مایه سعادت ما است، مفتخر می‌دانم...»
حاضران جلگی از این مناسب خوانی لذت بسیار بردند و دیگر بازیگران دنباله شعر را خواندند و به ادامه نمایش پرداختند. «پلوتارک» مورخ یونانی، در حاشیه تفسیری از اجرای تآتر «باکانت» در دربار «ارد» شاهنشاه اشکانی، که آنرا می‌توان بعنوان نخستین گزارش از چگونگی آغاز و رخنه هنر جدی تآتر در ایران دانست می‌نویسد: «تآترهای یونانی از زمانهای بسیار دور در ایران نمایش داده می‌شد و نمونه آن در

* ایرانیان با اجرای «تعزیه» نمونه تازه و برجسته‌ای از تآتر «درام» را در عرصه جهانی عرضه داشتند. عکس تصویری از قدیمی‌ترین تعزیه‌گردانهای تهران را نشان می‌دهد.

زمان «ارد» شاهنشاه اشکانی بچشم می‌خورد، زیرا که «ارد» بازیان و ادبیات یونان آشنا بود و علاقه ویژه‌ای که او به اجرای پرده‌هایی از نمایشنامه‌های حماسی و تراژدی یونان داشت موجب شده بود که در مجالس گوناگون درباری و گروههای یونانی به اجرای نمایشنامه بپردازند و مجلس را رونق و گرمی بخشیدند.

انچه شرح داده شده درست خلاف نظریه «زاره» مستشرق المانی را اثبات می‌کند، زیرا که «زاره» در کتاب «هنر عقیق ایران» می‌نویسد: وقتی که یک نمایشنامه یونانی را در حضور ایرانیان نمایش دادند هیچگونه رغبت و استقبالی نشان ندادند، درحالیکه «پلوتارک» مورخ یونانی خود از اجرای تآتر «باکانت» در نزد ایرانیان به نیکی یاد می‌کند که شرح آن رفت.

عصر تعزیه

در واقع ایرانیان باوجود آوردن تعزیه نمونه تازه‌ای از تآتر درام را به منصف ظهور رساندند که تا مدتها بعد از پیدایش کسی به ارزش و ارج و قرب آن و ویژگیهایش توجهی نشان نداد.

این بی توجهی بیشتر متوجه خود ایرانیانی بود که بدعت‌گذار تعزیه بودند و بعدها خارجیانی که در ایران سکونت داشتند و باتآتر غرب آشنایی داشتند، تعزیه را باید هنری تازه‌ای مورد توجه قرار دادند و پیرامون آن به بحث و بررسی پرداختند.

«خچکو»، «سرلوتیس پلی» و «گوینو» از خارجیانی هستند که تعزیه ایرانی توجه آنها را جلب کرد و درباره آن تحقیقاتی انجام دادند و مشاهدات خود را از تعزیه و نحوه اجرای آن در کتابهایی شرح دادند. «ساموئل پنجامین» نخستین وزیر مختار آمریکا در ایران نیز که در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار و در سالهای ۱۸۸۲ - ۱۸۸۵ میلادی، عهده‌دار سفارت آمریکا در ایران بوده است نیز در کتابی زیر عنوان «ایران و ایرانیان» فصلی را به تعزیه یا نمایش مذهبی در ایران اختصاص داده است.

بنجامین که خود شاهد چند نمونه از تعزیه‌هایی بوده است که در تکیه معروف «دولت» به نمایش درآمده است، مویمو، خصوصیات تعزیه و نیز محل برپاشدن تعزیه یعنی تکیه «دولت» را شرح داده است. وی حتی بنای باشکوه تکیه «دولت» را به امفی تآتر «ورن» تشبیه کرد و این همان امفی تآتری است که در شمال ایتالیا از

دوران امپراطوری رم باستان برجای مانده است.

عقیده محققین براینست که تعزیه در زمان زندیه وجود داشته و در عهد صفویه به اوج خود رسیده است و یک محقق روسی بنام «کریسکی» در کتابی که راجع به تآتر ایران نگاشته سندی در این زمینه بدست می‌دهد.

علاوه بر این، پروفیسور ادوارد براون در تاریخ ادبیات خود به سندی در این زمینه اشاره کرده است. پیش از این شیوه‌هایی از نوحه‌خوانی و عزاداری در ایران مشاهده می‌شود که آغاز آن باعصر «دیالمه» ارتباط می‌یابد و همین شیوه‌ها پس از گذشت ده قرن از عصر دیالمه، مبدل به تعزیه می‌شود.

رویه‌رفته عصر صفویه را دوره درخشان بازیگری درام ایرانی می‌دانند و تا آخر دوره قاجاریه هنر تعزیه یا به قولی تآتر ایرانی فصل نزول خود را می‌پیماید و بعدها از این هنر آنچه بجای می‌ماند تعزیه‌های پراکنده‌ایست که در روستاهای ایران تدارک دیده می‌شود و هنوز هم در برخی از شهرها و روستاها نمونه‌های ناقص آنرا میتوان شاهد بود.

سرلوتیس پلی در مقدمه کتاب «نمایشات معجزه‌آسای حسن و حسین» می‌نویسد: «اگر ارزش یک درام را نسبت به تعداد مستعینین آن بسنجیم هیچ نمایشی بقدر تعزیه با ارزش نبوده است...»

«گوینو» نیز پیدایش تآتر ملی ایران را از وجود تعزیه جدا نمی‌داند و «خچکو» در این زمینه یادآور شده است که بجز در ایام محرم، در سایر ماههای سال نیز بمناسبت‌های مختلف تعزیه در ایران برپا می‌شده است:

از جمله میرزا عبدالحسین خان وزیر امور خارجه قاجار بخاطر شقای بسرش ۱۴ روز تعزیه‌خوانی برپا داشته و بقدری در آرایش محل برگزاری تعزیه کوشیده که تزئین ایاری پاریس در برابر آن ناچیز جلوه می‌کرده است.

بجز تحقیقاتی که در سالهای اخیر بوسیله محققین داخلی و خارجی در زمینه هنر تعزیه در ایران انجام شده است سال گذشته نیز برگزاری نخستین مجمع بین‌المللی تعزیه در شیراز باعث شد تا گوشه‌های ناشناخته‌ای از این هنر بازشناسی شود و پژوهشگران معروفی چون «چلکافسکی» استاد دانشگاه نیویورک و پروفیسور «ژان گالمار» فرانسوی، پروفیسور «سید حسین علی جعفری» ازهند، «فولکونینو» از ایتالیا و «ساموئل پیترو» از آمریکا با شرکت در این مجمع بین‌المللی، آخرین تحقیقات و مقالات خود را در زمینه تعزیه و تعزیه‌گردانی ارائه دادند.

نکته مهم اینکه در این مجمع پروفیسور «ژان گالمار» رساله دانشگاهی خود را که در زمینه تعزیه تهیه شده بود ارائه داد و یادآور شد مراسم زیارت شهدای عاشورا که در دهه محرم برگزار می‌شود، دنباله سنت دیرینه‌ای است که در قرن وسطی منجر به وقوع اتفاقاتی شد.

دردوران صفویه بین سالهای ۱۵۰۱ تا ۱۷۲۲ میلادی یعنی دویست و بیست سال مراسم یاد شهدای کربلا مورد پشتیبانی



نخستین نمایشنامه نویسان

قرار گرفت. قبل از صفویه، سلاطین آل بویه پشتیبانی کامل خود را از اجرای تعزیه اعلام کردند و مراسم مذهبی کوشش کردند در دوران قاجاریه از بزرگترین امفی تآترهای عصر تعزیه تکیه دولت بود که همه پژوهشگران ایرانی و فرنگی نسبت به آن اظهار نظر کرده‌اند و «مایل بکتاش» درباره تاریخ بنای این تکیه می‌گوید: ساختمان تکیه دولت در سال ۱۳۰۴ هجری تمام شده است، حالی که شروع ساختمان از سال ۱۲۸۵ بوده، یعنی تقریباً ۱۹ سال طول کشیده است.

البته قبل از ایجاد این تکیه - تکیه سلطنت‌آباد در سال ۱۲۸۷ ساخته شده که تاریخ بنای آن به ۷ سال قبل از ساختن تکیه دولت میرسد.

دوران جدید نمایش

دردوره جدید و رواج یافتن نمایشنامه‌هایی به سبک اروپائیان در ایران - میرزا فتحعلی آخوندف (آخوندزاده) یکی از نخستین کسانی است که باتآتر اروپایی آشنایی یافت و در ترویج آن کوشید.

عبدالکریم منظوری خامنه‌ای مترجم «نمایشنامه‌های سرگذشت مرد خسیس و حکایت وکلای مراغه در شهر تبریز» حاصل شود در مقدمه کتابی با همین عنوان می‌نویسد: «نخستین آشنایی میرزا فتحعلی با تآتر در سالهای دهه پنجم قرن نوزدهم صورت گرفت. در این سالها او در نقلی بعضی از نمایشهای تآتر مانند ترا که انهم ندرتا داده می‌شد دید.

سپس در سال ۱۸۴۵ میلادی هنگام گشایش تآتر حرفه‌ای نیز نمایشهای حقیقی را تماشا نمود و برآثر اشتیاقی به تآتر بود که میرزا فتحعلی با «ا. سلوگوب» درام‌نویس گرجی و از همه مهمتر باآثار دلپذیرگریبایدوف، گوگول، شکسپیر و مولیر آشنایی پیدا کرد.

... میرزا فتحعلی آخوندزاده نه تنها به افتخار نخستین نویسنده کمدی آذربایجان مباحی است بلکه از این نظر نیز آثار درام وی در دوره زندگی خویش در مقیاس وسیعی شهرت یافت.

از سال ۱۸۵۲ میلادی به بعد کمدی‌های وی بزبانهای المانی، گرجی، ارمنی، انگلیسی، فرانسه، فارسی و غیره ترجمه شد و هم‌زمان با چاپ و نشر این کمدی‌ها نمایش آن در صحنه نیز آغاز گردید.

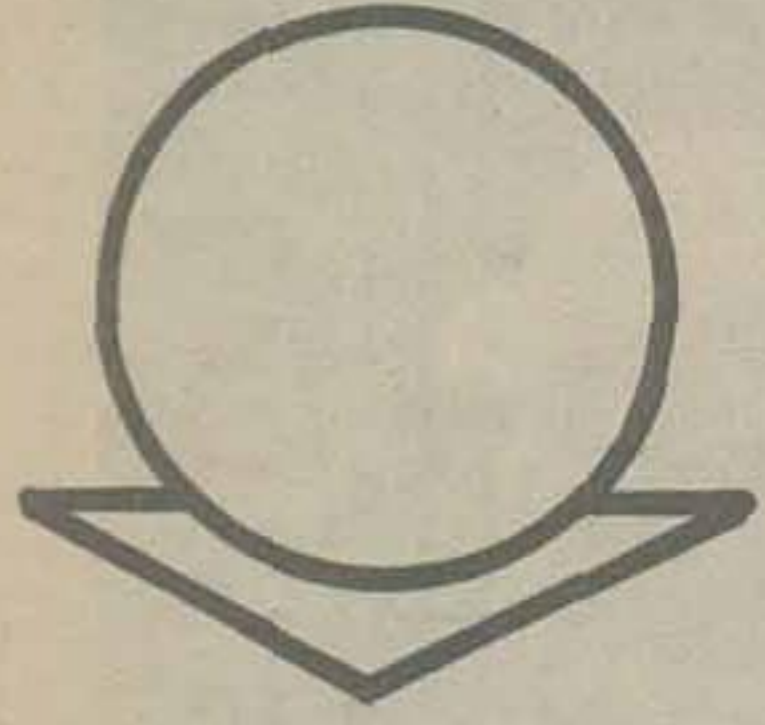
نخستین بار نمایشنامه کمدی «مسپوزوردن و درویش مستعلی‌شاه جادوگر» در صحنه تآتر روس در یکی از تماشاخانه‌های پترزبورگ بمعرض نمایش درآمد.

بعدها نویسندگان دیگر از جمله «میرزا آقا» نویسنده دیگر ایرانی تحت تأثیر مستقیم میرزا فتحعلی نمایشنامه‌هایی نوشتند و اصولاً نمایشنامه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده در پیدایش تآتر در کشورهای خاور نزدیک تأثیر بسزائی داشت.

* کنت دوگوینو سیاح معروف فرانسوی، از نخستین خارجیانی که دربار «تعزیه» مشاهدات و خاطرات خود را برشته تحریر درآورده است.

کوتاه-جالب-خواندنی

از گوشه و کنار دنیا برای جمعه شما گردآوری کرده ایم



ولیعهد انگلیس در آستانه ازدواج با یک شاهزاده کاتولیک



پادشاه بلژیک بود. «مبایست» مینویسد که در این ملاقات، پرنس چارلز و پرنس ماری، پرنس فیلیپ، پادشاه و ملکه بلژیک و لئو کاردینال سوانز (اسقف اعظم کلیسای کاتولیک بلژیک) و شخصیت دیگری از کلیسای انگلیس حضور داشتند. طبق ماده ۱۷۰۰ قانون عمومی انگلیس پرنس چارلز با یک کاتولیک ازدواج کند باید از سلطنت کناره گیری کند و باین ازدواج، در واقع به سرنوشته صهیوی مادر، گرفتاری می شود و باید از سلطنت چشم پنهان اما دمیاستر توصیه می کند این کار عملی است، اگر نامزد او قبلا به مذهب انگلیس روی آورد. نزدیک به ۳۷۵۰۰۰ تن از اهالی لوکزامبورگ، کاتولیک هستند، بنابراین مسئله مذهب یک مسئله کاملا پیچیده ای است. «مبایست» می افزاید که مادر چارلز، قلبا پرنس را می پذیرد، زیرا او قبلا باکس دیگری رابطه ای عاشقانه ای نداشته است، و پدرش گراند دوک جین پرنس فیلیپ طی ژانویه گذشته تعطیلات شکار داشته اند.

روزنامه نگار انگلیسی اضافه کرد که خانواده سلطنتی از جمله خوبی برای دورنگاه داشتن چارلز از موشکافی های مردم استفاده کردند، بخصوص وقتی پرنس را در اماکن عمومی با دخترانی چون دایاناشفیلد و لیدی جین لسنلی و پنلورپ دیست وودهیست دیدند!

پیروز شدند چشمان ژاک شیراک تر شد. اما نه باندازه گریه برسوگ پدر و رئیس جمهور! این نکات از زندگی ژاک شیراک در نخستین بیوگرافی او آمده است. هنوز مشخص نشده است که این کتاب تا چه حد با استقبال روبرو خواهد شد، اما علاقه و اشتیاق فرانسویها به خرید و مطالعه بیوگرافی ها، بخصوص بیوگرافی شخصیت های فرانسوی، مثال زدنی است. از همین رو باید در انتظار انتشار بیوگرافی های دیگری از ژاک شیراک در کشورش س.د. قطعا د.ا. بیوگرافی ها، نقطه نظرهای دیگری از زندگی او و طرز تفکر شخصیت سیاسی برجسته فرانسه امروز، مطرح خواهد شد.



ژاک شیراک دوپاکت سیگار دود میکند!

نخستین بیوگرافی «ژاک شیراک» (نخست وزیر سابق فرانسه و شهردار کنونی پاریس) بوسیله «اربریت میجر» و «دومی نیک پرهو» نویسندگان نشریه «او.ک. ریچ تندر»، بتازگی انتشار یافت.

این دونفر چندین روز در «سن فرنول» زادگاه ژاک شیراک به تحقیق و پرس و جو درباره جزئیات زندگی نخستین شهردار منتخب پاریس پرداخته و نتیجه پرسشهای خود را بعنوان نخستین بیوگرافی نخست وزیر سابق حکومت ژسکاردمستن انتشار داده اند.

«ژاک شیراک» در هشت سالگی در میان همسالانش به «ژاک» یا «ژاک بزرگ» شهرت یافته بود، یک مبارز و یک سازمان دهنده بازیهای جمعی بشمار میرفت و به صید خرچنگ و گردش با دوچرخه علاقه زیادی داشت. در سن نوجوانی قدش آنقدر دراز شد که هرگز درمغازه های لباس فروشی، کت و شلوار که اندازه او باشد پیدا نمی کرد. ظاهرا بی قیدی او نسبت به لباس و ظرافت از همان هنگام آغاز شده است. «ژاک» در حالیکه پای دوستان همسالش کم کم به مجالس رقص بازمیشت، به سیاست روی آورد و برای شرکت در مبارزات انتخاباتی باپارتیزانها تماس گرفت.

دختر هفده ساله یک مهمانخانه چی دهکده برای نخستین بار قلب شیراک جوان را به تپش انداخت، اما دختر دلخواه او پس از مدتی خدمت در شرکت هواپیمایی (بعنوان مهماندار)، ازدواج کرد و اکنون در شهر «نیس» بسر می برد. این ناکامی، در واقع یک شکست عشقی برای نخستین وزیر آینده فرانسه بود. «ژاک» از آنجا که جوان یکدنده و لاجوج بود، دوبار درده سالگی و ۲۰ سالگی خانه پدری اش را ترک کرد.

با اینکه اشتیهای خوبی دارد، از بیست سال پیش حتی یک کیلو هم بروزنش اضافه نشده است! او شبها چهار ساعت می خوابد و روزها دوپاکت سیگار دود می کند! ژاک شیراک در جنگ الجزایر از ناحیه بالای چشم زخمی شد و از آن پس عینک میزند. پس از پایان جنگ، میخواست بار دیگر وارد خدمت ارتش بشود اما پس از پذیرفته شدن در کالج امرواداری ناچار، از بازگشت به ارتش چشم پوشید. — تکیه کلام ژاک شیراک «ساده» و «روشن است» و کلمه «شرافتمندانه» همیشه و رد زیانش است. ژاک شیراک در عمرش بیش از دویار گریه نکرده است: در سال ۱۹۶۸ روز مرگ پدرش و در سال ۱۹۷۴ روز درگذشت ژرژمید و یکشنبه گذشته نیز هنگامی که چپ گرایان در انتخابات شهرداری «سن فرنول» با توپمیل انجام نداده است!

ورود کفش خارجی به آمریکا ممنوع میشود!

۴۳ سناتور آمریکائی طی نامه ای که به پرزیدنت کارتر نوشته اند درخواست کرده اند که از ورود کفش های خارجی باین کشور جلوگیری بعمل آید. این جلوگیری موجب خواهد شد که قریب دویست و پنجاه هزار تن از کارگران کارخانه های تولیدی از بیکاری نجات یابند. بطوریکه سناتور هادرنامه خود یادآور شده اند کفش های وارداتی قریب ۴۶ درصد مصرف بازار آمریکاربخود اختصاص داده است.

سناتورها در نامه خود یاد آور شده اند که از سال ۱۹۶۸ تعداد کارخانه های تولیدی کفش، بطور آشکار کاهش یافته و تعداد آنها از هزار کارخانه به ششصد و پنجاه کارخانه رسیده است. ضمنا قریب هفتاد هزار واحد کارگاه های کوچک کفافی و نزدیک به چهار هزار تهیه کننده مواد اولیه نیز در این مدت دست از اینکار برداشته اند. در این نامه سناتور ها توجه کرده اند که تعرفه خاص گمرکی روی کفش های وارداتی گذاشته شود که کمسیون بین المللی تجارت باین موضوع رسیدگی کند.

اینک سناتور ها و صاحبان کارخانه های تولید کفش، در انتظار پاسخ مساعد آقای رئیس جمهور هستند.

شیر حه با اتومبیل

آدم ها برای بدست آوردن پول، بچه کارهائی که دست نمی زنند و گاهی هم جان خود را در این راه از دست میدهند! «فرانک والورد» یکی از آن ماجراجویانی است که حاضر شده برای رسیدن به پول با جان خود بازی کند!

او می خواهد روز ۱۵ آوریل (۲۶ فروردین) جمعه فردا) با اتومبیل از میان یک توده آتش صدمتری بگذرد و خود را در کام ایشار نیاگارا بیندازد! قبل از «فرانک والورد» یازده نفر دیگر از ماجراجویان خواسته بودند این عمل جنون آمیز را با قایق یادوچرخه انجام دهند اما همه شان جان خود را در این راه از دست داده اند.

«فرانک والورد» می خواهد بعنوان دوازدهمین نفر، انهم با اتومبیل، شانه خود را بیازماید. اودر صندلی عقب اتومبیل که بیک سیستم شناور مجهز است قرار می گیرد و یک ذخیره اکسیژن دوساعته با خود حمل می کند تا دویست نفر غواصی که مامور خارج کردن وی از آب هستند، وقت کافی برای نجاتش داشته باشند. «فرانک» برای اینکه هنگام سقوط از ایشار دردناحی احساس نکند، یک آمبول مخصوص ضد درد بخود تزریق خواهد کرد.

یک کمپانی بیمه که این تمایش را ترتیب داده، دومیلیون دلار پول نقد به «فرانک» وعده داده است. «فرانک والورد» تاکنون با موفقیت به عملیات خطرناک و حیرت آور دیگری دست زده، مثلا «باتومبیل از یک پرتگاه بداخل رودخانه گاردن پریده، پنج روز و پنج شب در عمق ۳۵ متری دریابرسبرده و سی و شش ساعت تمام حتی بدون یک دقیقه توقف رانندگی کرده اما هنوز برنامه جهش از ارتفاع شش هزار متری بدون چتر نجات و عبور از کانال «میدی» را با توپمیل انجام نداده است!

پس از اینکه ترجمه نمایشنامه های آخوندزاده و نمایشنامه های ملک خان با استقبال مردم روبرو شد، مرحوم میرزا رضاخان نائینی در سال ۱۳۲۶ قمری روزنامه «تاتار» را برای ترویج این هنر در تهران انتشار داد.

در اولین شماره این روزنامه نمایشنامه ای بنام، «شیخ علیخان میرزا حاکم ملایر و تویسرکان و عروسی بادختر شاه پریان» چاپ شده بود.

این روزنامه هر دو هفته یکبار منتشر میشد و انتشار آن بیش از پانزده شماره ادامه نیافت و با جریان بمباران مجلس و تعطیل جراید مصادف گردید. میرزا احمد کمال الیوزراء الوزراء از نخستین کسانی بود که بقارسی نمایشنامه نوشت و نمایشنامه های وی بنامهای «حاجی ریانی خان یاتارتوف شرقی» و «استاد نوروز» که در سال ۱۳۳۶ قمری چاپ شد برای او شهرت بیشتری کسب کرد. پس از نمایشنامه های خان السوزراء، نمایشنامه «جعفرخان از فرنگ آمده» اثر انتقادی حسن مقدم بانام مستعار «علی نوروز» در تهران چاپ شد. وی نمایشنامه چهار پرده ای دیگری بنام «ایرانی بازی» نوشت که بعلت نکات انتقادی از وضع دوائر دولتی ایران و استخدام - ماموران دولتی مورد توجه عامه قرار گرفت. این نمایشنامه در مجله فرنگستان «برلن» نیز چاپ شد.

* میرزا فتحعلی آخوندوف (آخوندزاده): از نخستین ایرانی هایی که در سالهای دهه پنجم قرن نوزدهم باتاتر دنیای غرب آشنا شد و نمایشنامه های ارزنده ای از خود بجای گذاشت.



در سالهای اخیر و نه چندان دور بواسطه دگرگونیهای ویژه ای که بدنیال ظهور نویسندگان نام آوری چون «صادق هدایت» در ادبیات ایران بوجود آمد، سبک نمایشنامه نویسی نیز به یکباره تغییر کرد و نویسندگان باگرایش بسوی سبک هدایت یعنی سناریونویسی، توام باپرداشتهای عاطفی عمیق و در عین حال بومی از زندگی روزمره مردم، گامهای سریعی در زمینه ابداع و تصنیف نمایشنامه های مترقی برداشتند. «صادق هدایت» خود با تصنیف دو نمایشنامه تاریخی بنامهای «سازگار» و «بیروین دختر ساسانی» و نمایشنامه دیگری بنام «افسانه آفریتش» سرمشق بارزخی برای پویندگان این طریق بجای نهاد. ناگفته نماند که در این زمان نمایشنامه های تاریخی نیز سخت مورد توجه مردم قرار گرفت و بحث مفصل و مشروح پیرامون آنرا به نوبت دیگر وامی گذاریم و بطور کلی در این زمینه نمایشنامه های «آخرین یادگار نادر»

«اثر سعید نفیسی»، «رستم و سهراب» اقتباس «ایرانشهر» از شاهنامه فردوسی اندک زمانی جای خالی نمایشنامه های تاریخی را پر کردند. نمایشنامه های «جیک جیک علیشاه»، «شاه ایران و بانوی ارمن» و «متصفین» در زمینه افکار صوفیان اثر «نبیح بهروز» نیز در سالهای ۱۳۰۲ و ۱۳۰۷ شمسی طبع و نشر یافت که مورد توجه قرار گرفت.

«عزیزه و عزیز»، «شهرزاد»، «پهلوان کچل» حسین انصاری، «توب لاسیتیکی» اثر «صادق چوبک» نیز در وقت خود توانست گروهی از علاقمندان تاتر را بخود جلب کند.



* صادق هدایت: نخستین نویسنده ای که با تصنیف سه نمایشنامه ایرانی با بیانی ساده و روان راهی برای پویندگان این طریق گشود.

یک نسخه از «تمثیلات» آخوندزاده که وی آنرا به اعتضاد السلطنه وزیر علوم آلمان داده در کتابخانه مسجد سپهسالار موجود میباشد. نسخه دیگری نیز از آن موجود است که آخوندزاده آنرا به شاهزاده فرهاد میرزا که از تقلیس عازم مکه بوده داده است.

وی در پشت این نسخه شرحی نیز نوشته که جالب توجه است، اما چون نمایشنامه های آخوندزاده بزبان ترکی بود، تنها مورد توجه ایرانیانی قرار گرفت که بزبان ترکی آشنا بودند، بنابراین میرزا قراچه داغی در سال ۱۲۸۸ قمری بترجمه آنها پرداخت و در سال ۱۲۹۱ قمری هفت قطعه از آنها را با چاپ سنگی در تهران منتشر کرد. «میرزا جعفر» که بانثری روان و ساده تمثیلات آخوندزاده را ترجمه کرده در مقدمه آن شرحی نیز دراهمیت تاتر نوشته است. بعضی از ترجمه های میرزا جعفر نیز مجددا بامقدمه ای بزبان ارد و در سال ۱۹۲۴ میلادی در لاهور طبع رسید.

بر اساس فهرستی که پروفسور براون در جلد چهارم کتاب تاریخ ادبیات خود می نویسد، نمایشنامه های آخوندزاده چندین بار نیز در اروپا ترجمه و منتشر شده است.

اما نخستین نمایشنامه ای که مستقیما به نثر فارسی نگاشته شد، مجموعه نمایش های «میرزا ملکم خان ارمنی ناظم الدوله» است که چندبار در ایران و خارج طبع رسیده است.

بعضی از اسناد موجود در زمینه تاتر ایران نشان میدهد که «ملکم» چهار نمایشنامه نوشته است که اکنون سه قطعه از آنها موجود است. این نمایشنامه ها عبارتند از:

۱ - «سرگذشت «اشرف خان» حاکم عربستان در ایام توقف او در تهران»

این نمایشنامه در چهار پرده است و چگونگی حکومت ظالمانه حاکمی است که در سال ۱۲۳۲ قمری بتهران احضار میشود و پس از اینکه حساب سه ساله ولایت را میپردازد و تسویه حساب میگردد، باتمام تجاریمی که در محل حکومت خود مرتکب شده است باز خلعت حکومت پوشیده و بمحل ماموریت خود باز میگردد.

۲ - نمایشنامه ایست بنام «طریقه حکومت زمان خان بروجردی و سرگذشت آن ایام» در چهار پرده و سوم نمایشنامه ای است بنام: «کریلا رفتن شاه قلی میرزا و سرگذشت ایام توقف چند روزه او در کرمانشاهان نزد شاه مراد میرزا حاکم آنجا».

در نمایشنامه های ملکم نیز جنبه های کمدی و انتقادی حفظ شده است. بجز نمایشنامه های ملکم خان و ترجمه نمایشنامه های آخوندزاده که عموما جنبه کمدی دارد، نمونه ای از نمایشنامه «درام» نیز بصورت منظوم از نمایشنامه «میزان تروپ» «مولیر» اقتباس گردید که بنام «گزارش مردم گریز» در سال ۱۲۲۶ قمری در روزنامه «تصویر الافکار» اسلامبول بچاپ رسید.



به تمام خانواده‌ها توصیه می‌کنیم این مطالب را بخوان

کودک ۵ ساله شما میتواند ۵ زبان یاد بگیرد!

در سنین کودکی اجازه دهید بچه‌های شما هر چقدر دلشان میخواهد اسباب بازیهای خود را بشکنند و خراب کنند

سنین ۹ ماهگی تا ۴ سالگی، قدرت جمع‌آوری معلومات در کودکان بی‌تغیر است و در تمام عمر علاقه یادگیری هرگز باین حد نخواهد رسید

مادری که نگران سالهای آغاز آموزش کودکش بود، نزدیک یک متخصص تعلیم و تربیت رفت به این امید که او راهنمایش باشد و از او پرسید: من از کی می‌توانم آموزش کودکم را شروع کنم؟ متخصص از او پرسید: کودک شما کی به دنیا می‌آید؟ زن گفت: کودک من حالا پنج ساله است!

متخصص با حیرت به زن گفت: با شتاب هر چه تمامتر به خانه ات برگرد که بهترین سالهای عمر او را برای آموزش بهدر داده‌ای!

توجه کردن به گفته او اندیشمند بزرگ جهان در مورد آموزش نیز بسیاری از تردیدها را از میان می‌برد: از زبان افلاطون بشنویم که می‌گوید: حال آریا می‌دانید که در هر کاری شروع آن مهمترین قسمت آن است بخصوص در مورد مخلوقی که جوان و حساس است. زیرا در این موقع است که نقشی را که می‌خواهیم روی آن حک کنیم، بخوبی می‌گیرد.

و در موقع مناسب به دست می‌آورند، احتمالاً در سراسر زندگی این خود آموزی را که در جوانی آغاز کرده اند ادامه می‌دهند

کودک کمتر از پنج سال قبل از اینکه روش تدریس به کودکان قبل از سن دبستان را بازگو کنیم بهتر است نظرات صاحب نظران را که به اختصار در هفت مورد خلاصه شده، عنوان کنیم:

۱ - کودک کمتر از پنج سال می‌تواند به میزان فوق العاده زیادی معلومات کسب کند

۲ - کودک کمتر از پنج سال می‌تواند معلومات را با سرعت قابل ملاحظه‌ای ملاحظه‌ای جذب کند.

۳ - در سنین کمتر از پنج سال کودک هر قدر بیشتر اطلاعات کسب کند، آنها را بیشتر حفظ می‌کند

۴ - کودک کمتر از پنج سال انرژی بینهایت زیادی دارد.

۵ - کودک کمتر از پنج سال می‌تواند و می‌خواهد که خواندن بیاموزد.

۶ - کودک کمتر از پنج سال یک زبان کامل یاد می‌گیرد و می‌تواند تقریباً هر تعداد زبان دیگر که به او عرضه شود یاد بگیرد و اینها، مسائلی است که بتازگی و در تعلیم و تربیت کودک به آن پی برده شده است در حالیکه تا چندی قبل، طرز تفکر عمل نسبت به بچه‌ها بگونه دیگری بود.

ما در این مبحث سعی می‌کنیم روش آموزش را بازگو کنیم و جز در موارد معدودی وارد جزئیات آن نمی‌شویم.

از قول «گلن دومان» و همکارانش که برای یاروری ذهن کودکانی که به مغز آنها آسیب وارد شده، زحمت کشیده‌اند و نتیجه خارق العاده آموزش قبل از سن دبستان را ثابت کرده‌اند بگوئیم چون هم مستند تر و هم علمی تر است و هم یادداشتهای او را خوشبختانه به زبان فارسی هم منتشر کرده‌اند.

«گلن دومان» می‌گوید: ما وقتی به معالجه کودکانی که قسمتی از مغز آنها آسیب دیده بود اقدام کردیم هرگز باورمان نمی‌شد که کودکی با کم داشتن میلیونها سلول مغزی از نظر هوشی و آموزشی با کودکان سالم هم سالی برابر و یا حتی برتر باشد و یکی از آنها که نیمی از مغزش را چاقو جراحان از کاسه سرش خارج کرده بود، از درجه هوشی در سطح نوابغ برخوردار شوید اما واقعیت بود و نمی‌شد آن را انکار کرد: پس به این فکر افتادیم که با کودکان طبیعی به هنگام آموزش درست رفتار نمی‌شود و خوشبختانه این دریافته‌مان هم درست بود و غیر قابل انکار چون در خلال تحقیقات خود به کودکانی برخوردیم که قبل از سن مدرسه چندین زبان مختلف را فرا گرفته بودند و خود بخود این سؤال برایمان مطرح شد که یک آدم بالغ برای یاد

گرفتن کامل یک زبان چندین سال باید زحمت بکشد، در حالیکه کودک از هنگامیکه زبانش را برای حرف زدن می‌تواند کنترل کند تا زمانیکه زبان مادریش را بطور کامل یاد بگیرد پیش از یک یا حداکثر دو سه ماه نمی‌گذرد و همین کودک اگر در خانواده‌ای دو زبانه باشد در مدت کوتاهی به هر دو زبان صحبت می‌کند. تسلط کودک در آموزش زبان ممکن است به پنج یا شش زبان هم برسد، بطوریکه نمونه‌های نادری یافتیم که قبل از سن دبستان بیشتر از شش زبان را هم فرا گرفته بودند.

ظرفیت مغز انسان این درست که مغز انسان را در یک مقیاس غیر منصفانه می‌توان با کامپیوترهای مجهز، به سنجش نهاد، اما نباید این را فراموش کرد که حافظه بزرگترین و پیشرفته‌ترین کامپیوترهای جهان، بالاخره بسته به ظرفیتی که دارد روزی «پر» خواهد شد، اما مغز انسان این مزیت را دارد که هر چه خوراک برای حافظه‌اش تدارک دیده شود، ظرفیت آن افزایش می‌یابد پس با این شرایط نباید از این بیم داشت که آموزش کودک قبل از سن دبستان ممکن است بر شدن حافظه او را تسریع کند و کودک تیز هوش به کودکی کون تبدیل شود. انستیتوی گلن دومان حاصل تجربیات متخصصانش را به دفتر کشیده به این نتیجه رسیده است که بیشتر کودکان استثنائی که ما از آنها بعنوان نابغه یاد

می‌کنیم، کسانی بوده‌اند که قبل از سن دبستان خواندن و نوشتن را می‌دانسته‌اند و این نیز یک دلیل برای رفع نابوری کسانی که جرات آموزش کودکان خود را قبل از سن دبستان ندارند.

یک نمونه مهم یک وابسته نظامی آمریکائی برای انجام یک ماموریت همراه با همسر آمریکایی و کودک سه ساله‌اش به المان رفت. این وابسته نظامی هم بدلیل علاقه‌ای که به آموزش زبان المانی داشت و هم بخاطر نیازی که به آموزش آن حس می‌کرد زیر نظر بهترین متخصصان آموزش زبان المانی شروع به آموختن زبان کرد پس از یکسال که این وابسته تمریناتش را مرتب انجام داده و در همه جلسات کلاسش با علاقه حاضر شده و بگمان خودش پیشرفتش هم بد نبود همراه همسر و کودکش که حالا چهار سال دارد برای خرید به بازار رفت. به هنگام خرید و صحبت کردن با فروشندگان متوجه شد که کودک چهار ساله راحت تر از پدرش، که شرح چگونگی آموزش آن گذشت، حرف می‌زند و مقصود خود را بیان می‌کند.

ضروری را یاد گرفته است و به این ترتیب نمی‌توان انکار کرد که قدرت آموزش کودک خیلی بیشتر از پدر و مادرش بوده است.

محققان مورد نظر ما که ذکر نام تک تک آنها باعث طول کم می‌شود به اتفاق به این نتیجه رسیده‌اند که: «رشد عصبی که همیشه آن را ثابت و تغییر ناپذیری پنداشتیم، یک امر متحرک و دائم‌التغییر است.» و بطور قاطع دربارہ تیز هوشی و کودنی هیچ کودکی نمی‌توان نظر صواب داد، مگر اینکه از آموزشهای صحیحی که چگونگی آنها در پائین می‌آید نتیجه‌ای عاید نشده باشد - که گروه محققان ما تا کنون به چنین نمونه‌ای برخورد نکرده‌اند - و یا اینکه به مغز کودک آسیبی وارد آمده باشد و در درمان آن نکوشیده باشند.

بازی خواندن اما یادتان باشد که اگر کودک شما نتوانست کلمات درشت یک آگهی را که چندین بار دیده بخواند، او را سرزنش نکنید، چون آموختن خواندن به کودک خرد سال باید بصورت یک بازی دلپذیر باشد نه یک شکنجه یا تحکم و اجبار!

در حقیقت کودک نباید حالتی شبیه کلاس و امتحان را در خانه خود حس کند و باید این اطمینان خاطر را داشته باشد

آموزش او با کلمات درشتی که برلوحه‌های با ابعاد کاملاً بزرگ (اندازه و ابعاد لوحه و حروف درادامه مطلب

بازگو خواهد شد) نقش بسته یک بازی است و نه چیز دیگر. کودک تشنه اموختن است. به این مساله دقت کنید که یک عروس بیش از نودثانیه نمی تواند برای کودک جالب باشد، چون در این فاصله او تمام چیزهایی را که می خواسته از عروسک درک کند، درک کرده است. پس از نود ثانیه کودک به سراغ جعبه، جای اسباب بازی می رود و تقریباً همین مدت هم با جعبه سرگرم است. بیشتر اوقات جعبه بیشتر از خوداسباب بازی برای کودک جالب است، چون این حق را دارد که آن را پاره کند و درمیان پاره هایش دنبال چیزهای تازه ای بگردد، درحالیکه والدین این اجازه را نمی دهند تا اسباب بازی گرانی را که خریده اند کودک کنجکاو پاره کند و از میان ببرد و بهمین جهت اکثر اسباب بازیها از موادی ساخته شده که کمتر شکننده است و درمقابل سماجت کودک برای خراب کردن آن مقاومت می کند، درحالیکه این روش به کودک کنجکاو لطمه می زند. اگرچه ضرر تلخ است و والدین کودکی را که اسباب بازیهایش را زود خراب می کند به شیفت و ولنگاری متهم می کنند، اما حقیقت این است که باید به کودک فرصت تجربه کردن را داد و مثلاً در صورتیکه از روی کنجکاو کف ماشین، کوکی اش را باز کرد، به این دلیل نیست که واقعا قصد خرابکاری دارد بلکه به این دلیل است که می خواهد علت حرکت ماشین و یا مسائلی از این قبیل را دریابد. پس باید به کودک اجازه داد که حتی المقدور با دستکاری کردن اشیاء و اسباب بازیهای که با ارزاندن و یا قابل ترمیم حس کنجکاویش را اکتان کند.

در این موارد والدین با کمک کردن به او و تشریح خصوصیات اسباب بازیها می توانند آرزوهای کودک به بار می آورد با خوشرویی - به میزان زیادی - بکاهند و هم او را آموزش بدهند.

اولین تذکر مهم و از نظر اهل فن فوق العاده مهم در راه یاداندن خواندن به کودکان این است که مسئول آموزش کودک باید یاداندن را با بازی قاطی کند و بازی بقولاند که اموختن یک بازی دلپذیراست. چون به تجربه ثابت شده که مادران این مهم را بهتر به انجام می رسانند و از حوصله و علاقه بیشتری نسبت به فرزندان خود، برخوردارند، ما هم در اینجا بیشتر مادران را مورد خطاب قرار می دهیم، چون آنها هستند که می توانند روزها و درایام فراغت با کودک خود «خواندن بازی» کنند.

برای تفهیم بیشتر این موارد مهم به یک نقل قول مستقیم از «گلن دومان» توجه کنید:

«بین سنین ۹ ماهگی تا ۴ سالگی، قدرت جمع آوری معلومات در کودک بی نظیر است و علاقه به یادگیری دیگر هرگز به این حد نخواهد رسید. ولی در همین دوره از زندگی، ماکودک را پاکیزه نگه می داریم، ولی با این کارها او را از جهت آموزشی درخلاء می گذاریم. این مضحک است که وقتی کودک بزرگتر می شود مکرر به او می گوئیم که قدری عقل است که نمی خواهد نجوم، فیزیک و بیولوژی، بیاموزد، به او خواهیم گفت که در زندگی، اموختن مهمترین چیزهاست و حقیقت هم همین است ولی ما آن طرف سکه را نادیده گرفته ایم. اموختن بزرگترین بازی زندگی نیز هست و همینطور لذت بخش ترین آن.

ما فرض می کنیم که کودکان از اموختن متنفرند، چرا که بیشتر کودکان از مدرسه خوششان نمی

اید. اینجاست که مامدرسه رفتن را با یادگرفتن اشتباه گرفته ایم. همه کودکانی که به مدرسه می روند چیز نمی آموزند، همانطوری که تمام کودکانی که می آموزند شاگردمدرسه نیستند.....

اموختن باید شادترین تفریحها باشد، زیرا حقیقتاً بزرگترین بازی زندگی است. دریا زود، تمام اشخاص باهوش به این نتیجه می رسند. شما مکرر می شنوید که می گویند (یا خودتان به زبان می آورید): «چه روز خوبی بود، من خیلی چیزها را که قبلاً من نمی دانستم یادگرفتم.» و یا: «روز بسیاریدی بود ولی در عوض چیزی یادگرفتم.» آزمایشات اخیر نشان داده است که اشتیاق به اموختن در کودکان خردسال به حدی است که قادر به تشخیص آموزش از تفریح نیستند. کودکان این طرز تلقی را از دست نمی دهند. مگر ما بزرگترها آنها را قانع کنیم که اموختن تفریح نیست»

کودک حداکثر سعی خود را می کند که یادبگیرد و متأسفانه ما هم حداکثر تلاش خود را بکار می بریم تا مانع او بشویم، زیرا یادگیری او از طریق تجربه کردن کارآمدی اشیایی که در دسترس هست برای ما گران تمام می شود. ما پدر و مادرها برای کنترل کردن کنجکاو کودک، شیوه معمول، مکتب، چیز دستش بده که شکستی نباشد. را بکار می بریم میزان توجه کودک به یک شیئی برابر است با مقدارمردادی که برای اموختن در آن شیئی وجود دارد. موضوع دیگر اینکه وقتی می گویند کودک نمی تواند مدت زیادی دقت خود را روی چیزی متمرکز کند، حقیقت ندارد.

اگر شما در اعمال کودک خوددقت کنید شواهد بسیاری برای اثبات این حقیقت خواهید یافت. با این حال و با تمام شواهدی که چشم شم می بینیم باز هم اغلب نتیجه می گیریم که کودکی که زمان توجه کوتاهی دارد، کودک خیلی باهوشی نیست، در صورتیکه درست عکس این قضیه صادق است، کودک در همان مدت کوتاهی که توجه کرده تمام دریافته های آن شیئی را دریافته است و دلیلی ندارد خودش را با چیزی که برایش از حافظ آموزشی تازگی ندارد سرگرم کند.

لوازم کار

لوازمی که در تعلیم خواندن به کار می برید، بسیار ساده است. این لوازم بر اساس تجربه چندین ساله هیات بزرگی از دانشمندان و محققان رشد مغزی انسان، با در نظر گرفتن این حقیقت که خواندن یک فعالیت مغزی است، در نظر گرفته شده است. در این برنامه قدرتها و محدودیتهای دستگاه بینایی کودک و تمام احتیاجات او، تا وقتی که بینایی و مغزی کودک رشد یابد، مورد توجه بوده است.

تمام مطالب باید روی مقوایی سفید که نسبتاً ضخیم و محکم باشد، نوشته شود. محکم به این دلیل که تاب مقاومت دستمالیهای شیطنت آمیز کودک را داشته باشد.

کلمات را با مرکب چین، خودکار یا ماژیک بنویسید. نوشته ها باید واضح، مرتب و به یک سبک باشند. باید حداقل یک حاشیه ۱/۲۵ سانتیمتری در اطراف کلمات خالی بماند.

کلمات «ماما» و «بابا» باید روی کارتهای مجزا که ابعاد هر کدام ۱۵×۶۰ سانتیمتر باشد نوشته شود. مثلاً در نوشتن «ماما» که از دو بخش «ما» و «ا» تشکیل شده باشد، سعی شود که بلندی هر بخش بین ۱۵ تا ۲۰ و عرض آن ۱۰ تا ۱۲ سانتیمتر باشد. فاصله دو بخش باید حداقل ۱/۲۵ سانتیمتر باشد.

کلمات باید با مرکب یا ماژیک قرمز نوشته شده باشند. تعداد کلماتی که در این ابعاد و با این خصوصیات باید برای کودک تدارک دیده شود

حدود بیست کلمه است، نظیر بابا، ماما، آب، دست، پا، سر، نان و غیره. کلمات مربوط به محیط زندگی و مانوس با کودک باید روی کارتهایی به ارتفاع ۷/۵ سانتیمتر با حروف قرمز نوشته شود. ارتفاع خود کلمات باید ۵ سانتیمتر باشد.

کلمات لازم برای جمله سازی باید روی کارتهای سفید به ارتفاع ۷/۵ سانتیمتر با مرکب سیاه نوشته شود که طول خود کلمات باید به ۵ سانتیمتر برسد.

پس از اینکه به مرحله جمله سازی رسیدید فرهنگ عباراتی که کودک فراهم آورده روی کارتهایی با ابعاد مناسب با مرکب سیاه نوشته می شود ولی اینبار ارتفاع عباراتی چون «من دارا هستم» «شما کی هستی؟» و غیره باید ۳/۵ سانتیمتر باشد و پس از فراگیری این کارتها باید در یک کلاسور بصورت کتاب محفوظ بماند.

پس با این شرایط آموزش کودک از کلمات مشکلی روی کارتهای بزرگ با حروف قرمز شروع می شود و به عبارات ساده با ارتفاع سه و نیم سانتیمتری می رسد که در نهایت برای او یک کتاب با حدود پانصد کلمه را تشکیل می دهد.

چگونگی استفاده از کارتها

آموزش کودک را با استفاده از دو کلمه شروع کنید و نگذارید هیچکدام از کارتهای دیگر را جز آن کارتی که مورد نظر است ببیند. مثلاً در آغاز به او اجازه ندهید جز با کارت بزرگی که کلمه «ماما» روی آن نوشته شده روبرو شود. چون در این مرحله باید قدرت دید کودک هم تنظیم شود.

آموزش را در ساعتی از روز شروع کنید که کودک استراحتش را کرده و سر حال و شاداب آسادی بازی کردن را داشته باشد.

به هنگام آموزش از قسمتی از خانه استفاده کنید که عوامل منحرف کننده توجه کودک در آن نباشد، مثلاً وقتی رادیو و تلویزیون روشن است از خیر آموزش بگذرید.

وقتی که کودک را سر حال یافتید و در گوشه ای از خانه که آتانه در آن کم است خواستید یا او خواندن بازی کنید کلمه «ماما» را جلوی او بگیرید (کمی دور از دسترس او) و بطور واضح بگویید اینجا نوشته «ماما» در اینجا هیچ توضیح اضافی به کودک ندهید و چیزی را برای او تجزیه و تحلیل نکنید. به کودک اجازه بدهید که فقط ده ثانیه کارت را ببیند. پس از ده ثانیه کارت را کنار بگذارید و یکی دو دقیقه با او بازی کنید و تمام توجه خود را معطوف او کنید. پس از دو دقیقه دوباره کارتی را که کلمه «ماما» روی آن نوشته به کودک نشان بدهید و فقط یک بار با صدای واضح به او بگوئید:

اینجا نوشته شده «ماما» دوباره کارت را کنار بگذارید و برای دو دقیقه با او بازی کنید و باز هم برای ده ثانیه کارت را به او نشان بدهید، اما یادتان باشد که هنوز هم وقت آن نرسیده که از او پرسید که این چیست. پس از سه یا چهار بار تکرار این وضع جلسه اول پایان یافته است و شما نزدیک به ده دقیقه وقت خود را صرف کودک کرده اید. این جلسات باید روزی پنج بار تکرار شود.

فاصله جلسات حداقل باید نیم ساعت باشد. پس از پنج جلسه و پشت سر گذاشتن اولین روز و صرف مدتی نزدیک به نیم ساعت و یا کمی بیشتر نوبت روز دوم می رسد. روز دوم را هم با کارت «ماما» به ترتیب روز اول شروع کنید، منتهی در جلسه سوم وقتی کارت را جلوی کودک گرفتید، خیلی واضح و روشن بگویید «این چیست؟» وقتی از او پرسیدید پیش خود تا ده بشمارید، اگر تا ده کودک گفت «ماما»

باید خیلی خوشحال بشوید، بطوریکه کودک خوشحالی شما را درک کند و به او بگوید که خیلی باهوش است و شما دوستش دارید و بوجودش افتخار می کنید. اما با دادن شیرینی و چیزهایی از این قبیل به او رشوه ندهید. چون بزودی با سرعتی که او خواهد آموخت شما از عهده انجام تعهدات رشوه ماندندان بر نخواهید آمد. و کودک هم نم. تانند آن همه شیرینی آب نبات پاداش خود را بخورد و در عین حال او می فهمد که تشویق و محبت بیشتر از خوردنی ارزش دارد.

اما اگر کودک پس از آنکه پیش خود تا ده شمردید نگفت «ماما» نباید مایوس بشوید و توجه داشته باشید که حالت نا امیدی در چهره تان منعکس نشود. اینجا کاری که باید شما بکنید این است که با خوشحالی قابل درک و با خنده بگویید نوشته «ماما» مگه نه؟ و کارتان را مثل روز اول ادامه بدهید. کودک کلمه «ماما» را ممکن است بین یک روز تا یک هفته یاد بگیرد ولی اگر یاد نگرفت که احتمالش بسیار بسیار کم است، بهتر است که کار آموزش را برای مدت یک هفته تعطیل کنید و پس از یک هفته کارتان را از سر بگیرید.

وقتی کودک کلمه «ماما» را یاد گرفت، در همان روز پنج بار دیگر کلمه را به او نشان بدهید و هر دفعه از او بپرسید این چیست و هر بار که او جواب صحیح داد شادمانی و رضایت خود را به او نشان بدهید. آنگاه که مطمئن شدید کودک «ماما» را یاد گرفته به سراغ کلمه «بابا» بروید و به ترتیب آغاز آموزش کلمه «ماما» کار را شروع کنید. وقتی کلمه «بابا» را هم یاد گرفت مادر مجدداً کلمه ماما را در دست می گیرد و از او می پرسد. کودک که تا این موقع دو کلمه بابا و ماما را باهم ندیده است در دست مادر دو کارت حاوی این دو کلمه را می بیند و آنها را می خواند و از هم تشخیص می دهد. در این مرحله زیاد روی دو کلمه مزبور معطل نشوید: چون کودک کسل می شود و توصیه ما این است که نگذارید کودک کسل شود، زیاد کند پیش رفتن، بیشتر از سریع پیش رفتن کودک را کسل می کند.

وقتی کودک شما کلمات بابا و ماما را یاد گرفت بزرگترین مشکل او حل شده است، چون علاقه بر یاد گرفتن و علاقه شدن به خواندن شعاع بینایی خود را هم پرورش داده است.

و در عین حال بفرغ خود تعلیم داده که یک سمبل نوشته شده را از دیگری تمیز بدهد. و یک نشانه را جای پدر و نشانه دیگر را بجای مادر پذیرفته است. او با همین دو کلمه گنج کننده ترین مرحله آموزش زندگی را پشت سر نهاده و فقط یک مرحله دشوار دیگر پیش رو دارد و آنهم وقتی است که موقع آموزش الفبا می رسد.

مادری که با این ترتیب آموزش کودک را آغاز کرده خیلی زود به میزان هوش و استعداد او واقف می شود و سرعت آموزش کودک را مطابق برنامه ای که خود صحیح می داند تنظیم می کند و در خلال کار جزئیات آموزش را در می یابد.

قبل از پایان دادن به این مقال این موضوع را تذکر بدهیم که اموختن زبان اول دشوار است و زبان دوم دشواری کمتری دارد و هرچه تعداد زبانها زیادت شود اموختن آنها برای کودک آسانتر می شود.

کلمات مورد نظر برای آموزش کودک باید همه قابل درک و ابتدا شخصی باشند و بعد کودک را به کلماتی راهنمایی کنیم که کلمات عمومی و خارج حوزه زندگی او است.

کوتاه-جالب-خواندنی از گوشه و کنار دنیا

پس از ده سال مطالعه ممتد، یک تیم تحقیقاتی موفق شد که راه حل مناسبی برای مبارزه علیه مسمومیت ناشی از گاز ذغال، بوسیله سرکه پیدا کند! این تیم، مرکب از دوشیمیدان و یک فیزیولوژیست است. «پرفسور کی میل ساند» از دانشگاه یون سی و پرفسور «می یونگ هی» از دانشگاه هانی بانگ و آقای «لی هنگ» محقق موسسه علوم و تکنولوژی کره، جزو این تیم هستند. پرفسور «لی یونگ هی» گفت: از قدیم در کره شنیده بودیم که درمان اولیه این مسمومیت، نوعی هویج ترش است. پراساس این عقیده، او تیم اش آزمایشهای موفقیت آمیزی روی حیوانات و بیماران بعمل آوردند. او افزود: «سرکه کمک موثری برای بهبود بیمار است زیرا موجب میشود که هموگلوبین خون، اکسیژن بیشتری مصرف کرده در عین حال از تنفس عمیق جلوگیری بعمل آورد. قضیه باین ترتیب است که در ساعت ۷ صبح روز ۲۲ فوریه، مرد جوان ۲۱ ساله ای در حین خواب دچار ذغال گرفتگی میشود. خانواده او که در اطاق دیگری خوابیده بودند با صدای ناله های او باطاق اورفته، او را در حال اغما می یابند که بوسیله منواکسید کربن مسموم شده بود. یکی ز اقوام او بنام «جونگ یونسامین» (۳۱ ساله) بسرعت باشنیزخانه رفته، شیشه محتوی سرکه را همراه می آورد و وانگشتانش را بسرکه آغشته کرده، برای مدت پنج دقیقه در کنار بینی بیمار نگاه میدارد، ولی عکس العملی از بیمار نمی بیند. برای بار دوم انگشتان خود را به سرکه آغشته کرده و برای مدت ده دقیقه در کنار بینی اومی گذارد. بعد از دو دقیقه ایکه، انگشتان خود را از کنار بینی بیمار بر میدارد، علامت هوشیاری نسبی در بیمار هویدا میشود و حتی وقتی نامش را صدا می کند جواب میدهد. «جونگ!» سپس به نزدیکترین بیمارستان شهر در یون گن گبو بدنال کسول اکسیژن و معالجات اساسی میفرستند و اونجات می یابد. در همان حال مرد ۲۸ ساله دیگری به بیمارستان آورده میشود که اولین معالجات با سرکه بر روی او انجام شده بود که پس از معالجات دیگر، بهبودی خود را بازیافت.

روز بیستم فوریه خبرمعالج اولیه ذغال گرفتگی با سرکه باهیجان فراوان در کره انتشار یافت این خبر بدنال یک سری تحقیقات مفصل که از طرف هیات نه نفری انجام گرفته بود منتشر شد ولی آنان اضافه کردند که هنوز مشغول مطالعه روی عواقب معالجه با سرکه هستند ولی تاکنون معالجات، بگفته دکتر لی یونگ با موفقیت همراه بوده است.

این تیم ۹ نفری، ابتدا ایده معالجه با سرکه را از مهاجرین کره شمالی که در سال قبل وارد جمهوری کره شده بودند گرفتند. یکی از آن تعریف میکرد که سی سال قبل توانست بود راننده کامیون خود را که با گاز ذغال، مسمومیت پیدا کرده بود از مرگ حتمی نجات دهد زیرا درانوقوع ذغال بعنوان تنها وسیله سوخت بکار میرفت. اعضای این تیم گفتند که آزمایش با سرکه، ابتدا روی سگ و خرگوش و چهل بیماری که به بیمارستان مراجعه کرده بودند انجام گرفت که همگی با موفقیت همراه بود.

ولی در عین حال اطبای دیگری که با اشتیاق روی مسمومیت باذغال مطالعه می کنند اضافه کردند که معالجه بوسیله مایعات تندی مانند سرکه باید مورد مطالعه بیشتری قرار گیرد. اما گذشته از این مطالب، هنوز استفاده از اکسیژن بعنوان یکی از موثرترین معالجات این نوع مسمومیت شناخته شده است و بطور چشم گیری مرگ غیرطبیعی را کاهش میدهد. اما این کاهش بان اندازه ای نیست که اتفاقی می افتد. اخیراً آساری که منتشر شده که حاکی از آنست تنها در سال ۱۹۷۶ نزدیک به ۲۰۰ هزار تن در سنول پایتخت کره دچار چنین مسمومیت ها شده اند.

سرکه، مسمومین گاز ذغال رانجات میدهد!

هراس انگیزترین ماجراهای کانگستری

داستان شکار چیان انسانها، باج بگیران حرفه‌ای و مردانی که نامشان رعب انگیز بود



یک کانگستر خائن ده ها کانگستر را به اتاق مرگ زندان فرستاد.

دران شب گرم یک نفر سخت بیتاب بود. او از یک ساعت پیش، نزدیک ساختمان شماره ۱۱۵ خیابان اعیان نشین «سنترال پارک وست» کشیک میداد و درهمه این مدت با انگشتانش قبضه سرد تپانچه را درته جیبش نوازش کرده بود. او برای کشتن آمده بود، درانسوی خیابان «سنترال پارک» خفته بود. پارک بزرگ نیویورک که دردل بزرگترین شهر دنیا یک منطقه ممنوع بود و هیچکس جرئت نمیکرد، بعد از تاریک شدن هوا دران قدم بگذارد.

آدمکش به ساعتش نگاه کرد کمی به نیمه شب مانده بود - این عمو فرانک چه کار میکند؟

درست درهمین هنگام یک تاکسی زرد درطول پیاده رو لغزید و درمقابل ساختمانی که ناشناس در برابرش بود ایستاد. یک مرد جوان پیاده شد و بدنبالش یک آقای میانه سال که شاپوی خاکستری برسر داشت. جوان شب بخیر گفت و رفت و مردی که کلاه بر سر داشت، تنها وارد ساختمان شد.

تاکسی با مرد جوان رفت و صدای بهم خوردن درش تیرایدار را که درسرسرا چرت میزد، بیدار کرد که جلو دوید و با احترام در برابر پیرمرد خم شد. «نورول کیت» سرایدار هم

مثل میلیونها امریکایی میدانست که «فرانک کتسلو» شخصیتی مهم، هراس انگیز و مرموز است. این مرد که قیافه مدیرانه‌ای ها را داشت، در ۶۶ سالگی صورت ظاهر یک تاجر متمکن را داشت

و همیشه بدقت لباس میپوشید. اوتاجر بود و تجارت پردرآمدی هم داشت. ولی درهیچکدام ازدفتر های راهنمایی امورتجارتی نامی از او و حرفه‌اش نبود. امپراتوری تجارتی «فرانک کتسلو» یک امپراتوری غیرقانونی بود. قلمروی که اختلافها دران با اسلحه حل و فصل میشدند. درست نظیر واقعه‌ای که میبایستی درین شب دوم مه ۱۹۵۷ رخ دهد امریکانیها دنیای او و همکارانش را

«دنیای زیرزمینی» نام داده بودند. «کتسلو» وارد سرسرای اصلی شد و ناشناس هم مثل سایه بدنبالش آمد. آنوقت بایک فریاد توجه قربانیش را بسوی خود جلب کرد - سرش را نشانه گرفت و فقط یک تیرشلیک کرد. بعد از دربیرون جهید و سوار اتومبیلی که با چراغهای خاموش منتظرش بود شد و گریخت.

ماجرا فقط چند لحظه طول کشید ولی «کتسلو» فقط جراحی

- این مرد که خون برشانه‌اش ریخته، چند دقیقه پیش، از چنگ مرگ گریخته است. روز دوم ماه مه ۱۹۵۷ یک ناشناس خواسته بود باشلیک یک گلوله «فرانک کتسلو» را بکشد. او یکی از چهره‌های تاریخی مافیای امریکا است.

خبر برق آسا در امریکا پخش شد. مردم عادی نسبت باین آدم مرموزی که «تزارچک پات» لقب گرفته بود، هیچ محبتی نداشتند. شهردار سابق نیویورک او را فاسدترین و بزرگترین قمارباز جهان میدانست و عنوان های دیگرش از این قرار بود: «فرمانروای دنیای زیرزمینی» - «یکی از ده مرد قوی امریکا» - کمیسیون تحقیقاتی ایالت کالیفرنیا باین نتیجه رسیده بود که درآمد امپراتوری غیرقانونی «کتسلو» از درآمد بزرگترین شرکت صنعتی امریکا یعنی جنرال موتورز بیشتر است و به سالی دو میلیارد دلار سرمایه‌اند که یک چهارم آن صرف دادن رشوه به آدمهای متنفذ میشود.

اما در «جنگل جنایت» بنظر میآید که «کتسلو» هیچ دشمنی ندارد و او از این شهرت هربار برای پاسخ دادن به پرسش های پلیس استفاده میکرد.

- بلی من اصلا دشمن ندارم. من یک تاجر ساده هستم که کارهای قانونی انجام میدهم. البته در جوانی یعنی در دوران منع مشروبات الکلی مثل خیلی های دیگر چند بار قاچاق مشروب کرده‌ام و از این بابت متاسفم. راجع به قمار باید بگویم که هیچوقت بان دست نمیزنم. فقط پولم را در راه قمار سرمایه گذاری میکنم. و این دیگران. یعنی شما هستید که قمار میکنید. انسان همیشه قماربازی کرده است و باز هم خواهد کرد. این در طبیعت اوست. اگر دولت قمار را ممنوع کند، مقصودم جک پات و رولت است، آنوقت مردم بر سرهای روز بعد قمار میکنند. کسی نمیتواند لکه‌ها را از روی پوست یوز پلنگ پاک کند.

«کتسلو» این فلسفه را در اختیار هرکس که طالب بود میگذاشت و می گفت:

- نگران من نباشید من هر وقت تقدیر اراده کند در دستم به آسودگی خواهم مرد. حرف «کتسلو» آتشب هم درست درآمد و این یک معجزه بود. ولی شصت پلیس ورزیده مامور تحقیق در اطراف حادثه سوء قصد به او شدند. منتهی بعد از یک هفته هیچ ردپایی از ضارب بدست نیاوردند.

اینطور نیست؟

- بخاطر نمیآورم. ولی شاید «کتسلو» یادداشتی یافت که بدست خود پیرمرد نوشته شده بود. پس او را به پاسگاه پلیس بردند تا با جویبی دقیقی بعمل آید.

تحقیقات بعدی نشان داد که «کتسلو» ضارب خود را دیده بود و صدایش را شنیده بود. پس چرا نمیتوانست او را به پلیس معرفی کند!

پیرمرد مرتبا میگفت: - این حادثه ناشی از یک اشتباه بود چه کسی میخواهد مرا بکشند؟ اطمینان میدهم که دشمن ندارم. همه دوست من هستند.

«جیمز لگت» بازرس ارشد پلیس دیگر به تنگ آمده بود. - این کسی که بشما تیراندازی کرد، شیوه خیلی غریبی برای نشان دادن دوستیش انتخاب کرده بود.

آنوقت ورقه را که درجیب «کتسلو» یافته بود به او نشان داد و پرسید: - معنی این ارقام چیست؟ پیر مرد شانه هایش را بالا انداخت و رنگش پرید: - این خط خودتانست -

فرق داشت و مامور پلیس درجیب «کتسلو» یادداشتی یافت که بدست خود پیرمرد نوشته شده بود. پس او را به پاسگاه پلیس بردند تا با جویبی دقیقی بعمل آید.

تحقیقات بعدی نشان داد که «کتسلو» ضارب خود را دیده بود و صدایش را شنیده بود. پس چرا نمیتوانست او را به پلیس معرفی کند!

پیرمرد مرتبا میگفت: - این حادثه ناشی از یک اشتباه بود چه کسی میخواهد مرا بکشند؟ اطمینان میدهم که دشمن ندارم. همه دوست من هستند.

«جیمز لگت» بازرس ارشد پلیس دیگر به تنگ آمده بود. - این کسی که بشما تیراندازی کرد، شیوه خیلی غریبی برای نشان دادن دوستیش انتخاب کرده بود.

آنوقت ورقه را که درجیب «کتسلو» یافته بود به او نشان داد و پرسید:

- معنی این ارقام چیست؟ پیر مرد شانه هایش را بالا انداخت و رنگش پرید: - این خط خودتانست -

« ابرلس » و « والایی » (چپ) و راست) در زمینه افسانه اسرار مافیا بیشترین اعترافها را کردند



یا چند نفر مظنون می شود. ولی در آمریکا سوءظن پلیس برای بازداشت کافی نیست پس جنایتها بدون مجازات می ماند. تعداد جنایت در بروکلین بیشتر از هر شهر دیگر دنیاست. در چنین شرایطی زنی میانه قامت که یک ماتوی بڑ با بقه پوست پوشیده است، در طبقه چهارم عمارت اداری بروکلین از آسانسور بیرون آمد و بطرف اتاقی رفت که روی شیشه درش نوشته شده بود: «دادستان»

جمعه ۲۲ مارس ۱۹۴۰ و ساعت پنج و نیم بعد از ظهر بود زن وارد شد و گفتگوی کوتاهی با منشی داشت:

- میخواهم با دادستان صحبت کنم
- قرار ملاقات دارید؟
- خیر
- در این صورت.....
- کار بسیار مهمی دارم.....

من همسر «آبه رلس» هستم «آبه رلس» این مرد از دو سال پیش خطرناکترین دشمن نظام اجتماعی در بروکلین بود. پلیس او را بازداشت کرده بود ولی یقین بود که بعلت فقدان مدرک بزودی آزاد خواهد شد.

منشی به اتاق دادستان رفت و دقیقه ای بعد بازگشت. - آقای «برتن تورکوس» شما را می پذیرد. او معاون دادستان است دنبال من بیایید. دفتر «تورکوس» انباشته از پرونده بود و خود او که جوان و جذاب بود، در میان آنها ایستاده بود.

- چه خدمتی می توانم برای شما انجام بدهم!
رنگ زن پرید و بعد گریه کتان گفت:

- می خواهم شوهرم را از صندلی الکتریکی نجات بدهم. فرزند ما در ماه ژوئن دنیا میاید.....
«تورکوس» گوشی تلفن را برداشت.

- آقای دادستان یک لحظه وقت دارید؟ فکر می کنم مسئله مهمی پیش آمده است.....
چند لحظه بعد معاون وزن وارد دفتر کار «ویلیام اودیور» شدند. مرد کوچک اندامی با موهای کوتاه، لبهای نازک و نگاه برنده.

- خوب؟
زن اشک هایش را پاک کرد. - شوهر من می خواهد شما را به بیند

- خوب چرا در خواست کتبی نمیدهید؟
- او می خواهد حقایق را بگوید و از من خواسته است که این را به شما بگویم.

برای دادستان که مدتها بود می خواست قانون سکوت را بشکند، پیشنهاد زن حکم یک معجزه را داشت. می بایستی بدون یک لحظه تأمل از موقعیت استفاده کرد.

خانم «رلس» تحت حمایت

میخواست پاسخ این پرسش ها را بداند:

- این راست است که شما یک شرط بندی پنجاه هزار دلاری را روی آخرین مسابقه مشت زنی باخته اید؟

- من عادت ندارم درباره کارهای تجارسی و سرمایه گذاریهایم با کسی درددل کنم. او نمیخواست با پلیس همکاری کند - چرا؟ چرا میخواست ضاربش را از جنگ عدالت مصون بدارد؟ چرا میگفت تیرانداز را ندیده است؟

- دروغ میگویند شما قطعا رودرویی او ایستاده بودید. چون گلوله قسمت جلوی کلاهتان را سوراخ کرده است. هیچکس دیگر هم حاضر نبود درباره هویت ضارب چیزی بگوید.

این یکی از پایه های سازمان گانگستری است. افرادش و رهبرانش حتی وقتی پای زندگی و اعتبارشان در میان است قانون سکوت را زیر پای نمیگذارند.
خیانت در «جمعه مقدس» بروکلین - ۱۹۴۰

شهری که بخاطر «لوناپارک» غول آسایش در «کانی اینلند» بیس بال بازنش کلیسا هایش شهرت دارد صاحب یک رکورد غم انگیز نیز هست: دویست قتل ظرف نه سال. آن هم چه جنایت هائی: مردی که با طناب خفه شده بدش را با گزن سوراخ سوراخ کرده اند و جسدش را کف یک اتومبیل انداخته اند. دو جوان که بدتشان با گلوله سوراخ سوراخ شده و نعش هایشان را کنار دیوار یک گاراژ نهاده اند، یک کیسه محتوی باقیمانده های نیم سوخته یک جسد تکه های یک نعش در چمدانی که زیر یک پل گذاشته شده است این قتل های متفاوت یک وجه متشابه دارند: قاتل ها همیشه ناشناخته هستند.

البته پلیس هر بار بیک

مالیاتی محکوم کرد. «رایبرت مونگمری» هنرپیشه مشهور، درخواست کرد که «کتسلو» دشمن قانون شناخته شود. چون وقتی خواسته بود «تابعت» آمریکا را بگیرد، قسم خورده بود که پا از جاده درستکاری بیرون نخواهد گذاشت «کتسلو» برای اولین بار احساس ترس کرد. او میدانست که یک دلار ثقل مالیاتی از هرفعالیتی خطرناکتر است و اداره مالیات هرگز طعمه هایش را رها نمیکند مگر آنکه ال کاپن بهمین گونه از پای درآمده بود؟ او عادت کرده بود که

هرخرجی راحتی یک انعام کوچک را یادداشت کند و فاکتور هر خریدی را حتی اگر یک دسته گل کوچک بود نگاهدارد. هرگز چک امضاء نمیکرد و جز بول نقد با خود برنمیداشت. اظهار نامه های مالیاتیش شاهکاری از زیرکی بودند. ظاهرشان پراز شرافتمندی بود. ولی این بار اداره وحشتناک کنترل مالیات، تصمیم گرفته بود او را مغلوب کند. محاکمه «کتسلو» در بهار ۱۹۵۴ آغاز شد و امریکائیا با تعجب با خبر شدند که از پانزده سال پیش بازرسان مالیاتی همه همه جا بدنال پیرمرد بوده اند و مرتباً ثقل هایش را صورت برداری کرده اند. در واقع این تعقیب مداوم خیلی بیشتر از مالیاتی که «کتسلو» بدولت مدیون بود، خرج برداشته بود. سرانجام «کتسلو» محکوم شد که ظرف چهار سال ۱۳۸ هزار و ۱۳۴ دلار ثقل مالیاتی داشته است. او را برای پنج سال به زندان فرستادند.

در شب سوء قصد «کتسلو» مدتی بود که دوباره همان پیرمرد آرام و محترم سابق شده بود. چه کسی میخواست او را بکشد؟ و بچه دلیل؟
«پرنس» بازرس پلیس

- الو فرانک - حالت چطور است؟ و مخصوصا متشکرم، متشکر از همه چیز.

- تبریک - عالی بود. وقتی بتو میگویم که چیزی دراستین دارم باید باور کنی.

- بلی راست میگوئی.
- خوب حالا باید دور هم جمع بشویم تو و همسرت «جو» و من دریکی از این شبها با هم شام میخوریم.

- فکر خوبیست ولی قبلا باید بگویم که من بخاطر کمک هایت همیشه و همیشه بتو وفادار خواهم بود.

- میدانم بزودی ترا می بینم.

حالا مردم آمریکا بسادگی میدیدند که برخی از سیاستمداران ایشان چگونه فاسد میشوند. دادگاه بعلت ناکافی بودن مدرک نتوانست «کتسلو» را محکوم کند ولی پیرمرد دیگر موقعیت محکمی نداشت.

هشت سال بعد یک کمیسیون تحقیقات جنائی به ریاست سناتور «کیفارو» پیرمرد و دوستانش را به پای میز تحقیق کشید. هر روز در ساعت هائی که جریان تحقیق از تلویزیون پخش میشد، خیابانها مغازه ها و رستورانها خلوت تر از همیشه میشدند. مردم با هیجان به تماشای کسانی می نشستند که بازیکنان هراس انگیزترین فیلم پلیسی تاریخ بودند. «کتسلو» صورتش را با یک عینک بزرگ آفتابی میپوشاند. ولی نمیتوانست لرزش دستهایش را پنهان کند. او بهیچ سوالی پاسخ نداد و به بهانه بیماری از اولین جلسه بیرون رفت و دیگر بازنگشت با اینهمه «کیفارو» او را بجرم اهانت به دادگستری آمریکا بیک سال زندان محکوم کرد. پیش از پایان این مدت حمله ها از چپ و راست به پیرمرد آغاز شد. اداره مهاجرت خواستار اخراجش شد. اداره مالیات او را به ثقل

زندگی خصوصی پیرمرد بی پیرایه بود. او ۴۲ سال پیش یک شوهر نمونه بود و در شب حادثه هم با همسرش در یک رستوران مجلل غذا خورده بود و چند نفر هم میهمان داشت. کارکنان همه رستوران های شیک نیویورک برای پیرمرد احترام قائل بودند. چون بسیار مودب و مهربان بود و انعام های کلانی میداد.

در زندگی روزمره هم «کتسلو» بسیار دقیق و منظم بود. هرقرضی را بموقع میداد و میکوشید با خوشنام ترین مردم معاشرت کند. اما این فقط صورت ظاهر قضیه بود

«فرانک» در سال ۱۸۹۱ در «کالابری» دنیا آمده بود و ششمین فرزند یک خانواده فقیر بود که ابتدا در ناپل و بعد در آمریکا مستقر شده بود. پدرش دریکی از فقیرترین بخش های محله «مانهاتان» یک دکان بقالی باز کرد. «فرانک» در کوچه بزرگ شد و قبل از یادگرفتن حروف الفبا، طاس بازی و ورق بازی را آموخت. در ۱۷ سالگی بجرم دزدی مدت کوتاهی به زندان افتاد. چهار سال بعد دریکی سرقه مسلحانه ۱۶۰۰ دلار بدست آورد. این بار هم بعلت نبودن مدرک، پلیس نتوانست او را مدت درازی در زندان نگاهدارد. حالا دیگر فرانک این را آموخته بود که نباید هرگز به اسلحه دست بزند. بلکه باید مردان مسلح را اجیر کند.

اجرای قانون منع مشروبات الکلی برای «کتسلو» آغاز یک دوران طلائی بود. بعد از لغو این قانون «کتسلو» و چند تن از یارانش اختیارجک پات ها را بدست گرفتند که منبع درآمد سرشاری بود.

این منبع درآمد هم بعد از مدتی از بین رفت چون «فیولولا گاردیلی» شهردار ایتالیائی نیویورک به مبارزه با جک پات داران پرداخت و همه دستگاه هایشان را مصادره کرد.

این دوران سخت هم مدت درازی طول نکشید. چون سناتور «لوئیزیانا» که به کمک «کتسلو» احتیاج داشت، ترتیبی داد که استقرار «جک پات» در ایالتش قانونی شود. بعد پای جک پات به ایالتهای دیگر هم باز شد و «کتسلو» درآمد آنرا در رشته های مختلف تجارسی سرمایه گذاری کرد.

«کتسلو» و یارانش برای حفظ امپراتوری خود برنامه وسیعی داشتند و از جمله میکوشیدند به روسیه، افراد با نفوذ را به حمایت از خویش وادارند.

«توماس ارلیو» عضو حزب دموکرات، نامزد عضویت در دادگاه عالی نیویورک بود و به پیروزی خویش یقین داشت. ولی اندکی پیش از رای گیری یک قاضی بنام «فرانک هوگان» اعلام کرد که «ارلیو» تحت حمایت «فرانک کتسلو» گانگستر معروف است و بعنوان مدرک نوار مذاکرات تلفنی این دو را ارائه داد. این گفتگو درست بعد از اینکه «ارلیو» نامزد عضویت دادگاه عالی شده بود، انجام گرفته بود.

چهار کارآگاه به خانه اش بازگشت. زندگی او و بستگانش ازین بید در خطر بود. چون به احتمال زیاد «مافیا» میبرد که شوهر او قصد اعتراف دارد. «تورکوس» سوار تاکسی شد و به راننده گفت: - زندان تومب و خیلی با سرعت.

گانگستر نامه درخواست ملاقات را امضا کرد بعد یک قاضی هم امضای خود را بر پای آن نهاد و بدین ترتیب گرفتن اعتراف اختیاری از یکی از بزرگترین جنایتکاران نیمه دوم قرن جنبه قانونی یافت. ساعت نه شب بود که «تورکوس» و بازرس وارد سلول «آبه» شدند. چرا این مرد که از پلیس تنفر داشت تصمیم به اعتراف گرفته بود؟

او قاتل بی نظیری بود. ولی فقط برای لذت نمی کشت. قتل های او همیشه دلیل داشت. آدم غریبی بود. مشروب نمی خورد. ولی در دهه ۱۹۲۰ یکی از قاچاقچیان اصلی الکل بود. به زنتش خیانت نمی کرد. ولی صاحب چندین قاشقه خانه بود. به گفته خودش بهرکار خلاف قانونی دست زده بود و از جمله شش بار مرتکب قتل شده بود. ده ها بار زندان افتاده بود. ولی هر بار ناچار شده بودند بعزت کمبود مدرک آزدانش کنند.

تا اینکه یک زندانی ناشناس با نامه به دادستان «بروکلین» خبر داد که می خواهد درباره قتل «ردالپرت» که چند سال پیش اتفاق افتاده بود اطلاعاتی باو بدهد و بعد شهادت داد که یکی از عاملان اصلی قتل این جوجه گانگستر «آبه رلس» بوده است. و بدینگونه بود که گانگستر هراس انگیز، به زندان افتاده بود و حالا می خواست اعتراف کند. شاید از این می ترسید که اعتراف همدستانش در قتل «الپرت» که زندانی شده بودند اعتراف های خطرناکی علیه او بکنند.

اما این دلیل قابل قبول نیست. پلیس هیچ مدرکی علیه «رلس» نداشت و او می دانست که دادگاه نمی تواند یک قاتل را بر پایه شهادت یکی از همدستانش محکوم کند.

چند دقیقه بعد از اینکه «رلس» و دادستان درسول تنها ماندند «اودیور» بیرون آمد و به دستیارانش گفت:

- او در مقابل اعتراف هایش چیزی از ما میخواهد که قبولش دشوار است

- واقعا چیزی برای گفتن دارد؟

- بلی - یقین دارم که می تواند خیلی از اسرار را برای ما فاش کند. ولی می خواهد که از همه اتهام هایش تبرئه شود.

کار سختی بود. می بایستی شرایط این قاتل خطرناک را پذیرفت، یا باو جواب رد داد؟ اگر یک دادستان به تنهایی در این باره تصمیم می گرفت افکار عمومی چه واکنشی نشان می داد؟

از طرف دیگر «رلس» خیلی چیزها می دانست. دادستان می توانست با بخشودن یک قاتل ده ها قاتل دیگر را به دام اندازد. دادستان بعد از مشورت با همکارانش پیشنهاد متقابلی به گانگستر داد.

- ما به شما اجازه میدهم که خودتان را در زمینه قتل غیر عمدی. گناهکار بشناسید و از دادگاه می خواهیم که مجازاتتان را تخفیف دهد. بدین ترتیب مجازاتتان سبک خواهد بود.

گانگستر بر میز مشت کوبید - من یا آزادی کامل می خواهم یا حرف نمی زنم. - یک امتیاز دیگر هم بشما میدهم: چون شهادت میدیدم هیچکدام از گفته هایتان علیه خودتان مورد استفاده قرار نگیرد - پس بهرقتی که اعتراف کنید خودتان را الوده نمی کنید.

ساعت چهار صبح بود که «رلس» این پیشنهاد را پذیرفت. انوقت یک سیگار روشن کرد. پاهایش را رویهم انداخت و اعترافهایی کرد که بر رویهم ۲۵ دفترچه بزرگ را پر کرد. ۴۸ ساعت بعد کارآگاهان در چهار گوشه آمریکا به بازداشت ده ها گانگستر پرداختند. قدرت حافظه «رلس» حیرت انگیز بود. نام ها - محل ها و تاریخ ها را هم بخاطر داشت.

او سپس ترکیب سازمانی سازمان گانگستری مافیا را فاش کرد که سه رهبر داشت: جوآدنیس - البرت اناستازیا و خودش. «آدنیس» مامور اداره قمار خانه ها بود - با ماموران حکومت تماس برقرار می کرد و در صورت لزوم نماینده قانونی سازمان بود «البرت اناستازیا» فرمانده پلیس مخفی سازمان بود. یعنی صدوراحکام قتل دردررون یا بیرون چهارجوب مافیا برعهده او بود. اضافه براین، عملیات درونی در بندرگاه بروکلین را زیر نظر داشت.

«آبه رلس» در واقع مسئول عملیات اجرایی بود. مافیای بروکلین در آدمکشی سرآمد بود و بهمین سبب شعبه های مختلف مافیا اعضای آنرا برای انجام نقشه های پیچیده قتل اجیر کردند.

ورزیده ترین عضو شبکه آدمکشی سازمان گانگستری بروکلین آدمی بود بنام «هرس اشتراوس» ملقب به «پپ» یک جوان خوش تیپ و شیک پوش که به آدمکشی عشق میورزید، در حالیکه همکارانش اینکار را برای کسب در آمد انجام میدادند.

درسال ۱۹۳۴ رئیس مافیای «جکسن ویل» میخواست یک نفر را بکشد. ولی میترسید، انجام اینکار را به آدمکشانش محول کند. چون همه آنها تحت نظر پلیس بودند. پس از سازمان بروکلین کمک خواست.

«پپ» داوطلب شد و وقتی در فرودگاه پیاده شد فقط یک چمدان کوچک همراه داشت که محتویاتش عبارت بود از یک



هنوز هم در خیابانهای شهرهای بزرگ آمریکا گانگسترها باهم تسویه حساب میکنند. در این جا افراد خانواده ای را از صحنه نبرد گانگسترها دور میکنند

پیزامه و لوازم ریش تراشی و یک تپانچه

معاون سازمان «جکسن ویل» در فرودگاه، منتظر میهمان بود تا قربانی را بوی نشان دهد. این دوبا اتومبیل بطرف مرکز شهر رفتند. وقتی بیک خیابان پهن رسیدند، میزبان خانه ای را به «پپ» نشان داد.

- اینجاست، یاروهرروز ساعت یازده بیرون میاید.

شب «پپ» نقشه اش را کشید. ساختمان را چند لحظه بیشتر ندیده بود ولی متوجه نکته مهمی شده بود. بهنگام سحر به بازدید محل رفت. درست در ساعت یازده، قربانی از خانه اش بیرون آمد. هواخیلی خوب بود و مرد چند لحظه روی پله های استاد تا از آفتاب لذت ببرد. «پپ» بدقت نگاه میکرد و باین نتیجه رسید که این محل برای یک قتل مناسب نیست، چون ساختمان در زاویه دوخیابانی قرار گرفته بود که در این ساعت پراز دحام بودند. پس همه این آمههایی که حتما حافظه هم نبودند. شاهد قتل میشدند. اضافه براین برای فرار هیچ اتومبیلی و هیچ مسیری پیش بینی نشده بود، گذشته از این اتومبیلی نبود که کج در خیابان بایستد و راه احتمالی تعقیب کنندگان را

تبررا برمیدارم به فرق این مردک میکوبم. صدائی بلند میشود و فریادی و بعد غلغله میشود. هرکسی میخواهد فرار کند و من در این اشفته بازار میگریزم.

«پپ» دریچه را بدون سروصدا باز کرد و دسته تبر را بدست گرفت و آنرا آهسته، در طول پای راستش قرار داد. سپس

به پشت صندلی کسی رفت که میبایستی تا چند لحظه بعد کشته شود.

دسته تبر را بالا آورد ولی درست در همین لحظه قربانی که چند ردیف جلوتر یک صندلی خالی دیده بود از جای برخاست. «پپ» بناچار تبر را به جایش گذاشت و با دلخوری از سینما خارج شد. به هتل رفت چمدانش را بست و راهی فرودگاه شد دیگر انجام این قتل به دلش نمی چسبید.

اوفرادای روز عزیمتش از «جکسن ویل» به دیدن «اناستازیا» رفت و این لازم بود، چون ماموریتش را انجام نداده بود و در گزارشهای کارفرما میتوانست نتایج وخیمی برای کارمند نافرمان داشته باشد. در مافیا مثل میدان جنگ فراری بمرگ محکوم میشود. ولی وقتی «پپ» تمام وقایع را شرح داد، از گزند هراتهام بعدی مصون ماند.

شش سال بعد در یک شب گرم ژوئن ۱۹۴۱ «پپ» که ۳۱ ساله شده بود، آخرین مسافرتش را انجام داد. یک سفر کوتاه دوست متری میان سلولش در زندان سینگ سینگ و صندلی الکتریکی

«پپ» اولین کسی بود که قربانی اعترافهای «آبه رلس» میشد، این فقط آغاز کار بود.

ولی «آبه رلس» هم میبایستی بهای خیانتش را به مافیا بپردازد. اعترافات هفته ها ادامه یافت و محل آن بخاطر رعایت اصول ایمنی در طبقه ششم یک ساختمان آجری کنار دریا در «کاتی اینلند بود» (هاف مون هتل)

«آبه رلس» تحت حمایت ۲۴ ساعته و دایم ماموران پلیس در این هتل جای داده شده بود. خیلی ها به دام افتاده بودند ولی «اناستازیا» که هیچ قتلی بدون موافقتش انجام نمیگرفت بطور مرموزی ناپدید شده بود. چون میدانست که اعتراف های «رلس» میتواند او را روی صندلی الکتریکی بنشانند.

پلیس همه جای آمریکا حتی در کوبا و ایتالیا بدنبال «اناستازیا» میگشت. ولی هیچ موفقیتی بدست نیاورده بود. در برابر آدمکشان وحشتناکی نظیر «گلوشتاین»، «فرانک آباندونادو» و «بوچالتر» زوی صندلی الکتریکی نشانده شدند. سوگندی که «آبه رلس» در یک شب جمعه مقدس برای حفظ رعایت قانون سکوت خورده بود، شکسته شده بود و ضربه سختی برمافیا وارد آورده بود. ولی این سوال برجای مانده بود: چرا «رلس» اعتراف کرده بود؟ پلیس آمریکا چهار دلیل ارائه میداد.

* «رلس» جنایتکاری که نزدیک بود بدام افتد، آخرین کارت برنده خود را رو کرده بود (ولی «رلس» میدانست که پلیس هیچ مدرک قاطعی علیه او در دست ندارد) * «رلس» ناگهان دچار

عذاب وجدان شده بود. او یک روز به یک مامور پلیس گفته بود: زندگی من را بهم میزند اینهمه قتل و فرزندی که بزودی متولد میشود.

چرا او پیش از تولد اولین رزندش دچار این عذاب وجدان نده بود؟

- گانگستر پیر ناگهان احساس خستگی کرده بود و خواسته بود با اعتراف، سال های باقیمانده عمرش را در آرامش بگذراند. ولی همه کسانی که پیش از او خواسته بودند، چنین کنند، گرفتار تیر انتقام مافیا شده بودند. «رلس» حیلگر حدس زده بود که سازمان بروکلین لو می رود و بدین ترتیب خواسته بود بریارانش و برپلیس پیشدستی کرده باشد

اعتراف های «رلس» نه فقط نه ها گانگستر را بدام انداخت، بلکه نشان داد که مافیای بروکلین با همه گستردگی و هراس انگیزیش جزئی از یک سازمان به مراتب بزرگتر و خوف انگیزتر است. سازمانی که تمام آمریکا را در برمیگیرد و درآمد سالیانه اش سربه میلیاردها دلار میزند.

حکومت سرکردگان

پنجم دسامبر ۱۹۳۳ برای مافیای آمریکا روز عزا بود. اعضای کنگره با دادن رای به بیست و دومین الحاقیه قانون اساسی ضربه مرگباری بریکر گانگستریسم وارد آوردند. آنها قانون منع مشروبات الکلی را لغو کردند. و سکی، شراب، جین و ایجو، حالا کالاهائی بودند که به آزادی تهیه و فروخته میشدند و دیگر سرچشمه درآمد سرشار مافیا نبودند. ولی گانگسترها طعم پول اسان و باد آورده را از یاد نبردند و برای این مردان خوشگذران و وحشی، میبایستی منابع جدیدی از درآمد پیدا شود.

آمریکا عظیم، ثروتمند و ساده بود و بهمین جهت علیرغم تجربه تلخ منع مشروب های الکلی و ضربه های سخت بحران اقتصادی، به سازمان جنایت امکان داد که شیوه های جدیدی برگزیند. قمار - قاچاق مواد مخدر - باج گیری - فحشا و... هر سال میلیاردها دلار به جیب گانگسترها میریختند. اضافه براین، لفو قانون مشروبات الکلی، آغاز دوران گانگستریسم سازمان یافته ای بود که جوانهای تاجر ماب آنرا اداره میکردند. مردانی که به گونه ای دیگر میاندیشیدند. این نظم جدید برپایه واقع بینی استوار بود. میخواست به مبارزه میان گانگسترها پایان دهد. فرمول کهنه «کارفور» را دوربیاندازد و یک سازمان با تمرکز سرمایه بوجود آورد.

ادامه دارد

در البرز خرسها از خواب زمستانی بیدار میشوند!

بهار فقط به مزارع و کشتزارها و باغها نرسیده است، عطر سکر اور بهار حتی در غارهای کوه پوشیده از برف البرز نیز نفوذ کرده است.

بهار سوار بریال نسیم تا دورترین زوایای این کوه رسیده و خرسها را از خواب زمستانی بیدار میکند. خرسها که تمامی زمستان را دور از کولاک برف و بیخبر از سرمای سهمگین کوه وحشی و بلند البرز، در غارهای خود به خوابی عمیق فرو رفته بودند، اینک یکی پس از دیگری از خواب طولانی خود بیدار میشوند و سخت گرسنه اند.

آنقدر گرسنه که حتی از خوردن برگ درختها نیز خودداری نمیکند.

در ارتفاعات هرز اوایل در سراسر ایران، غارهای سیاهکل و رودبار، در ارتفاعات پوشیده از جنگل هرز اوایل به استواری و ترسناکی معروف است و گاه بلندی صخره های آن تا هزار متر نیز میرسد. مردم بومی هرز اوایل در سیاهکل و رودبار که میدانند خرسها دشمن شماره یک درختهای زیتون هستند و بعلت خواب طولانی زمستان بکلی ناتوان شده اند، در این روزهای بهاری سعی میکنند خرسها را برانند و از درختهای زیتون و نزدیکی آبادیها دور کنند.

علف های مدهوش کننده

خرسها از اواسط پائیز، از روی یک غریزه طبیعی به جمع آوری نوعی علف های مدهوش کننده می پردازند و این علفها را در دسته دسته به غارهای تاریکی که در دل کوهستانهای صعب العبور قرار دارد می برند و کف غار را از این نوع علفها می پوشانند، در اواخر پائیز که هوا در ارتفاعات رو به سردی میرود و اولین برف کوه و جنگل رامی پوشاند، خرسها به غارها می روند. تا این زمان، علفهایی که آنها جمع کرده بودند، خشک شده و رایحه خفیفی از آن در غار پراکنده شده که شبیه بوی داروهای بیهوشی است، خرسها با روی علفها دراز می کشند و بر اثر استشمام این رایحه مدهوش کننده به خواب می روند و به تدریج خواب آنها سنگین و سنگین تر میشود، بطوریکه گویی مرده اند، در

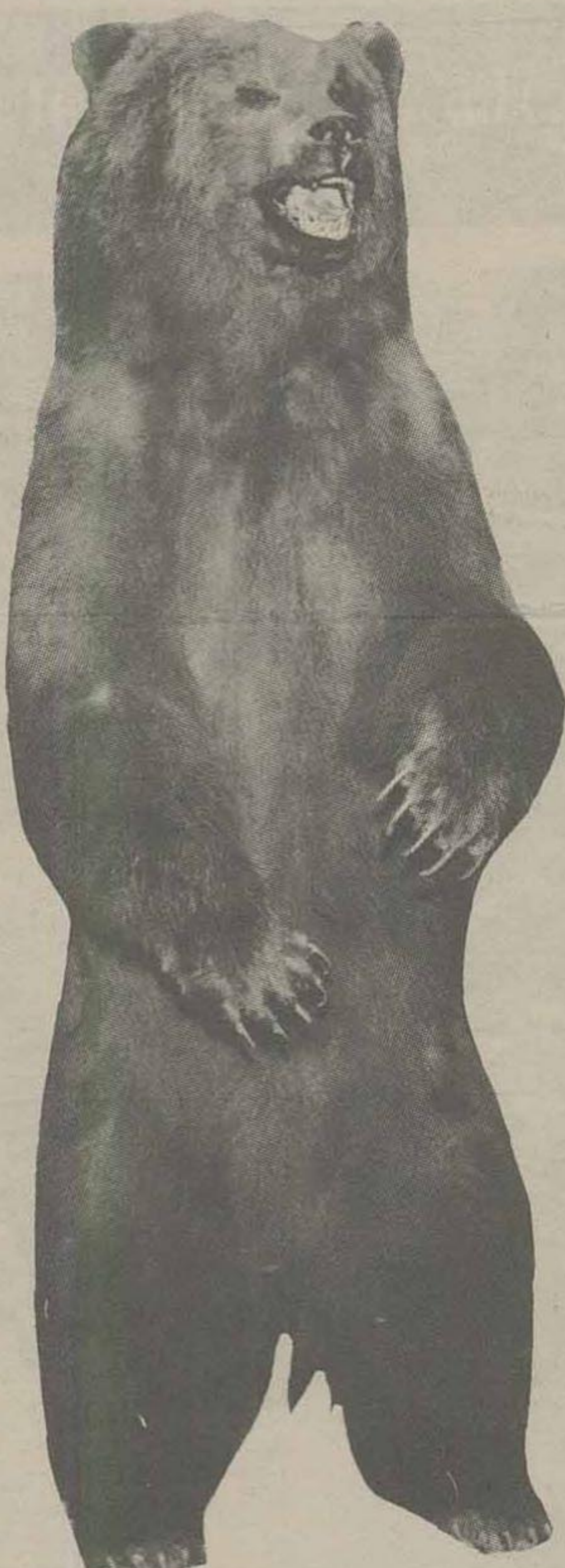
حالی که «زندگی خفیف» آنها به حکم طبیعت ادامه می یابد.

زندگی خانوادگی

خرسهای نر، قبل از آنکه بخواب زمستانی فرو روند، وظایفی دارند که با دقت و وسواس انجام میدهند. اول اینکه توله ها و ماده های خود را به دور افتاده ترین قسمت غار میبرند، به جایی که در واقع حکم اندرونی دارد. پس از آن به مسدود کردن در غار می پردازند و در غار را با سنگ های بزرگ چنان می بندند که نه فقط سرمای سخت زمستان به داخل غار نفوذ نکند، بلکه باز کردن در غار نیز به آسانی و بدون ایجاد سر و صدا ممکن نباشد، با وجود این خرسها یک مسئله مهم را فراموش نمیکند و آنهم اینست که برای ورود هوای تازه جهت تنفس به اندازه کافی جا بگذارند. پس از آن خرس پشت قسمت ورودی، بخواب می رود تا خیالش از بابت خانواده راحت باشد.

مغرور و ستیزه جو

خرسهای ایران، حیوانات بسیار مغرور و بسیار زیبا پسنده هستند، آنها برای زندگی زیباترین نقاط طبیعت را بر میگزینند و به ندرت حاضر میشوند از ارتفاعات فرود آیند و با انسان خاکی روبرو شوند. خرسها سخت ستیزه جو هستند، اما نه با انسان، آنها دشمن آشفتنی ناپذیر پلنگ و گرازها هستند و جدال خرس با پلنگ و گراز سخت دیدنی و هول انگیز و پر هیجان است با وجود این خرس هرگز با انسان درگیر نمیشود، مگر اینکه غافلگیر شود و یا به اصطلاح شاخ به شاخ با انسان روبرو گردد. در اینصورت نیز اگر انسان خونسردی خود را حفظ کند، خواهد دید که هیچ اتفاقی روی نمیدهد، بلکه خرس آرام آرام خود را عقب میکشد و همینکه از دید انسان دور شد، با بفرار میگذارد، ولی هرگز راضی نیست در مقابل چشمان انسان بگریزد. فرار از پیش روی آدمیان را نوعی خفت میسمارد! اگر بهنگام بر خورد با خرس، عکس العملی نشان ندهید خونسرد و آرام بر جای بمانید، خواهید دید که این حیوان عظیم الجثه به آرامی دور میشود، همین دو سال پیش،



خرسهای ایران، مغرور و ستیزه جو هستند

مهندس فتح الله ستوده وزیر سابق پست و تلگراف و تلفن در جنگل های «خوش بیلاق» با خرس بزرگی روبرو شد، کسانیکه همراه مهندس ستوده بودند و ماجرا را از نزدیک به چشم خود دیدند تعریف میکردند که مهندس ستوده با وجود اینکه تفنگ در دست داشت آرام و خونسرد ایستاد. تفنگ آماده تیر اندازی بود، اما او منتظر بود تا ببیند خرس چه عکس العملی نشان

میدهد خرس یک لحظه دچار وحشت شد و خواست حمله کند، اما وقتی دید انسان روبروی او بدون کوچکترین حرکتی بر جای خود مانده است، آرام روی برگرداند و تا مسافتی بر میگشت و به پشت سر خودش می نگریست. همینکه احساس کرد دیگر خطری او را تهدید نمیکند، با بفرار گذاشت. آنوقت همراهان مهندس ستوده که در گوشه و کنار منتظر نتیجه کار بودند با حیرت و تعجب بسوی او دویدند و او را که لبخند بر لب داشت احاطه کردند.

خرس های گوشتخوار

خرسها معمولا از برگ، ریشه میوه درختان مانند بلوط، گلای، سیب، زیتون و انواع علف های گوناگون و خوش طعم و معطر که در جنگلها میروید استفاده میکنند، ولی بسیاری از خرسها از خوردن گوشت هم لذت می برند، خرس های گوشت خوار، شکارچیان ماهری از کار در میآیند، آنها دو نوع گوشت می خورند یا برود خانه هایی که پر از ماهی است نزدیک میشوند و با صبر و حوصله یک صیاد ساعت ها کنار آب کمین میکنند و به محض عبور یک ماهی با سرعت و چابکی حیرت انگیزی پنجه بر آب میکوبند و ماهی را شکار میکنند. اما جالبترین نوع شکار خرس های گوشتخوار، شکار بچه گراز است، خرس های گوشتخوار، درخت های کوتاهی را انتخاب میکنند و از آن بالا میروند و روی شاخه های درخت که نزدیک زمین است پنهان میشوند هنگام عبور ۲۳ گله های گراز است، خرس های گوشتخوار، درخت های کوتاهی را انتخاب میکنند و از آن بالا میروند و روی شاخه های درخت که نزدیک زمین است پنهان میشوند هنگام عبور گله های گراز، خرسها از روی درخت خم شده و بچه گرازها را بالا میکشند و آنقدر همان بالا نگه میدارند تا گله گراز دور شود، آنوقت خرس از درخت پائین میآید و مشغول دریدن شکار خود میگردد.

جولانگاه خرسها

کوهستان لزو، مرتفع ترین و سخت ترین مناطق البرز است. این منطقه بعلت صعب العبور بودن و

خشونت بی حد طبیعت، کمتر روی انسان بخود می بینند و بهمین جهت بصورت جولانگاه خرسها در آمده است و کمتر شکارچی و کوهنوردی جرئت قدم گذاشتن باین منطقه را دارد. موضوع مهمی که در این قسمت از کوهستان به چشم می خورد و منطقه را بصورت بهشت خرسها در آورده است شیب تند کوهستان است و خرسها براحتی میتوانند وقتی خطری احساس کردند، از نقاط مرتفع، سنگ های عظیم را بسوی پائین به غلطاندند و اگر انسان نا وارد، زیر پای خرس قرار بگیرد، خرس با پرتاب سنگ های بزرگ او را از پای در خواهد آورد. از اینروست که لزور به کوه خرسها معروف است، گو اینکه سیاه کل، هرزاویل ورود بار نیز از نظر تعداد خرسها در میان کوههای ایران قابل توجه است.

ربودن گوسفند ها

خرسها، علاقه زیادی به ربودن گوسفند از خود نشان میدهند و گاه و بیگاه به گله های گوسفندی که چوپانان برای چرا به کوهستانها می برند حمله میکنند. این حملات بیشتر در مواقعی انجام می گیرد که خرسها تازه از خواب زمستانی بیدار شده اند و بعلت چند ماه غذا نخوردن، سخت توت و ناتوان هستند و برای سستی شدن خود احتیاج به گوشت بره های جوان دارند. خرسها وقتی گوسفندی را از گله می ربایند، سرعت خود را به ارتفاعات میرسانند و در حین فرار در حالی که با یکدست بره را گرفته اند با دست دیگر سنگها را با پشت سر خود می غلطاندند تا چوپان نتواند به تعقیب او بپردازد.....

احتیاط کنید

در هر حال، اینک با آغاز بهار بیکار دیگر خرسها بیدار شده اند و در کوهستانها با بسوی و آسوی میروند، اگر شما عاشق طبیعت و کوهستان هستید و در ایام فراغت به ارتفاعات میروید، این روزها احتیاط را از دست ندهید و مواظب خرسها باشید و در صورت روبرو شدن با خرس، بجای هر گونه عکس العملی، خونسردی خود را حفظ کنید و آنقدر بی حرکت بر جای بمانید تا خرس از پیش روی شما دور شود.

«کوالا» کمیاب ترین حیوان کره زمین این حیوان بمحض رو برو شدن با خطر زار زار گریه میکند!

استرالیا، سرزمین جانوران کمیاب و نادر جهانست و بواسطه آب و هوای خاص منطقه ای بعضی از حیوانات استرالیا را، حتی بصورت نمونه درهچیک از باغ وحش های دنیا نمیتوان یافت. «کوالا» نیز از حیوانات اختصاصی سرزمین استرالیا است، و همانطور که «کانگورو» را بجز در این شبه قاره، در منطقه دیگری از جهان نمیتوان یافت، «کوالا» نیز پرورش یافته سرزمین نزدیک به طبیعت و دست نخورده استرالیا است.

تفاوت عمده ای که این حیوان با سایر وحوش دارد اینست که، سایر حیوانات را میتوان تحت شرایط خاص در باغ وحش های جهان نگهداری کرد، اما «کوالا» فقط باید در میان درختان اوکالیپتوس جنگلی استرالیا زندگی کند، زیرا تحت هرگونه تغییر آب و هوا و منطقه، زندگی اش پایان میگیرد.

حتی برخی از جانورشناسان با دیدن یک «کوالا» تصور میکنند که یک «خرس کوچولو» یافته اند درحالی که این حیوان زیبا که شباهت کاملی به بچه خرس دارد، هرگز از خانواده «خرس» نیست و گونه ای جداگانه است.

برای اولین بار مردم استرالیا، یک «کوالا» را بعنوان هدیه برای یکی از روسای جمهوری آمریکا فرستادند و بواسطه زیبایی خاصی که در این حیوان وجود دارد، یکی از کارخانجات عروسک سازی آمریکا از روی «کوالا»ی اهدایی نمونه های کوچک و زیبایی ارائه داد که

نام آنرا «خرس کوچولو» گذاشتند.

زندگی بدون آب «کوالا» که در زبان بومی قوم «ابروچینو» نام حیوانی است که آب نمیکشود، فقط در جنگلهای کم درخت مخروطی و نیمه مخروطی استرالیا زندگی میکند و خوراکش برگ درختیان اوکالیپتوس است. این حیوان آب نمیکشود، اما برای یک «کوالا» بمنزله دارومحسوب میشود و حیوان در زمان کسالت و بیماری آب میخورد و پس از شفا یافتن مجددا با همان آب برگ درختان اوکالیپتوس نیاز بدنش را تأمین میکند.

«کوالا» حیوانی است بی آزار و بیاترسو، بطوری که از مقابله با هر حیوان دیگری پرهیز میکند و اغلب روی شاخه های درختان اوکالیپتوس به استراحت می پردازد. کمتر راه می رود و بیشتر در خواب است.

اگرچنانچه در یکی از جنگلهای مخروطی گرفتار انسان و یا حیوان دیگری شود، چون قدرت فرار سریع از مقابل حریف ندارد، «چمباتمه» میزند و اشکهای درشت از چشمش سرازیر میشود و بدین وسیله از مهاجم یا آزاردهنده خود طلب مغفرت میکند! بسبب مرغوبیت پوست، اغلب



شکارچیان درصددشکار «کوالا» هستند، ولی چون نسل این حیوان در معرض نابودی است دولت فدرال استرالیا، شکار «کوالا» را ممنوع کرده و جریمه های بسیار سنگین از شکارچیان متخلف دریافت میکند. با وجود این اقدامات، بسبب گسترش شهرنشینی و آیداء و آذیت مردم، نسل این حیوان با اینکه حفاظت شده اعلام گردیده رو بنابودی میرود. اخیرا زیست شناسان استرالیا، برای آنکه بتوانند نسل این حیوان بی آزار و زیبا را نگهداری کنند و ازدیاد بخشند، تحقیقات دامنه داری در مورد زندگی «کوالا» بعمل میاورند. برای این مقصود تا دو ماه دیگر (مه ۱۹۷۷) یک گردنبند با یک دستگاه فرستنده رادیویی به گردن عده ای از «کوالا»ها که در منطقه ۷۲ کیلومتری جنگل حفاظت شده طبیعی «تیدین بیلا» واقع در ۴۰ کیلومتری کانبرا پایتخت استرالیا زندگی میکنند اویخته خواهد شد. البته تاکنون بسیاری از «کوالا»ها از این جنگل محصور فرار کرده اند که هنوز علت فرار آنان برزست شناسان استرالیا معلوم نشده است. قبل از شروع این آزمایشات حدود ۱۶ «کوالا» در جنگل مذکور

نگهداری شدند ولی در پایان سال فقط یک «کوالا» زنده ماند و بقیه حیوانها مردند، ولی یکسال بعد دو گروه دیگر «کوالا» از مناطق دیگر باین جنگل آورده شد که زندگی آرامی داشتند و به زادوولد پرداختند و اکنون تعداد آنها به ۱۶ «کوالا» رسیده است که در میان آنها چهار «کوالای» جوان وجود دارد.

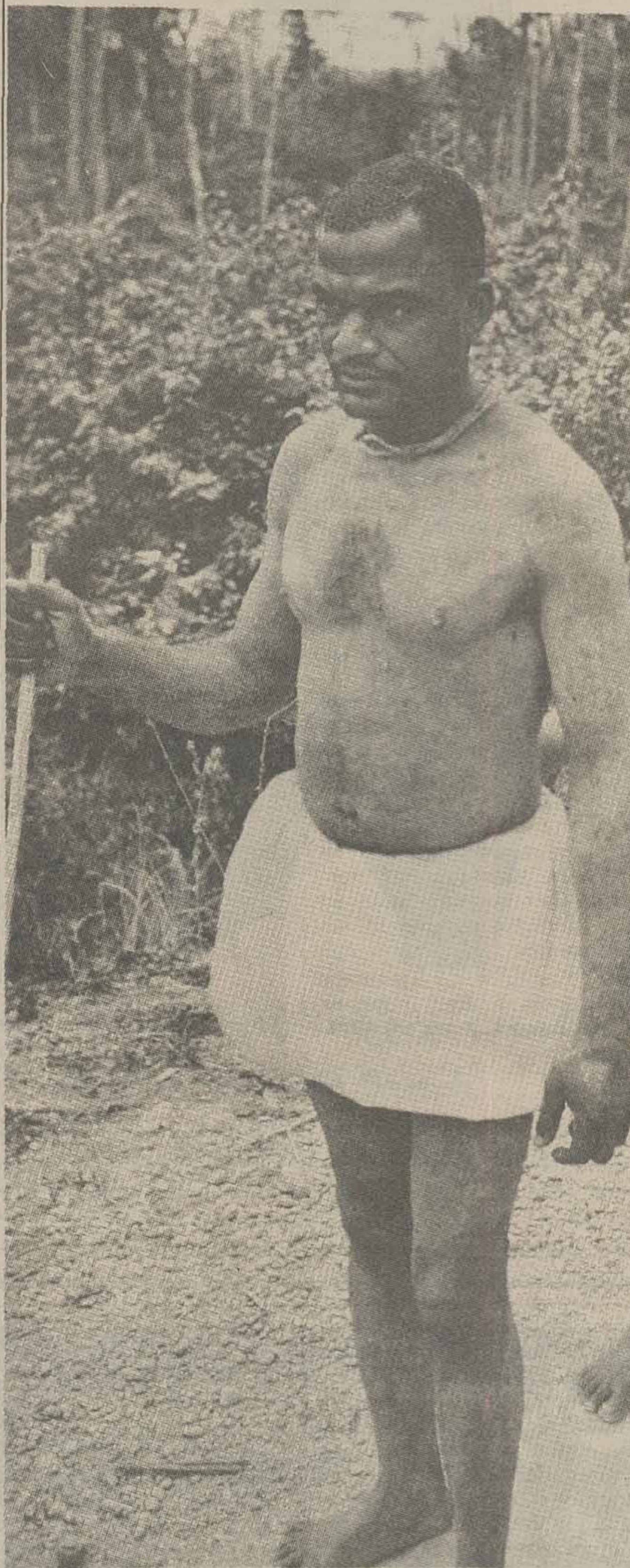
محدوده خواه

«دکتر «هاتیک بریش» زیست شناس معروف استرالیایی معتقد است که در اثر فشارهایی که «کوالا» برای حفظ محدوده برای خود به دیگر همجنسانش وارد میآورد، بیش از ۲۰ «کوالای» دیگر مجبور شده اند که محصوره جنگل مذکور را ترک کنند.

دستگاه فرستنده رادیویی که به گردن «کوالا»ها اویخته خواهد شد، حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ گرم وزن دارد و از نوع رنگی است و این فرستنده ها، قادر به ارسال علامت قوی میباشد و دانشمندان میتوانند از فاصله ۵ کیلومتری در زمین و یا ۲۱ کیلومتر از طریق هوا صاحب آنرا تشخیص دهند. اکنون تجهیزات کامل و کافی در اطراف جنگل محصوره «تیه بین تیلا» فراهم شده که کلیه حرکات «کوالا» را همه روزه بخصوص در شب که فعالیت حیوان به حداقل میرسد مورد مطالعه قرار دهند. در این آزمایشات زیست شناسان استرالیایی از پروژکتورهای قرمز و آبی که مانع اضطراب و ناراحتی جانور است استفاده و حرکات آنها را فیلمبرداری خواهند کرد.

سنگ پشت آواز ه خوان

افسانه‌های افریقای



ادبیات افریقا در دهه‌ای که گذشت، راه تازه‌ای گرفت و با پشتوانه‌ای از غنای گذشته، از مرزها گذشت و به سرزمین‌های دور و نزدیک راه یافت.

ادبیات افریقا با سادگی کلام اندیشمندان افریقای و قصه نویسان و شاعرانش مشخص می‌شود و گاه از باورهای تاریخی و آدابخواهانه که خود از گذشته‌ای تاریک و اسارت بار ملهم می‌شود، سرشار است.

افسانه‌های افریقای که شاخه‌ای گسترده از ادب امروز افریقا را در بر گرفته، با تکیه به اعتقادات سنتی افریقاییان، فصلی پر بار را در حیطه هنر و ادبیات آن سرزمین گشوده است.

آنچه در این صفحات می‌خوانید، گزیده‌ای از افسانه‌های سرزمین سیاهان است با سادگی‌های مردمش و گاه نیشترهایی که به زخمهای چرکین جامعه فرو می‌رود. زخمهایی که زیر زنجیر اسارت بر پیکر جوامع افریقای نشسته است.

* آگونیک - ژوئیه ۱۹۶۳ در روزگار قدیم همان جانی که امروز رودخانه «آدیری»

سرچشمه می‌گیرد. در پیچ و خم قله گنگ. «اما» شکارچی روستایی، زادگاهش را پشت سر نهاد و از روستای خود به عزم شکار به جنگل رفت. انگار باز هم از آن روزهای بدشانسی‌اش بود، چون مدت‌ها، هیچ شکاری نیافت. «اما» در جستجوی شکار، هر لحظه بیشتر به عمق جنگل

پیش رفت. سرانجام به کنار نهی پرآب رسید. جایی که انبوه درختان جنگلی، بر پیکر یکدیگر پیچیده بودند و راه عبور را مشکل می‌کردند. او هرگز قدم بدین مکان ننهاد. خسته و نا امید، ایستاد و به چاره جویی پرداخت. تازه داشت تصمیم می‌گرفت که چگونه به راهش ادامه دهد که، ناگاه صدای موسیقی عجیبی گوشش را پر کرد. ابتدا بنظرش رسید که درختان جنگلی ترانه می‌خوانند. صدای پرکشش «سانسا» ساز دلنشین محلی را بخوبی تشخیص می‌داد که اوای دلنشینی را همراهی می‌کند:

- حالا که انسان از ما اطاعت نمی‌کند، ما باید براه انسان باشیم....

آرام و بی صدا، قدم پیش نهاد و با احتیاط از پشت درخت‌ها سرک کشید. در محوطه کوچکی که از انبوه درخت‌های جنگلی خالی بود، سنگ پشتی را دید که «سانسا» می‌نوازد و ترانه می‌خواند:

حالا که انسان از ما اطاعت نمی‌کند....

«اما» شگفت زده و متحیر، لحظاتی چند بی حرکت ماند. سنگ پشت آنچنان دلنواز و مسحور کننده می‌خواند که «اما» هرگز در عمرش، بدان زیبایی، آوازی نشنیده بود.

بی آنکه حرکتی کند، نفس را در سینه حبس کرد و دقیق بسیار به آواز گوش فرا داد. می‌ترسید از جا بچیند، سنگ پشت از وجودش در آن حوالی مطلع شود و از ترس وجود او، بگریزد. با این همه، سنگ پشت «اما»ی حیرت زده را دید، اما بی آنکه وحشتی بخود راه دهد، همانگونه دلنشین، سازش را نواخت و همانگونه خوش آوایش را سر داد.

هر چند که اوای جادویی سنگ پشت، توان تصمیم را از او بازگرفته بود. اما، سرانجام راه خانه را در پیش گرفت و جنگل را با صدای جادویی سنگ پشت، پشت سر گذاشت.

آنچه را که دیده بود و آنچه را که شنیده بود، نمی‌توانست حتی یک لحظه فراموش کند. روز بعد که بار دیگر به عزم شکار به جنگل رفت، یکسر به همان محوطه کوچک و با صفا شتافت و سنگ پشت آواز خوان را با همان نوای مسحور کننده «سانسا» بدست دید. باز هم ایستاد، باز هم به ترانه‌اش گوش فرا داد و باز هم لذت برد:

- حالا که انسان از ما اطاعت نمی‌کند... حالا که انسان از ما اطاعت نمی‌کند... حالا که انسان از ما اطاعت نمی‌کند... حالا که انسان از ما اطاعت نمی‌کند...

دیگر «اما» فریفته شده بود. عاشق شده بود. او که آواز سنگ پشت را یک معجزه باور نکردنی می‌انگاشت، هر روز با اشتیاق لباس به تن می‌کرد و یکسر خود را به میعاد می‌رساند تا آواز سنگ پشت را بشنود. روزهای بعد، کم کم جرات یافت تا با سنگ پشت سخن بگوید:

- می‌توانم تو را با خود ببرم؟ سنگ پشت جواب داد:

از آن پس هر وقت «اما» خسته و کوفته از مزرعه یا از شکار به خانه باز می‌گشت، سنگ پشت، اوای جادویی‌اش را در خانه رها می‌کرد و «اما» مسحور و شگفت زده، بانوای دلنشین سنگ پشت، به خوابی شیرین فرو می‌رفت.

سنگ پشت آواز خوان، با آوازی چنین خوش، حقیقتی اعجاب انگیز بود که «اما» نمی‌توانست از مالکیتش مباحثات نکند. او رفته رفته عهده‌ی را که در نخستین روزهای آشنایی با سنگ پشت بسته بود، فراموش کرد و هر روز در کافه کوچک روستا، با آب و تاب، حقیقت زندگی سنگ پشت را که به ماجرای محال و باور نکردنی می‌مانست، تعریف می‌کرد.

روستائیان، ابتدا سخنانش را یک دروغ بزرگ تلقی کردند، اما «اما» کسی نبود که چنین جسورانه، دروغ بدین بزرگی بسازد و هر روز و هر شب، آنرا با اصرار تکرار کند.

شایعات سرعت برق و باد در روستا پیچید و سرانجام به گوش رئیس دهکده رسید.

رئیس خشمگین از وجود چنین شایعاتی در روستا، با خشم فریاد زد:

کیست که چنین لاف می‌زند و کیست که مدعی شده یک سنگ پشت آواز خوان در خانه دارد؟

رئیس معتقد بود که «اما» با بیان این ماجرای دروغین اهالی روستا رامسخره می‌کند و آنها را ساده و احمق می‌پندارد. بهمین علت قاصدی را بسراغ «اما» فرستاد تا بحضورش بیاید و اقرار کند که تا کنون هر چه گفته، دروغ بوده است.

«اما» به قصر رفت، اطرافیان رئیس با لباسهای فاخر در کنار تختی با شکوه که رئیس بر فراز آن نشسته بود، گرد آمده بودند.

«اما» که آن شکوه و زیبایی را تا کنون ندیده بود، به خود بالید که با داشتن سنگ پشت آواز خوان بدین مکان راه یافته و اکنون با بیان ماجرا، باعث اعجاب رئیس دهکده و اطرافیانش خواهد شد.

«اما» داستان سنگ پشت را تعریف کرد. رئیس غضبناک و خشمگین بود و اطرافیانش با بی‌اعتنایی به حرفهای «اما» گوش می‌دادند. وقتی «اما» از سخن گفتن باز ایستاد، رئیس و اطرافیانش فریاد کشیدند که تو دروغ گو و ریاکاری چنین چیزی حقیقت ندارد.

لحن پرخاشگر حاضران آنچنان تحقیر کننده بود که «اما» آزرده و اندوهگین تصمیم گرفت، سنگ پشت را به قصر بیاورد تا همه آوازش را بشنوند.

«اما» سرعت قصر را ترک کرد و به خانه آمد سنگ پشت را آرام برداشت تا به قصر ببرد.

سنگ پشت پرسید: کجا می‌روی؟ و «اما» گفت: برای آنکه

بمردم ثابت کنم که من دروغگو و ریاکار نیستم و هر چه گفته‌ام حقیقت دارد، می‌خواهم تو را به همه آنها نشان دهم. سنگ پشت در مقابل این سخنان سکوت کرد.

وقتی «اما» به در قصر رسید، جمعیت انبوهی اطراف قصر را پوشانده بود با رسیدن «اما» همه‌ای بین جمعیت آغاز شد. «اما» فریاد کشید:

- حالا به شما ثابت خواهم کرد.

ودر همین حال سنگ پشت را روی زمین گذاشت و «سانسا» را در کنارش قرار داد.

اما... سنگ پشت حرکت نمی‌کرد. مردم دورش حلقه زده بودند. سنگ پشت نه آواز می‌خواند و نه «سانسا» می‌نواخت. رفته رفته فریاد اعتراض مردم بلند شد و سنگ پشت سرش را توی لاکش فرو برد.

مردم که به خشم آمده بودند هر لحظه بیشتر به «اما» اهانت می‌کردند و «اما» ملتسانه از سنگ پشت می‌خواست تا آواز بخواند اما سنگ پشت فقط با چشم‌های ریزش چشمک می‌زد و ساکت بود.

وقت می‌گذشت و «اما» زیر باران دشنام سر افکنده به سنگ پشت می‌نگریست. مردم که بشدت به خشم آمده بودند، «اما» را گرفتند و طناب پیچش کردند و با جوب به جانش افتادند. رئیس از بالکن قصرش به این منظره نگاه می‌کرد و در حالیکه لبخند پیروزمندانه‌ای بر لب داشت می‌گفت، این تنبیه باعث خواهد شد که دیگر جرات فریب و ریشخند مردم را بخود راه ندهی. بساطت را جمع کن و از این روستا برو.

«اما» که بشدت اشک می‌ریخت و تمام بدنش از ضربات جوب می‌سوخت، شرمند و سر افکنده، به خانه بازگشت، اثاثه اندک خود را جمع کرده و در حالیکه مردم با نگاهشان او را بدرقه می‌کردند و می‌خندیدند، روستای زادگاهش را ترک گفت.

وقتی «اما» دور شد، سنگ پشت سر از لاک بیرون آورد و در میان اعجاب مردم که از شدت حیرت دهانشان بازمانده بود، لب به سخن گشود:

«اما» به سزای خود رسید و بدست خود، مجازات شد. من در جنگل آواز می‌خواندم و «سانسا» می‌نواختم. من در جنگل زندگی خوش و آرامی داشتم. او با این وعده که راز مرا مخفی نگاهدارد، مرا از جنگل سبز، به روستا آورد و چون رازم را بر ملا کرد، مجازات شد.

سنگ پشت آنگاه «سانسا» بدست گرفت و در حالی که با همان صوت جادویی آواز سر میداد «سانسا» می‌نواخت:

حالا که انسان از ما اطاعت نمی‌کند... مردم به راه خروجی روستا می‌نگریستند، سایه‌ای مبهم حتی از «اما» بر پیچ و خم جاده خاکی، دیده نمی‌شد.

پنجشنبه ۲۶/۱/۲۵

۱۲/ - اخبار
۱۲/۵۵ - تدریس قرآن
۱۲/۳۰ - کانن
۱۳/۳۰ - دختر استثنائی
۱۴/ - اخبار
۱۴/۳۰ - تلاش برای پیروزی
۱۵/ - خیابان سه سامی
۱۵/۵۵ - وارپته
۱۶/۱۰ - مجله ورزشی
۱۷/ - کودکان
کارتون
زورو
بچه‌های خورشید
یکی بود یکی نبود

۱۸/۴۰ - اخبار
۱۸/۵۰ - اخبار ورزشی
۱۹/ - سمینار تاتر شهرستانها
۱۹/۳۰ - داستان همیشگی
۲۰/ - اخبار
۲۰/۳۵ - سرگرمی
۲۱/۳۰ - برنامه ویژه
۲۲/ - آقای مربوطه
۲۲/۱۰ - فیلم سینمایی بنام هدیه عروسی

پنجشنبه ۲۵ فروردین

۱۹/۰۰ - موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰ - حادثه جوانان
۲۰/۰۰ - وارپته رنگارنگ
۲۰/۰۰ - جهان پر تحرک
۲۰/۴۵ - اخبار
۲۱/۱۰ - تیتراژ اول
(برنامه‌ای از مسعود بهنود)
۲۲/۱۰ - فیلم تلویزیونی هفته (بینگو)
در پایان خبر

جمعه ۲۶/۱/۲۶

۱۱/ - داسی و رنج‌های نجات
۱۱/۳۰ - مارکوپولو
۱۲/۳۰ - مسابقات ورزشی
۱۴/ - اخبار + هفت روز هفته
۱۵/ - فیلم سینمایی بنام سرزمین برداکوتا
۱۶/۳۰ - دانگ جان سیلندر
۱۷/ - کودکان
کارتون
یک دو سه
یکی بود یکی نبود

۱۸/ - مرد شش میلیون دلاری
۱۹/ - سمینار تاتر شهرستانها
۱۹/۳۰ - پاداش
۲۰/ - اخبار
۲۰/۳۵ - کارآگاه راکفورد بنام سودوزیان
۲۱/۳۰ - موسیقی ایرانی
۲۲/ - آقای مربوطه
۲۲/۱۰ - دود اسلحه بنام مسابقه بوکس

جمعه ۲۶ فروردین

۱۹/۰۰ - موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰ - در تعقیب جو:
۲۰/۰۰ - وارپته اروپائی
(کنسرت ناناموسکوری)
۲۰/۴۵ - اخبار
۲۱/۰۰ - کلمبو: آخرین درود برای کمودور
۲۲/۰۰ - باله زیزل
(برنامه‌ای از تالار رودکی)

شنبه ۲۶/۱/۲۷

۱۲/ - اخبار
۱۲/۵۵ - ملشپورها
۱۲/۳۰ - وارپته
۱۳/۱۰ - دنیای آزاد
۱۴/ - اخبار
بخش دوم
۱۷/ - کودکان
داستان حیوانات
۱۸/۴۰ - اخبار
۱۸/۵۰ - اخبار ورزشی
۱۹/ - سمینار تاتر شهرستانها
۱۹/۳۰ - موسیقی ایرانی - تکنوازی و آواز

۲۰/ - اخبار
۲۰/۳۵ - شما و تلویزیون
۲۱/۳۰ - مت هلم بنام دوبارمردن
۲۲/۲۰ - آقای مربوطه
۲۲/۳۰ - اوب کهن

شنبه ۲۷ فروردین

۱۹ - موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰ - مردی بنام جوز کارگردان: واکرگرومن باشرکت مایو ایسن - پاتریک اونیل
۲۰/۲۰ - وارپته
۲۰/۴۵ - اخبار
۲۱/۱۰ - ایران زمین (هنرهای دستی مازندران)
۲۱/۴۰ - تکنوازی: بیات ترک.
سه تار استاد احمد عبادی
۲۲ - تصویر و سایه‌ها مروری بر آثار سینمایی (کمانچرو) کارگردان: مایکل کورتس هنرپیشگان: جان وین استوارت در پایان خبر

یکشنبه ۲۶/۱/۲۸

۱۲/ - اخبار
۱۲/۵۵ - کارگر
۱۲/۳۰ - موسیقی ایرانی - همنازی
۱۳/۱۰ - قصه عشق
۱۴/ - اخبار
بخش دوم
۱۷/ - کودکان
کارتون
آقای مطالعه
هنر عکاسی
یکی بود یکی نبود

۱۸/۱۰ - درباره روستا
۱۸/۴۰ - اخبار
۱۸/۵۰ - اخبار ورزشی
۱۹/ - سمینار تاتر شهرستانها
۱۹/۳۰ - خانواده
۲۰ - اخبار
۲۰/۳۵ - همه از یک خانواده ایم
۲۱/۱۵ - خیابانهای سانفرانسیسکو بنام فرار از مرگ
۲۲/۳۰ - آقای مربوطه
۲۲/۱۵ - تاتر هفته

یکشنبه ۲۸ فروردین

۱۹ - موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰ - کلان
۲۰/۱۵ - حادثه جوانان
۲۰/۴۵ - اخبار
۲۱/۱۰ - موسیقی کلاسیک.
سونات لامازور اثر بهتوون
۲۱/۴۰ - مک میلان و همسر (طعم) کارگردان: باب فینکل باشرکت: راک هودسن تادهاتر.
سوزان سنت جیمز
در پایان خبر و مجله خبری

دوشنبه ۲۶/۱/۲۹

۱۲/ - اخبار
۱۲/۵۵ - حفاظت و ایمنی
۱۲/۲۰ - کمدی کلاسیک
۱۳/۱۰ - آنتولوژی
۱۴/ - اخبار
بخش دوم
۱۷/ - کودکان
داستان حیوانات
۱۸/۴۰ - اخبار
۱۸/۵۰ - اخبار ورزشی
۱۹/ - سمینار تاتر شهرستانها
۱۹/۳۰ - مستند
۲۰ - اخبار
۲۰/۳۵ - ترانه های ایرانی
۲۱/ - ایران زمین
۲۱/۳۰ - آقای مربوطه
۲۱/۴۰ - فیلم سینمایی

دوشنبه ۲۹ فروردین

۱۹ - موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰ - برنامه کودک
۲۰/۱۰ - مسابقه هزار امتیازی
۲۰/۴۵ - اخبار
۲۱/۱۰ - سونینی
۲۲ - دانش (راز زندگی)
۲۲/۳۰ - گروهنازی: چهارگاه.
آواز رضوی سروستانی. غزل و آواز حافظ
در پایان خبر

سهشنبه ۲۶/۱/۳۰

۱۲/ - اخبار
۱۲/۵۵ - کارگر
۱۲/۳۰ - موسیقی محلی
۱۳/۱۰ - دکترالیت
۱۴/ - اخبار
بخش دوم
۱۷/ - کودکان
آموزشی
۱۸/۴۰ - اخبار
۱۸/۵۰ - اخبار ورزشی
۱۹/ - سمینار تاتر شهرستانها
۱۹/۳۰ - دانش
۲۰/ - اخبار
۲۰/۴۰ - مرد اول
۲۱/۴۰ - ادب امروز
۲۲/۱۰ - آقای مربوطه
۲۲/۲۰ - داستان پلیس

سهشنبه ۳۰ فروردین

۱۹ - موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰ - والتون ها (قصه عشق)
۲۰/۲۰ - وارپته
۲۰/۴۵ - اخبار
۲۱/۱۰ - فیلم مستند
۲۲ - برنامه‌ای از واحد نمایش در پایان خبر

چهارشنبه ۳۶/۱/۳۱

۱۲/ - اخبار
۱۲/۵۵ - زوجهای جوان
۱۲/۳۰ - دانش
۱۳/۱۰ - چاپارل
۱۴/ - اخبار
بخش دوم
۱۷/ - کودکان
۱۸/۱۰ - برنامه شهرستانها
۱۸/۴۰ - اخبار
۱۸/۵۰ - اخبار ورزشی
۱۹/ - سمینار تاتر شهرستانها
۱۹/۳۰ - خانواده
۲۰/ - اخبار
۲۰/۳۵ - بیمارستان پزشکان بنام درد خود را جاره کن
۲۱/۲۵ - موسیقی ایرانی -
۲۱/۵۵ - آقای مربوطه
۲۲/۰۵ - مستند

چهارشنبه ۲۶ فروردین

۱۹ - موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰ - برنامه کودک (دنیای بچه‌ها) زندگی دریوگسلاوی
۲۰/۱۰ - کتابها و دیدگاهها
۲۰/۴۵ - اخبار
۲۱/۱۰ - زمان
۲۲/۱۰ - مونی ناش
در پایان خبر و مجله خبری

پنجشنبه ۲۶/۲/۱

۱۲/ - اخبار
۱۲/۵۵ - تدریس قرآن
۱۲/۳۰ - کانن
۱۳/۳۰ - دختر استثنائی
۱۴/ - اخبار
۱۴/۳۰ - تلاش برای پیروزی
۱۵/ - خیابان سه سامی
۱۵/۵۵ - وارپته
۱۶/۱۰ - مجله ورزشی
۱۷/ - کودکان
کارتون
زورو
بچه‌های خورشید
یکی بود یکی نبود

۱۹/ - ماجرا
۱۹/۳۰ - داستان همیشگی
۲۰/ - اخبار
۲۰/۳۵ - سرگرمی
۲۱/۳۰ - برنامه ویژه
۲۲/ - آقای مربوطه
۲۲/۱۰ - فیلم سینمایی بنام چروکی استریپ

پنجشنبه ۱ اردیبهشت

۱۹ - موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰ - وارپته رنگارنگ
۲۰/۱۰ - جهان پرتحرک
۲۰/۴۵ - اخبار
۲۱/۱۰ - تیتراژ اول
۲۲/۱۰ - فیلم تلویزیونی هفته (جارت) کارگردان: بازی شی یر گلن فورد آنتونی کویل در پایان خبر

جمعه ۲۶/۲/۲

۱۱/ - داسی و رنج‌های نجات
۱۱/۳۰ - شادی کریسمس
۱۲/۳۰ - مسابقات ورزشی
۱۴/ - اخبار هفت روز هفته
۱۵/ - فیلم سینمایی بنام زندگی آسان
۱۶/۳۰ - دانگ جهان سیلندر
۱۷/ - کودکان
کارتون
یک دو سه
یکی بود یکی نبود

۱۸/۱۰ - مرد شش میلیون دلاری
۱۹/ - مسابقه باسج چیست
۱۹/۳۰ - پاداش
۲۰/ - اخبار
۲۰/۳۵ - کارآگاه راکفورد
۲۱/۳۰ - ترانه های ایرانی
۲۲/ - آقای مربوطه
۲۲/۱۰ - دود اسلحه معروف به فستوس اگن

جمعه ۱ اردیبهشت

۱۹ - موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰ - در تعقیب جو
۲۰ - (فضا در سال ۱۹۹۹)
۲۰/۴۵ - اخبار
۲۱/۱۰ - وارپته اروپائی
۲۱/۴۰ - کلمبو: (حالا اورا ببینید) کارگردان: هاروی هارت باشرکت: پیتر فالک. چک کاسیدی.

برنامه دوم

صدای ایران

۰۰/۰۰ - سلام شاهنشاه
اخبار نیمه شب
۰۰/۲۰ - راه شب + اخبار رأس
ساعات
۰۶/۰۰ - برنامه بامدادی
۰۸/۱۵ - کودکان و نوجوانان

۰۹/۰۰ - گلچین هفته
۱۰/۰۰ - برنامه ویژه روزجمعه
۱۲/۰۰ - مسابقه و سرگرمی
۱۲/۳۰ - نمایشنامه
۱۳/۰۰ - اطلاعیه و پیامها + آذان
ظهر + اخبار مذهبی
۱۳/۳۰ - گلپای رنگارنگ
۱۴/۰۰ - مشروح اخبار
۱۵/۰۰ - ترانه های و خاطره ها
۱۵/۳۰ - گلپای تازه
۱۶/۰۰ - نغمه های آشنا
۱۶/۳۰ - سیرو سفر

برنامه دوم

۰۷/۰۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۷/۰۵ - بامداد و موسیقی (استریو)
۰۷/۳۰ - اخبار
۰۷/۳۵ - دنباله بامداد و موسیقی
۰۸/۳۰ - خواننده روز
۰۹/۰۰ - ادبیات کودکان
آدم آهنی «قسمت دوم»
نوشته: تدهیوز
مسئول: لیلی گلستان
تهیه کننده: محمود مختاری

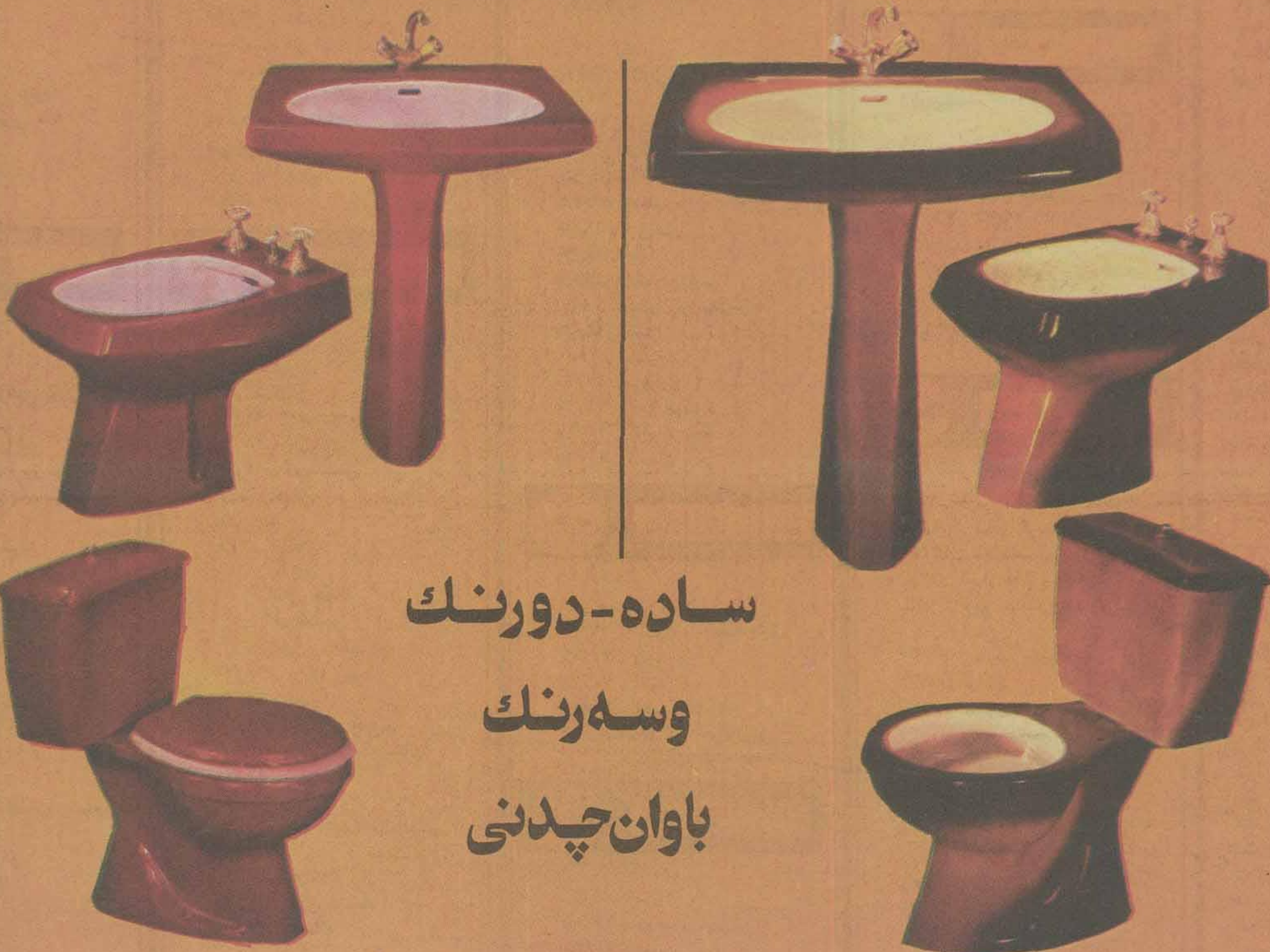
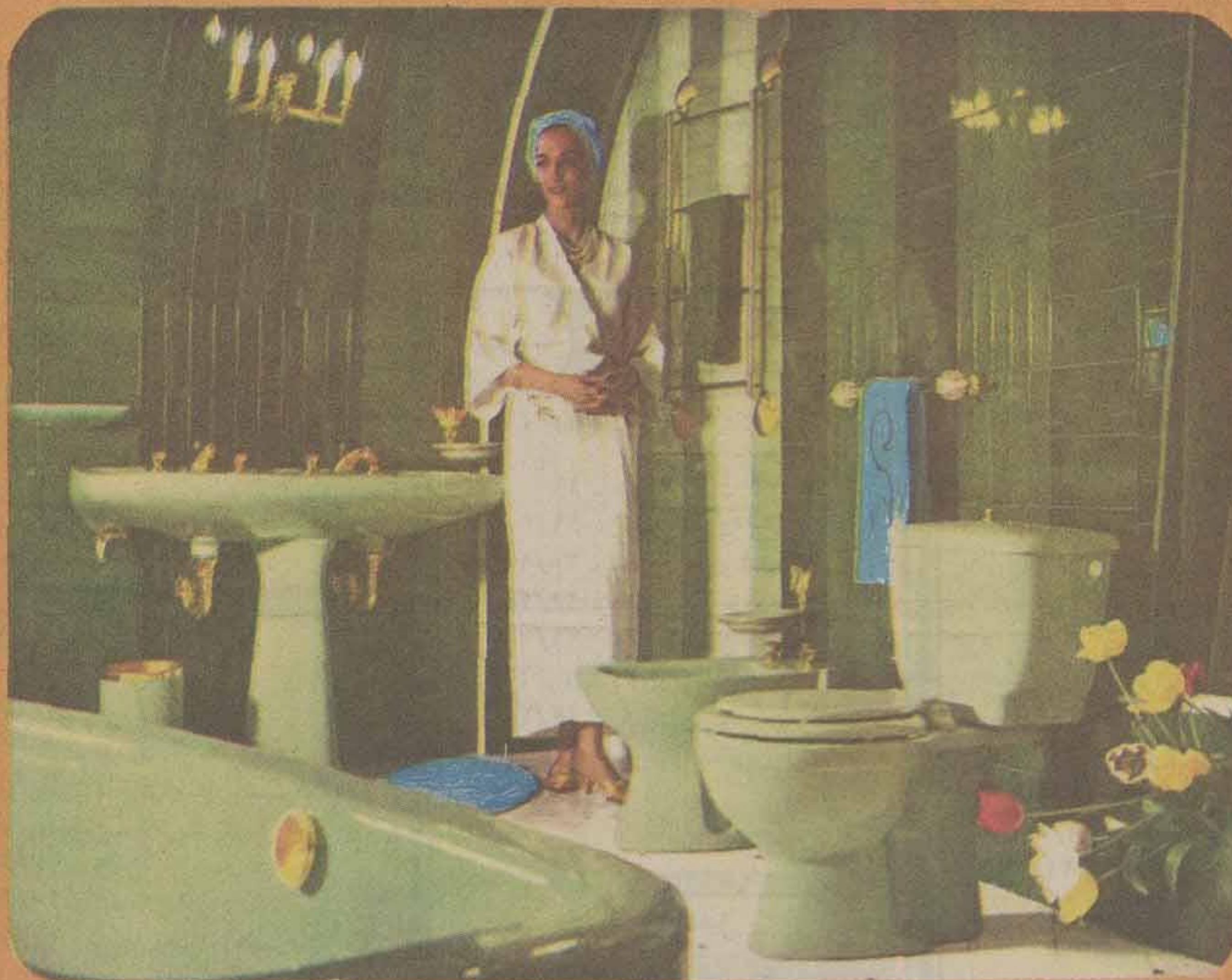
ترانه ها و خاطره ها
گوینده: مولود زهتاب
نویسنده و تهیه کننده: محمد شوکت
مدتی پیش از دو ماه است که برنامه‌ای آهنگین بنام ترانه ها و خاطره ها به دیگر برنامه های صدای ایران پیوسته و هر هفته روزهای جمعه از ساعت ۱۵/۰۰ به مدت نیم ساعت از صدای ایران پخش میشود. نامه هایی که هر هفته از داخل و خارج کشور برای تهیه کننده اش میرسد نشانی از توجه شنوندگان صدای ایران نسبت بان است.

محمد شوکت دستیار دبیر و گوینده ورزشی رادیو ایران که تهیه این برنامه را به عهده دارد می گوید: هدف از تهیه این برنامه پخش ترانه هائست که درسالهای دور و نزدیک باصطلاح گل کرده اند و مدتها سرزبان مردم بوده و شاید بسیاری از این ترانه ها را غیر از ازشیو تولید رادیو درجای دیگر نتوان پیدا کرد و پخش هر کدام از این ترانه ها بی گمان برای عده‌ای خاطرات خوشی از گذشته را تجدید میکند. محمد شوکت ضمناً نویسنده این برنامه را انجام میدهد و از دو سه برنامه آینده متن آنرا علیرضا نوری زاده خواهد نوشت.

برای برنامه ترانه ها و خاطره ها ساعت پخش دیگری هم در نظر گرفته شده و از صدای آشنای رادیو ایران هم پخش میشود. در برنامه هفته قبل ترانه های: ساروی کیجا از الهه رود کارون از تاجیک، طاووس از مرضیه و غروب کوهستان از ناهید بخش شد و بیاد دارید که هر کدام از این ترانه ها زمانی بالاترین رقم درخواست کننده را داشته‌اند. در برنامه این هفته ترانه هائی از سیماینا، جلی، رفیعی و رویا پخش میشود.

سِل فرانسه SELLES

زیباترین و معروفترین لوازم بهداشتی جهان



ساده - دورنگ

وسه رنگ

باوان چیدنی

نماینده انحصاری در ایران و خاورمیانه شرکت سرام ایران - اول خیابان فرح شمالی ساختمان نساجی مازندران طبقه دوم تلفن ۸۴۲۳۵۲

مراکز فروش در تهران: فروشگاه فتحی اول فرح شمالی فروشگاه صیرفی خیابان عباس آباد چهارراه فرح - فروشگاه شوشنو خیابان فردوسی مقابل خیابان ثبت - فروشگاه زرین خاک

خیابان شاه عباس خیابان فرشید

اصفهان: نمایشگاه آذرخیابان چهارباغ بالا - مشهد: فروشگاه سپهری دروازه قوچان از شهرستانها نماینده معتبر و فعال پذیرفته میشود.